دیدارها و گفتگوهای
سید الشهداء علیه السلام
مهدی عبداللهی

بسم الله الرحمن الرحیم

دیدارها و گفتگوهای سیدالشهدا علیه السلام

نویسنده:

مهدی عبداللهی

ناشر چاپی:

موسسه پیام امام هادی (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
دیدارها و گفتگوهای سیدالشهدا علیه السلام ----- ۹
مشخصات کتاب ----- ۹
اشاره ----- ۹
سخن مؤسسه: ----- ۱۲
سرآغاز ----- ۱۷
دیدارها و گفتگوهای امام حسین علیه السلام در مسیر قیام ----- ۱۹
اشاره ----- ۱۹
۱ - در مدینه ----- ۲۱
سخنان امام با ولید و مروان بعد از هلاکت معاویه ----- ۲۱
جریان ملاقات امام علیه السلام با ولید و مروان به روایتی دیگر ----- ۲۴
ملاقات مروان و امام علیه السلام ----- ۲۴
آمادگی امام برای خروج از مدینه و سخنان آن حضرت با محّمد بن حنفیّه ----- ۲۵
ملاقات امام و عبداللّه بن مطیع ----- ۲۸
۲ - در مکه ----- ۲۹
آمدن ابن نبیط از بصره و ملاقات با امام علیه السلام در مکه ----- ۲۹
ملاقات عبداللّه بن عمر با امام حسین علیه السلام در مکّه ----- ۳۰
ملاقات ابن زبیر با امام در مکّه ----- ۳۳
گفتگوی امام و ابن زبیر در کنار کعبه ----- ۳۳
گفتگوی ابن عباس با امام حسین علیه السلام در مکّه ----- ۳۴
ملاقات محمد بن حنفیه با امام علیه السلام در مکّه ----- ۳۶
ملاقات ابوبکر بن عبدالرحمن با امام علیه السلام ----- ۳۷
دیدار عمر بن عبدالرحمن با امام ----- ۳۷
۳ - از مکه تا کربلا ----- ۳۹

برخورد یحیی بن سعید با کاروان امام هنگام خروج از مکّه ---- ۳۹
تلاش عبداللّه بن جعفر برای بازگرداندن امام از مسیر کوفه ---- ۳۹
ملاقات امام علیه السلام و فرزدق شاعر ---- ۴۱
ملاقات امام علیه السلام و عبداللّه بن مطیع عدوی ---- ۴۲
ملاقات دو مرد اسدی با امام علیه السلام در «زرود» ---- ۴۳
ملاقات امام علیه السلام با مرد کوفی ---- ۴۵
دیدار عمرو بن لوذان با امام در بطن العقبه ---- ۴۵
ملاقات زهیر بن قین و امام علیه السلام ---- ۴۶
ملاقات حر بن یزید ریاحی با امام حسین علیه السلام و بازداشتن امام از مسیر کوفه ---- ۴۸
خطبه امام علیه السلام در میان اصحاب و جواب ایشان ---- ۵۳
آمدن نافع بن هلال و همراهانش برای یاری امام ---- ۵۵
گفتگوی طرماح با امام علیه السلام ---- ۵۶
دعوت امام علیه السلام از عبیداللّه بن حرّ برای یاریش ---- ۵۸
ملاقات امام و عبیداللّه بن حرّ جعفی به نقلی دیگر ---- ۵۸
دیدار عمرو بن قیس مشرقی و پسر عمویش با امام علیه السلام در قصر ---- ۶۰
بنی مقاتل ---- ۶۰
رؤیای امام و سخنش با علی اکبر ---- ۶۱
دستور مکتوب ابن زیاد به حرّ درباره محاصره امام علیه السلام ---- ۶۱
دیدار ابوهرّه ازدی با امام علیه السلام ---- ۶۳
ملاقات امام علیه السلام با مرد عرب در راه ---- ۶۴
۴ - در کربلا ---- ۶۵
رسیدن امام علیه السلام به کربلا ---- ۶۵
آمدن عمر بن سعد به کربلا و پیک او به سوی امام ---- ۶۵
دیدار هرثمه با امام علیه السلام ---- ۶۸
جلوگیری از آب و جسارت عبیداللّه ازدی ---- ۶۹
ملاقات عمر سعد و امام علیه السلام در کربلا ---- ۶۹

فرستادن عباس به سوی لشکر ابن سعد ---- ۷۰
۵ - شب عاشورا ---- ۷۳
گفتار امام و اصحابش در شب عاشورا ---- ۷۳
اجازه مرخصی به محمد بن بشیر حضرمی ---- ۷۶
گفتگوی امام علیه السلام با خواهرش در شب عاشورا ---- ۷۶
۶ - روز عاشورا ---- ۷۹
احتجاج امام علیه السلام با لشکر ابن سعد، و گفتار شمر ---- ۷۹
سخن امام علیه السلام خطاب به اشراف کوفه و از جمله ابن سعد ---- ۸۲
خطابه امام به روایتی دیگر ---- ۸۳
پیوستن عبداللّه بن عمیر و همسرش به اردگاه امام حسین علیه السلام ---- ۸۷
سخن شمر و جلوگیری امام علیه السلام از تیراندازی به سوی او ---- ۹۰
پیوستن حرّ به اردوگاه حسین علیه السلام ---- ۹۱
جسارت ابن حوزه و هلاکتش در اثر دعای امام علیه السلام ---- ۹۴
شهادت عمرو بن قرظه انصاری و سخن امام با او ---- ۹۵
یادآوری ابوثمامه صائدی وقت نماز را ---- ۹۶
گفتگوی جون با امام علیه السلام و شهادت او ---- ۹۶
شهادت دو برادر از طایفه غفار ---- ۹۷
شهادت دو جوان جابری ---- ۹۸
گفتگوی ضحّاک بن عبداللّه مشرقی با امام علیه السلام ---- ۹۹
اجازه گرفتن علی اکبر برای نبرد با دشمنان ---- ۱۰۱
شهادت حضرت قاسم علیه السلام ---- ۱۰۴
گفتگوهای دیگر ---- ۱۰۷
اشاره ---- ۱۰۷
ملاقات حسنین علیهماالسلام ---- ۱۰۹
عیادت امام علیه السلام از اسامه بن زید ---- ۱۱۰
سخن امام با ابوذر هنگام تبعیدش به ربذه ---- ۱۱۰

احتجاج امام علیه السلام برای اصحاب و تابعین در منی ---- ۱۱۱
احتجاج امام علیه السلام با عبدالله پسر عمروعاص ---- ۱۱۳
ملاقات امام حسین و ابن عمر در صفین ---- ۱۱۳
اختلاف امام حسین علیه السلام و حاکم مدینه بر سر مزرعه ای ---- ۱۱۵
آزاد کردن غلام به خاطر خوردن یک لقمه نان ---- ۱۱۵
دیدار کنندگان با امام علیه السلام به خاطر دین ---- ۱۱۶
گفتگوی امام علیه السلام با اعرابی ---- ۱۱۷
فهرستها ---- ۱۱۹
نامها ---- ۱۱۹
گروهها و قبایل ---- ۱۲۹
مکانها ---- ۱۳۳
حیوانات ---- ۱۳۹
کتاب نامه ---- ۱۴۱
درباره مرکز ---- ۱۴۳

دیدارها و گفتگوهای سیدالشهدا علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه:عبداللهی، مهدی، ۱۳۳۷-

عنوان و نام پدیدآور:دیدارها و گفتگوهای سیدالشهدا علیه السلام / نویسنده مهدی عبداللهی.

مشخصات نشر:قم: موسسه پیام امام هادی(ع)، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری:۱۲۰ ص.

شابک:۱۴۰۰۰ریال ۹۷۸-۹۶۴-۸۸۳۷-۰۳-۲ : ؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (چاپ دوم)

یادداشت:چاپ اول: ۱۳۸۶ (فیپا).

یادداشت:چاپ دوم.

یادداشت:چاپ سوم: ۱۳۹۱.

یادداشت:کتابنامه: ص.[۱۱۹] - ۱۲۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت:نمایه.

موضوع:حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره:BPP۴۱/۴/ع۲۷د۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی:۱۱۴۶۸۶۹

ص :۱

اشاره

ص :۳

سخن مؤسسه:

سال ۱۳۸۱ توسط رهبر معظم انقلاب اسلامی سال عزت و افتخار حسینی نامگذاری شد، از عضو هیأت علمی مؤسسه امام هادی علیه السلام حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای مهدی عبدالهی درخواست شد تا کتابی به مناسبتِ سال، تألیف نمایند. ایشان کتاب «فروغ عاشورا در گفتار امام سجاد علیه السلام» را تألیف نمودند. با حجمی اندک و محتوایی قابل استفاده برای عموم، که بحمد اللّه مورد استقبال قرار گرفت و چندین مرتبه به چاپ رسید.

همچنین سال ۱۳۷۹ که به نام امیرالمؤمنین علیه السلام نامگذاری شده بود کتاب «هدایت و سیاست در پرتو گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام» (به پیشنهاد مؤسسه) توسط ایشان تألیف شد که این کتاب نیز مورد استقبال قرار گرفت، چندین بار به چاپ رسید و جزء کتابهای تشویقی سال امیرالمؤمنین علیه السلام در حوزه علمیه قم به شمار آمد.

اکنون کتاب «دیدارها و گفتگوهای سیدالشهداء علیه السلام» در دست شما است. امید است از آن بهره کامل ببرید.

از مؤلف محترم که این کتاب را نیز در اختیار مؤسسه جهت نشر قرار دادند تشکر می شود.

مؤسسه پیام امام هادی علیه السلام

فهرست مطالب

ص:۵

فهرست مطالب

ص:۶

فهرست مطالب

ص:۷

فهرست مطالب

ص:۸

سرآغاز

آنچه در این مکتوب می خوانید بخشی از زندگی سیدالشهدا علیه السلام یعنی دیدارها و گفتگوهای آن حضرت با افراد گوناگون از خویش و بیگانه است.

هدف از فراهم کردن این نوشتار در دسترس قرار دادن این گفتگوها است وگرنه این مطالب در کتابهای تاریخ و حدیث از جمله «بحارالانوار»، «تاریخ طبری»، «ارشاد»، «ملهوف» و نیز در کتابهای جدید همانند «موسوعه کلمات الامام الحسین» و «سخنان امام حسین علیه السلام از مدینه تا کربلا» موجود است، ولیکن نویسنده بیش از همه خود را مدیون کتاب «نفس المهموم» مرحوم حاج شیخ عباس قمی می داند، که بیشتر این دیدارها را در بر دارد و راهنمای او در مراجعه به منابع بوده است.

برای این که اهل فضل و سخنوران نیاز به مراجعه به منابع اصلی نداشته باشند متن عربی سخنان امام حسین علیه السلام و اشعار عربی در پاورقیها آمده است. امید این که خوانندگان عزیز به ویژه سخنرانان را سودمند باشد و از ارائه نقد و نظر خویش دریغ نفرمایند.

مؤلّف

دیدارها و گفتگوهای امام حسین علیه السلام در مسیر قیام

اشاره

ص:۱۱

۱ – در مدینه

سخنان امام با ولید و مروان بعد از هلاکت معاویه

هنگامی که یزید به خلافت رسید خبر مرگ معاویه را به ولید بن عتبه حاکم مدینه نوشت و برگ کوچکی را ضمیمه آن نامه کرد که در آن نوشته بود:

اما بعد، حسین، عبداللّه بن عمر و ابن زبیر را برای بیعت بازداشت کن و فرصت به ایشان مده تا بیعت کنند، والسلام.

خبر مرگ معاویه و مأموریت بیعت گرفتن از آن سه نفر برای ولید سخت ناگوار و ناراحت کننده بود از این رو به سراغ مروان بن حکم که پیش از او حکومت مدینه را داشت و میانشان شکرآب بود و از همدیگر بدگویی می کردند فرستاد. و او را فراخواند و از مرگ معاویه آگاه کرد. مروان کلمه استرجاع گفته و برای معاویه رحمت فرستاد. ولید با او مشورت کرد که درباره دستور یزید چه کند؟ و چگونه بیعت بگیرد؟

مروان گفت نظر من این است که در همین ساعت این افراد را احضار کرده و به بیعت تکلیف کنی اگر پذیرفتند دست از ایشان بر می داری و اگر امتناع کردند گردنشان را می زنی و این کار را پیش از آنکه از مرگ معاویه آگاه شوند انجام می دهی زیرا اگر از مرگ معاویه باخبر شوند هر کدام به سویی رفته مخالفت خود را آشکار و مردم را به سوی خود فرا می خوانند.

ولید، نوه عثمان را که نوجوانی بود فرستاد تا امام حسین علیه السلام و ابن زبیر را فراخواند. آن دو در مسجد نشسته بودند که فرستادهٔ ولید – در ساعتی که مردم را نمی پذیرفت – به سراغ ایشان رفت و گفت: امیر منتظر شماست، بشتابید به سوی امیر!

آن دو گفتند: تو برو، خود اکنون می آییم. ابن زبیر به امام حسین علیه السلام گفت: نظر تو چیست؟ چرا در این هنگام که وقت ملاقات نیست ما را فراخوانده است؟!

امام حسین فرمود: «گمان می کنم طاغوتشان هلاک شده و به سراغ ما فرستاده پیش از این که این خبر شایع شود از ما بیعت بگیرد.»(۱) ابن زبیر گفت من هم جز این گمان ندارم. اینک شما چه می کنید؟

حضرت فرمود: «جوانان خود را فراخوانده سپس به سوی او می روم.»(۲) لذا حضرت گروهی از خدمتگزاران خود را فراخواند و فرمان داد که سلاح برگیرند آن گاه به ایشان گفت: «ولید در این ساعت مرا خواسته است و من خاطر جمع نیستم از این که مرا به کاری تکلیف کند که من نتوانم بپذیرم شما همراه من باشید وقتی وارد شدم شما در بیرون منتظر بمانید اگر متوجّه شدید که صدای من بلند شد وارد شوید و او را از من بازدارید!».(۳) آن گاه امام حسین علیه السلام به سوی ولید رفت مروان بن حکم را نیز آنجا یافت. ولید خبر مرگ معاویه را داد. امام علیه السلام کلمه استرجاع بر

۱- (۱) أظنّ انّ طاغیتهم قد هلک فبعث الینا لیأخذنا بالبیعه قبل أن یفشو فی الناس الخبر.

۲- (۲) . أجمع فتیانی ثمّ أمشی إلیه.

۳- (۳) . إنّ الولید قد استدعانی فی هذا الوقت ولست آمنُ أن یکلّفنی أمراً لا اجیبه إلیه و هو غیر مأمون، فکونوا معی فإذا دخلت إلیه فاجلسوا علی الباب فان سمعتم صوتی قد علا فادخلوا علیه فتمنعوه منّی.

زبان جاری کرد. سپس ولید نامه یزید را که او را به گرفتن بیعت از امام حسین علیه السلام مکلّف کرده بود، قرائت کرد.

امام فرمود: «به نظر می رسد تو به بیعت پنهانی من بسنده نمی کنی تا اینکه آشکارا بیعت کنم و مردم از آن آگاه شوند.»(۱) ولید جواب داد: بلی. حضرت فرمود:

«پس باشد تا فردا و رأی و نظرت را در این زمینه ببینی.»(۲) ولید گفت: هر وقت خواستید تشریف ببرید - به نام خدا - تا این که فردا همراه مردم به سوی ما بیایید.

مروان به ولید گفت: سوگند به خدا اگر حسین در این ساعت بیعت نکرده از تو جدا شود دیگر تسلّطی بر او نخواهی داشت مگر این که بین شما و ایشان کشته های بسیاری به جای ماند، این مرد را بازداشت کن تا بیعت کند یا این که گردنش را بزنی.

امام برجست و خطاب به مروان گفت: «ای پسر زرقا! تو مرا می کشی یا او؟ دروغ گفتی و گناه کردی.»(۳) امام از منزل ولید بیرون آمد و همراه جوانان خود به خانه بازگشت. مروان به ولید گفت: به حرف من گوش نکردی، هرگز چنین موقعیتی پیش نخواهد آمد و او اجازه چنین امکانی را به تو نخواهد داد. ولید گفت: وای بر غیر تو ای مروان تو چیزی را برای من برگزیدی که نابودی دینم در آن است. قسم به خدا دوست ندارم تمام آنچه خورشید برآن می تابد از مال و منال دنیا مال من باشد و من حسین را کشته باشم. سبحان اللّه؛ حسین را بکشم به خاطر این که می گوید بیعت نمی کنم! به خدا سوگند من گمان می کنم کسی که به خون

۱- (۱) . إنّی لا أراک تقنع ببیعتی لیزید سرّاً حتّی ابایعه جهراً فیعرف ذلک النّاس.

۲- (۲) . فتصبح و تری رأیک فی ذلک.

۳- (۳) . یابن الزرقا أنت تقتلنی أو هو؟ کذبت واللّه و اثمت. و فی الملهوف: ثم أقبل علی الولید فقال: أیّها الأمیر إنّا اهل بیت النبوّه و معدن الرساله و مختلف الملائکه، و بنا فتح اللّه و بنا یختم، و یزید رجلٌ فاسق شارب الخمر، قاتل النفس المحرّمه معلن بالفسق لیس له هذه المنزله و مثلی لا یبایع مثله، و لکن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون أیّنا أحقّ بالخلافه والبیعه.

حسین گرفتار شود روز قیامت در پیشگاه خداوند میزان عملش سبک و بی وزن است. مروان گفت: اگر نظرت چنین است پس کار درستی انجام دادی. مروان این سخن را به ظاهر گفت و در حقیقت از ایده و رأی ولید ناخشنود بود.(۱)

جریان ملاقات امام علیه السلام با ولید و مروان به روایتی دیگر

در کتاب مناقب آمده است: هنگامی که امام حسین وارد شد و ولید نامهٔ یزید را خواند، امام فرمود: «من با یزید بیعت نخواهم کرد.»(۲) مروان گفت: بیعت کن با امیرالمؤمنین. امام فرمود: «وای بر تو بر مؤمنین دروغ بستی! چه کسی او را بر مؤمنان امیر کرده است؟!»(۳) مروان بلند شد و شمشیر خود برهنه نمود و خطاب به ولید گفت شمشیر زن خود را فرمان ده تا گردنش را بزند پیش از آنکه از خانه ات بیرون رود، خونش به گردن من. چون سر و صدا از مجلس برخاست نوزده نفر از مردان اهل بیت امام حسین علیه السلام با خنجرهای کشیده وارد شدند و امام علیه السلام به همراه آنان از مجلس بیرون رفت.(۴)

ملاقات مروان و امام علیه السلام

فردای آن روز امام حسین علیه السلام برای به دست آوردن اخبار، از منزل بیرون آمد، در راه مروان با آن حضرت برخورد کرد و گفت ای اباعبداللّه، برای تو نصیحتی دارم از من بپذیر تا راه یابی. امام فرمود: «نصیحتت چیست؟ بگو تا بشنوم.»(۵)

۱- (۱) . الطبری: ۲۵۱/۴؛ الارشاد: ۳۲/۲.

۲- (۲) ما کنتُ ابایع لیزید.

۳- (۳) کذبت ویلک علی المؤمنین من امّره علیهم؟

۴- (۴) . المناقب: ۹۶/۴.

۵- (۵) و ما ذاک قل حتّی أسمع.

مروان گفت: پیشنهاد می کنم با یزید پسر معاویه بیعت کنی که برای دنیا و آخرتت بهتر است.

امام حسین علیه السلام فرمود: «اِنّا للّه و انّا الیه راجعون، هنگامی که امّت به پیشوایی مثل یزید گرفتار شود باید با اسلام بدورد گفت همانا من از جدّم رسول خدا (ص) شنیدم می فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است.»(۱) این گفتگو میان حضرت و مروان طولانی شد تا این که مروان با خشم از آن حضرت جدا گردید.(۲)

آمادگی امام برای خروج از مدینه و سخنان آن حضرت با محمّد بن حنفیّه

امام حسین علیه السلام بعد از زیارت قبر مطّهر جدش و شکایت از امّت در پیشگاه آن حضرت، در نیمه های شب قبر مادرش را هم زیارت کرد و خداحافظی نمود همچنین سر قبر برادرش امام مجتبی نیز حاضر شد و آن حضرت را نیز زیارت و وداع کرد و هنگام صبح به منزل بازگشت. در این هنگام برادرش محمّد بن حنفیّه به ملاقات آمد و گفت: برادرم، تو محبوبترین و عزیزترین مردم در پیش من هستی. و من خیرخواهی را از هیچ کس دریغ نمی کنم و کسی هم سزاوارتر از تو برای خیرخواهی نیست، زیرا وجودت با سرشت و جان و روحم آمیخته و تو بزرگ خاندان من هستی و طاعت تو بر عهدهٔ من واجب است.

خداوند تو را بر من برتری بخشیده و از سادات اهل بهشت قرار داده است.

از بیعت یزید سرباز بزن و تا می توانی از شهرها دوری گزین و فرستادگان خود را به سوی مردم گسیل کن و آنها را به سوی خود فرابخوان اگر مردم

۱- (۱) . إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون و علی الأسلام السلام إذ قد بُلیت الأمّه براعٍ مثل یزید و لقد سمعت جدّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: الخلافه محرّمه علی آل أبی سفیان.

۲- (۲) . الملهوف: ۹۸.

استقبال کرده و بیعتت را پذیرفتند، خدا را سپاس می گویی و اگر مردم جز تو را برگزیدند، خداوند در عقل و دینت نقصانی پدید نیاروده و مردانگی و فضیلتت جایی نرفته است. من از آن می ترسم که وارد شهری از شهرها شوی و مردم اختلاف کنند، گروهی با تو باشند و گروهی بر ضد تو آن گاه با هم درگیر شوند و تو اولین هدف سرنیزه ها باشی و در نتیجه خون بهترین این امّت از جهت شخصیت و از جهت پدر و مادر، پایمالترین و اهل بیتش خوارترین گردند.

امام حسین فرمود: «پس کجا بروم ای برادر؟»(۱) گفت: به سوی مکّه برو اگر در آنجا امنیّت پیدا کردی چه بهتر وگرنه به سوی یمن حرکت کن چرا که اهل یمن یاران جدّ و پدر تو هستند و مهربانترین و دل نازکترین مردم به شمار می آیند و کشورشان وسیع است. چنانچه در آنجا امنیّت و آرامش پیدا کردی چه بهتر وگرنه به بیابانها و کوهها پناه می بری و از شهری به شهری گذر می کنی تا ببینی عاقبت کار مردم به کجا می کشد؛ و خداوند میان ما و گروه فاسقان داوری می کند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «برادرم سوگند به خدا اگر در دنیا ملجأ و پناهنگاهی نباشد با یزید فرزند معاویه بیعت نخواهم کرد.»(۲) محمد بن حنفیه از سخن بازایستاد و گریست. امام هم به همراه او گریست سپس فرمود: «ای برادر! خدا تو را جزای خیر دهد که خیرخواهی کردی و به راه درست اشارت کردی و من عزم مکّه را دارم و آماده برای این سفر شده ام به همراه برادران، برادرزادگان و شیعیانم، هدف و نظر آنها با هدف و نظر من یکی است امّا

۱- (۱) . فأین أذهب یا أخی.

۲- (۲) یا أخی وَاللّه لو لم یکن فی الدنیا ملجأً و لا مأوی لما بایعت یزید بن معاویه.

وظیفه تو این است که در مدینه بمانی و چشم و دیده بان من در میان ایشان باشی و چیزی از اخبار ایشان را از من پوشیده نداری.»(۱) آن گاه حضرت قلم و کاغذ خواست و این وصیت را برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم

این وصیّت حسین بن علی بن ابی طالب است به برادرش محمّد معروف به فرزند حنفیه:

همانا حسین شهادت می دهد که جز خداوند معبودی نیست و تنها و بی انباز است و محمّد (ص) بنده و فرستاده اوست که پیام حق از جانب خداوند حق آورده است. بهشت و دوزخ حق است و روز قیامت بدون شک خواهد آمد. و خداوند مردگان را از گورهایشان بر خواهد انگیخت. من از روی تکبّر و خود خواهی و افساد و ستمکاری خروج نکرده ام بلکه خروج من به جهت اصلاح امّت جدّم پیامبر (ص) می باشد و تصمیم من این است که به معروف امر کنم و از منکرات و زشتیها بازدارم، و به روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب سیر کنم، پس هر کس مرا به حقیقت پذیرفت، خداوند سزاوارتر به حق است، و هر کس نپذیرفت صبر پیشه می کنم تا خداوند میان من و این گروه (بنی امیّه) داوری کند که بهترین داوران است. این وصیّت من است بر تو ای برادرم و توفیقی جز از جانب حق نیست بر او توکّل کردم و به سوی او بازمی گردم.(۲)

۱- (۱) . یا أخی جزاک اللّه خیراً فقد نصحت و أشرت بالصّواب و أنا عازم علی الخروج إلی مکّه و قد تهیّأت لذلک أنا و إخوتی و بنو أخی و شیعتی و أمرهم أمری و رأیهم رأیی و أمّا أنت فلا، علیک أن تقیم بالمدینه فتکون لی عیناً علیهم لا تخفی عنّی شیئاً من امورهم.

۲- (۲) . هذا ما أوصی به الحسین بن علیّ بن ابی طالب إلی أخیه محمّد المعروف بابن الحنفیّه، إنّ الحسین یشهد أن لا إله الّا اللّه وحده لا شریک له و أنّ محمّداً صلّی اللّه علیه وآله عبده و رسوله جاء بالحقّ من عند الحقّ و أنّ الجنّه والنّار حقّ و أنّ الساعه آتیه لا ریب فیها و أنّ اللّه یبعث من فی القبور و إنّی لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انّما خرجت لطلب الأصلاح فی امّه جدّی صلّی اللّه علیه وآله ارید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنکر و أسیر بسیره جدّی و أبی علی بن ابی طالب علیه السلام. فمن قبلنی بقبول الحقّ فاللّهُ أولی بالحقّ، و من ردّ علیّ هذا أصبر حتّی یقضی اللّه بینی و بین القوم بالحقّ و هو خیر الحاکمین، و هذه وصیّتی یا أخی إلیک و ما توفیقی إلّاباللّه علیه توکّلت و إلیه انیب.

آن گاه نامه را پیچید و مهر کرد و به برادرش محمّد بن حنفیه سپرد و با او وداع کرد و نیمه شب از شهر مدینه خارج شد.(۱)

ملاقات امام و عبداللّه بن مطیع

وقتی که امام حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه حرکت کرد در مسیر با عبداللّه بن مطیع برخورد کرد.

عبداللّه گفت: فدایت شوم عزم کجا داری؟ فرمود: امّا اکنون به سوی مکه می روم و سپس از خداوند طلب خیر می کنم.(۲)

عبداللّه گفت: خداوند خیر برایت پیش آورد و ما را فدای تو گرداند. چون به مکه رسیدی بر حذر باش از این که نزدیک کوفه شوی زیرا آنجا سرزمین نامبارکی است که پدرت در آنجا کشته شد و برادرت بی یاور ماند و مورد سوء قصد قرار گرفت که نزدیک بود جانش را از دست بدهد، ملازم حرم الهی باش چرا که تو سرور عرب هستی و اهل حجاز جایگزینی برای تو نمی یابند و مردم از هر سو به تو روی می آورند، عمو و دایی ام فدای تو باد از حرم جدا مشو، سوگند به خدا اگر تو کشته شوی بعد از تو همه ما به بردگی کشیده می شویم.

۱- (۱) . بحارالانوار: ۳۲۹/۴۴.

۲- (۲) . امّا الأن فمکّه و امّا بعد فإنّی أستخیر اللّه.

۲ – در مکه

آمدن ابن نبیط از بصره و ملاقات با امام علیه السلام در مکه

از ابو مخارق راسبی نقل شده: که عده ای از شیعیان بصره در منزل زنی از طایفه «عبدالقیس» که ماریه نام داشت چند روزی گرد آمدند منزل این زن که اظهار تشیع می کرد محل ملاقات شیعیان بود که در آنجا گفتگو می کردند.

در این ایام خبر حرکت امام علیه السلام به گوش ابن زیاد رسید. ابن زیاد به نماینده خود در بصره نوشت که پستهای دیده بانی برقرار کرده و راهها را کنترل کند.

ابو مخارق گفته که یزید بن نبیط که از همان قبیلهٔ عبدالقیس بود تصمیم گرفت از بصره خارج شده و به امام حسین علیه السلام بپیوندد. او ده پسر داشت به ایشان گفت: کدامتان با من می آیید. دو نفرشان به نام عبدالله و عبیدالله اعلام آمادگی کردند.

ابن نبیط در منزل همان زن به یارانش اعلام کرد که من تصمیم به رفتن دارم و خواهم رفت. دوستانش گفتند: ما از مأموران ابن زیاد برای تو ترسناکیم. او گفت: سوگند به خدای اگر پای شترم با جاده آشنا شود از تعقیب کسی که در پی من باشد واهمه ندارم.

بالاخره او از بصره بیرون رفت و از بیراهه راه پیمود تا به مکّه رسید و به سوی منزل امام روان شد. از سوی دیگر امام علیه السلام خبر آمدن او را شنیده و

در جستجوی او برآمده بود؛ وقتی او به منزل امام آمد به او گفتند: امام به منزل شما رفته است ابن نبیط برگشت، امام به منزل او رسیده و در انتظار او نشسته بود.

مرد بصری وقتی آمد دید امام در منزل او نشسته است، گفت:

«به فضل و رحمت پروردگار باید خوشحال شوند»(۱) آن گاه سلام کرد و در نزد حضرت نشست و علّت آمدن خود را بیان نمود امام علیه السلام برای او دعای خیر کرد.

او همراه امام به کربلا آمد و همراه امام مبارزه کرد و خود و دو فرزندش به فیض شهادت نائل آمدند.(۲)

ملاقات عبداللّه بن عمر با امام حسین علیه السلام در مکّه

هنگام حضور امام علیه السلام در مکّه معظمه عبداللّه بن عباس و عبداللّه بن عمر نیز در مکّه بودند. آن دو وقتی می خواستند به سوی مدینه بازگردند(۳) با هم پیش امام علیه السلام آمدند. عبداللّه بن عمر لب به سخن گشود و خطاب به امام چنین گفت:

یا ابا عبداللّه: خدای تو را رحمت کند، از خداوندی که بازگشت تو به سوی اوست بترس تو خود از دشمنی و عداوت دودمان بنی امیه با خاندان شما و ستمگری ایشان نسبت به خودتان آگاهی و اکنون مردم این مرد یعنی یزید بن معاویه را به ولایت برگزیده اند و من خاطر جمع نیستم از این که مردم به خاطر

۱- (۱) یونس: ۵۸.

۲- (۲) . الطبری: ۲۶۳/۴.

۳- (۳) از این گزارش و گزارشهای دیگری که دربارهٔ ملاقاتهای ابن عباس با امام حسین علیه السلام نقل شده، بر می آید که ابن عباس هنگام حضور امام در مکّه در آن شهر بوده سپس به مدینه رفته و برای انجام مراسم حج در ماه ذی حجه دوباره به مکه بازگشته است.

این درهم و دینار به او تمایل پیدا کنند و تو را بکشند و در نتیجه عده بسیاری به خاطر تو کشته شوند؛ زیرا من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: «حسین کشته می شود و اگر او را تنها بگذارند و یاری نکنند خداوند تا روز قیامت آنها را واگذارد و یاری نکند.»(۱) من به تو توصیه می کنم مادامی که مردم در حال صلح هستند تو هم در این صلح و آرامش داخل شو و صبر پیشه کن چنانکه با معاویه چنین کردی. شاید خداوند میان شما و گروه ستمکار داوری کند.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای اباعبدالرحمن: من با یزید بیعت کنم و در صلح او وارد شوم در حالی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره او و پدرش فرمود آنچه فرمود؟!»(۲) در اینجا ابن عباس در تأیید سخنان امام علیه السلام مطالبی گفت و احادیثی از رسول خدا بیان کرد و در نهایت برای یاری امام اعلام آمادگی نمود.

ابن عمر گفت: خدایا ببخش! ابن عباس تو هم از این موضوع درگذر سپس رو به امام نموده گفت: ای اباعبداللّه از آنچه بر آن تصمیم گرفته ای کوتاه بیا و با ما به سوی مدینه بازگرد و با این قوم از در آشتی وارد شو و از وطن و حرم جدّت دوری نکن و برای این گروه بی فضیلت دلیل و بهانه ای علیه خود قرار نده، و اگر خواستی بیعت نکنی تو را فرصت می دهند تا ببینی نظرت چیست. و امید است یزید دیر نپاید و خداوند شرّ او را کفایت کند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «وای بر این سخن برای همیشه، تا هنگامی که آسمان و زمین برقرار است. ای اباعبدالرحمن! آیا به نظر تو من در کار خود

۱- (۱) حسین مقتول، فلئن خذلوه و لم ینصروه لیخذلنّهم اللّه الی یوم القیامه.

۲- (۲) . یا ابا عبدالرحمن أنا ابایع یزید و ادخل فی صلحه و قد قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم فیه و فی أبیه ما قاله.

در اشتباه هستم. اگر این گونه است مرا از این خطا بازدار زیرا من برمی گردم و گوش فرا داده و می پذیرم.»(۱) ابن عمر گفت: خدایا نه! خداوند فرزند دختر پیامبر را در اشتباه نمی گذارد و برای کسی همانند تو در پاکی و نسبت به رسول خدا سزاوار نیست به اسم خلافت تسلیم یزید بن معاویه شود، ولیکن من می ترسم این چهره نیکو و زیبا آماج شمشیرها شود و رفتاری ناخوشایند از این امت مشاهده کنی. با ما به مدینه بازگرد، و اگر خواستی هرگز بیعت نکن و در منزل خود بنشین.

امام فرمود: «هرگز؛ ای فرزند عمر، این گروه مرا رها نمی کنند و پیوسته در پی من هستند تا من با اکراه بیعت کنم یا این که مرا بکشند. ای اباعبدالرحمن آیا نمی دانی که از بی ارزشی دنیا این است که سر یحیی بن زکریّا را به بدکاره ای از بدکاران بنی اسرائیل هدیه کردند در حالی که آن سر با آنها حرف می زد و اتمام حجّت می کرد. این جریان به یحیی بن زکریا زیانی نرساند بلکه بر شهدا سروری پیدا کرد و در روز قیامت نیز این سروری را دارد. ای أباعبدالرحمن آیا نمی دانی بنی اسرائیل در فاصله طلوع سپیده تا برآمدن خورشید هفتاد پیغمبر را می کشتند سپس در بازارهای خود نشسته و مشغول کسب و کار می شدند گویا چیزی نشده و خطایی انجام نداده اند. خداوند نیز شتابی در عذاب آنها نداشت امّا بعد از این آنها را گرفت همچون گرفتن پیروزمند مقتدر و صاحب انتقام. پس تقوا پیشه کن و از خدا بترس ای اباعبدالرحمن و از یاری من سرمتاب.»(۲)

۱- (۱) . افٍّ لهذا الکلام ما دامت السماوات والأرض اسألک باللّه یا أبا عبدالرحمن أعندک إنّی علی خطأ من امری هذا فإن کنت علی خطأ فردّنی عنه فإنّی أرجع وأسمع واُطیع.

۲- (۲) . هیهات یابن عمر إنّ القوم لا یترکونی إن أصابونی و إن لم یصیبونی، فإنّهم یطلبونی أبداً و أنا کاره او یقتلونی؛ ألا تعلم أباعبدالرّحمن أنّ من هوان هذه الدّنیا علی اللّه أن یؤتی برأس یحیی بن زکریّا إلی بغیّ من بغایا بنی إسرائیل والرأس ینطق بالحجّه علیهم فلم یضرّ ذلک یحیی بن زکریّا بل ساد الشهداء فهو سیدهم یوم القیامه، ألا تعلم أبا عبدالرّحمن أنّ بنی اسرائیل کانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر إلی طلوع الشمس سبعین نبیّا ثمّ یجلسون فی اسواقهم یبیعون و یشترون کأنّهم لم یصنعوا شیئاً فلم یعجّل اللّه علیهم ثمّ أخذهم بعد ذلک أخذ عزیز مقتدر ذی انتقام، فاتّق اللّه یا اباعبدالرحمن و لا تدعنّ نصرتی.... مقتل خوارزمی: ۱۹۱/۱.

ملاقات ابن زبیر با امام در مکّه

ابن زبیر با خبر شد که امام حسین علیه السلام قصد کوفه دارد؛ و هیچ خبری برای او خوشحال کننده تر از این خبر نبود زیرا حضور امام در مکّه برای او بسیار سنگین بود و مردم او را با امام علیه السلام برابر نمی دانستند.

ابن زبیر به امام گفت: ای اباعبداللّه چه تصمیمی داری؟ سوگند به خدا من در ترک جهاد با این گروه به خاطر ستمگری ایشان و خوارکردن بندگان صالح، از خداوند خوف دارم، امام فرمود: «من تصمیم گرفته ام به کوفه بروم.» ابن زبیر گفت: خداوند توفیقت دهد اگر من هم مثل تو یاورانی داشتم از آنجا صرف نظر نمی کردم. ابن زبیر ترسید در نظر امام متهم شود از این رو گفت:

اگر در همین جا بمانی و اهل حجاز و ما را به بیعت فراخوانی، می پذیریم و به سوی تو می شتابیم و تو سزاوارتری به حکومت از یزید و پدر یزید.۱

گفتگوی امام و ابن زبیر در کنار کعبه

دو نفر از طایفه بنی اسد به نامهای عبداللّه بن سلیم و مذری بن مشمعل گفته اند ما از کوفه به قصد حج بیرون آمده و در روز ترویه وارد مکه شدیم. نزدیک ظهر امام حسین و عبداللّه بن زبیر را دیدیم در فاصله میان حجرالاسود و درب خانهٔ کعبه ایستاده اند نزدیک رفتیم شنیدیم ابن زبیر به امام علیه السلام می گفت:

اگر خواستی در اینجا بمانی بمان و این امر را به عهده بگیر و ما تو را یاری و کمک می کنیم و خیرخواه تو هستیم و با تو دست بیعت می دهیم.

حسین علیه السلام فرمود: «پدرم به من خبر داده که در مکه قوچی هست که حرمت حرم را می شکند، از این رو دوست ندارم من آن قوچ باشم،»(۱) ابن زبیر گفت پس اگر خواستی بمان و مرا متوّلی این امر گردان که در آن صورت نیز امر تو مطاع است و نافرمانی نخواهی دید. امام فرمود: «این را نیز نمی خواهم.»(۲) سپس صدای خود را آهسته کردند و همچنان آهسته سخن گفتند تا این که فریاد مردم که هنگام ظهر به سوی منی می رفتند به گوش رسید امام علیه السلام خانه را طواف کرد و سعی صفا و مروه بجای آورد و اندکی از موی خود را چید و بدینوسیله اعمال عمره را به پایان برد آن گاه به سوی کوفه حرکت کرد. و ما به همراه مردم به سوی منی رفتیم.(۳)

گفتگوی ابن عباس با امام حسین علیه السلام در مکّه

هنگامی که امام علیه السلام برای حرکت به سوی عراق مصمم شد، ابن عباس به حضور امام آمد و گفت: ای پسر عمو با خبر شده ام که قصد عراق داری در حالی که آنها پیمان شکن هستند و شما را برای جنگ دعوت کرده اند. شتاب نکن، و اگر جز جنگ با این ستمگر تصمیم نداری و اقامت در مکّه را خوش نداری پس به سوی یمن برو که در کناری است و در آنجا یاران و برادرانی داری پس در آنجا بمان و داعیان خود را به اطراف بفرست و به اهل کوفه و یارانت در عراق بنویس تا حاکمشان را از شهرشان بیرون کنند، پس اگر در این کار توانایی نشان دادند و حاکم را از آنجا دور کردند و کسی در آنجا نماند

۱- (۱) إنّ أبی حدّثنی انّ بها کبشاً یستحلّ حرمتها فما احبُّ أن أکون أنا ذلک الکبش.

۲- (۲) و ما ارید هذا.

۳- (۳) . الطبری: ۲۸۹/۴.

که بـا تو جنـگ کنـد، آن گـاه به سوی ایشان می روی؛ من از پیمان شـکنی ایشان بیمناکم، و اگر این کار را انجام ندادنـد در همان یمن می مانی تا خدا چه بخواهد زیرا در یمن دژها و گردنه هایی است.

امام حسـین علیه السـلام فرمود: «ای پسـر عمو من می دانم که تو نسبت به من خیر خواه و مهربانی ولیکن مسلم بن عقیل به من نوشـته است که اهل آن دیار بر بیعت و یاری من اتفّاق کرده انـد و من هم برای رفتن عزم جزم کرده ام.»(۱) ابن عبّاس گفت: اهـل کوفه همانهـا هسـتند که آنهـا را می شناسـی و آزمـایش کرده ای، یـاران پـدر و برادرت و فردا کشـندگان تو به همراهی امیرشـان. تو اگر حرکت کنی و ابن زیـاد بـا خبر شود آنهـا را به سوی تو بر می انگیزد. و در آن صورت آنهـایی که به تو نامه نوشـته اند از دشـمنانت لجوج تر خواهند شد. و اگر حرف مرا نمی شنوی و جز حرکت به سوی کوفه تصمیم نداری پس زنان و بچه ها را با خود نبر، سوگند به خدا من می ترسم در منظر و دیدگاه زن و بچه ات کشته شوی آن چنانکه عثمان کشته شد.

جوابی که حضـرت به ابن عبـاس داد این بود: «قسم به خـدا اگر در چنین مکانی کشـته شوم بهتر از آن است که در مکّه خون من ریخته شود.»(۲) ابن عبـاس نا امیـد شـد و از پیش امام (ع) بیرون رفت، در راه با عبـداللّه بن زبیر مواجه شـد و به او گفت: فرزند زبیر! چشمت روشن، حسین به سوی عراق می رود و حجاز را بدون مانع برای تو باقی می گذارد.(۳)

۱- (۱) . یـابن عمّ إنّی لأعلم أنّک لی ناصـح و علیّ شـفیق و لکنّ مسـلم بن عقیل کتب إلیّ باجتماع اهل المصـر علی بیعتی و نصرتی و قد أجمعت علی المسیر.

۲- (۲) لأن اقتل واللّه بمکان کذا احبُّ إلیّ من أن استحلّ بمکّه.

۳- (۳) . مروج الذهب: ۵۴/۳.

ملاقات محمد بن حنفیه با امام علیه السلام در مکّه

از امام صادق علیه السلام روایت شده که: محمد بن حنفیه در شب آن روزی که امام علیه السلام در آن روز قصد خارج شدن از مکه را داشت با امام (ع) ملاقت کرد و گفت: برادرم! پیمان شکنی اهل کوفه با پدر و برادرت می دانی، می ترسم حال تو نیز مثل حال آنان شود. اگر نظرت بر این باشد که اینجا بمانی عزیزترین و نیرومندترین شخص در حرم خواهی بود.

امام فرمود: «برادرم! می ترسم یزید مرا در حرم ترور کند و به وسیلهٔ من حرمت این خانه شکسته شود.»(۱) ابن حنفیه گفت: اگر می ترسی به سوی یمن یا برخی نواحی صحرا برو که تو در آنجا قویترین خواهی بود و به تو دسترسی پیدا نخواهد کرد. امام فرمود: «دربارهٔ آنچه گفتی فکر می کنم.»(۲) هنگام سحرگاهان امام علیه السلام کوچ کرد، خبر به ابن حنفیه رسید آمد افسار ناقه امام را گرفت و گفت: برادرم به من وعده کردی که دربارهٔ پیشنهاد من فکر کنی؟ امام فرمود: «بلی.» محمّد حنفیه گفت: پس چه امری تو را وادار کرد با شتاب خارج شوی؟

امام فرمود: «بعد از این که از تو جدا شدم، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله آمد و فرمود: ای حسین حرکت کن که همانا خدا خواسته است تو را کشته ببیند.»(۳) محمّد گفت: اِنّا للّه و انّا الیه راجعون پس چه معنی دارد تو با این حال این زنان را همراه خود ببری؟ امام فرمود: «رسول خدا به من فرمود: خدا خواسته است آنها را اسیر ببیند.»(۴) آن گاه با محمّد بن حنفیه خداحافظی کرد و راه افتاد.(۵)

۱- (۱) یا اخی قد خفت أن یغتالنی. یزیدبن معاویه فی الحرام فأکون الذی یستباح به هذاالبیت.

۲- (۲) . أنظر فیما قلت..

۳- (۳) . أتانی رسول الله صلی الله علیه وآله بعد ما فارقتک فقال یا حسین اخرج فان الله شاء أن یراک قتیلا.

۴- (۴) . قد قال لی ان الله قد شاء آن یراهن سبایا.

۵- (۵) . الملهوف: ۱۲۷.

ملاقات ابوبکر بن عبدالرحمن با امام علیه السلام

ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام به محضر امام آمد و گفت: ای پسر عمو! دلسوزی موجب نگرانی من نسبت به شما شده است و نمی دانم در نظر تو خیرخواهی من در چه حد است؟ امام فرمود: «تو از جملهٔ اشخاص فریبکار و مورد اتهام نیستی بگو.»(۱) او گفت: دیدی اهل عراق با پدر و برادرت چه کردند و اکنون می خواهی به سوی ایشان بروی در حالی که آنها بنده دنیا هستند و همانها که وعده یاری به تو داده اند با تو خواهند جنگید و همانها که تو را بیشتر از دیگران دوست می دارند تو را تنها خواهند گذاشت.

امام فرمود: «ای پسر عمو! خدا تو را جزای خیر دهد در بیان نظر خود کوشش کردی آنچه خدا بخواهد همان خواهد شد.»(۲) ابوبکر گفت: إنّا للّه و عنداللّه نحتسب یا اباعبداللّه یعنی وامصیبتا ابا عبداللّه را از دست خواهیم داد و او را در پیشگاه خدا منظور می داریم.(۳)

دیدار عمر بن عبدالرحمن با امام

عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام می گوید: وقتی امام علیه السلام آماده حرکت به سوی عراق شد به حضورش رفتم وقتی وارد شدم حمد و ثنای الهی به جای آورده گفتم: ای پسر عمو من آمده ام مطلبی را از روی خیرخواهی بگویم. اگر مرا خیرخواه می دانی بگویم وگرنه از آنچه قصد

۱- (۱) یا ابا بکر ما انت ممّن یستغش و لا یتّهم، فقل.

۲- (۲) . جزاک اللّه خیراً یا ابن عمّ فقد اجهدک رأیک، و مهما یقض اللّه یکن.

۳- (۳) . مروج الذهب: ۵۶/۳.

بیانش را دارم خودداری کنم.

امام حسین علیه السلام فرمود: «بگو به خدا، تو را بداندیش و زشتکار نمی دانم.»(۱) گفتم: خبر دار شده ام که عازم عراق هستی و من از این مسیر تو نگران هستم. تو به سرزمینی می روی که حاکمان و فرماندارانش حضور دارند و بیت المال در اختیارشان است و مردم بنده درهم و دینارند و من مطمئن نیستم از این کسانی که به تو وعده یاری داده اند و تو را بیشتر از دیگران دوست دارند، با تو نجنگند.

امام فرمود: «خدا جزای خیرت دهد ای پسر عمو، من دانستم که تو خیر خواهی کردی و از روی عقل سخن گفتی، آنچه خدا بخواهد همان می شود.

نظر تو را بپذیرم یا نپذیرم تو در نزد من مشاوری ستوده و خیرخواه ترین ناصح هستی.»(۲)

۱- (۱) قل فو اللّه ما أظنّک بسیّء الرأی و لا هوی القبیح من الأمر والفعل.

۲- (۲) . جزاک اللّه خیراً یا ابن عمّ فقد واللّه علمت أنّک مشیت بنصح و تکلّمت بعقل و مهما یقض من أمر یکن أخذت برأیک او ترکته فأنت عندی أحمد مشیر و أنصح ناصح. الطبری: ۲۸۶/۴.

۳ – از مکه تا کربلا

برخورد یحیی بن سعید با کاروان امام هنگام خروج از مکّه

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مکه بیرون آمد با گروهی که عمرو بن سعید بن عاص به فرماندهی برادرش یحیی فرستاده بود مواجه شد. به امام گفتند: برگرد: کجا می روی؟ امام امتناع کرد دو گروه با هم درگیر شدند و تازیانه ها را به کار گرفتند و امام علیه السلام مسیر خود را ادامه داد.

گروه اعزامی فریاد زدند: ای حسین! آیا از خدا نمی ترسی و از مردم جدا می شوی و میان امّت تفرقه می افکنی؟!

امام علیه السلام آیه شریفه را قرائت کرد:

وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُم بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ.۱,۲

تلاش عبداللّه بن جعفر برای بازگرداندن امام از مسیر کوفه

عبداللّه بن جعفر نزد عمرو بن سعید بن عاص حاکم مکه رفت و با او صحبت کرد

و گفت: نامه ای برای حسین علیه السلام بنویس که آن نامه مشتمل بر امان باشد و وعده نیکی وصله داده باشی و او را مطمئن کنی و بخواهی که برگردد.

شاید خاطر جمع شده و برگردد و نامه را همراه برادرت یحیی بفرست که سبب جلب اطمینان باشد و بداند که در این کار جدّی هستی.

عمر و بن سعید گفت: تو آنچه می خواهی بنویس و بیاور تا من مهر کنم عبداللّه جعفر چنین نوشت: بسم اللّه الرحمن الرحیم. از عمرو بن سعید به حسین بن علی. اما بعد، از خدا می خواهم تو را از آنچه موجب هلاکت است بازدارد و به راه رشد هدایت کند. به من خبر رسیده که به سوی عراق روانه شده ای، من تو را از تفرقه و جدایی بر حذر می دارم و می ترسم که موجب کشته شدن تو گردد. عبداللّه بن جعفر و یحیی بن سعید را به سوی تو فرستادم، همراه ایشان به سوی من بازگرد که در پیش من در امان خواهی بود و از صله، نیکی و حسن جوار برخوردار خواهی گشت. خدا بر این امر گواه، کفیل، ناظر و وکیل است.

عبداللّه نامه را پیش عمروبن سعید برد و او نامه را مهر کرد و عبداللّه همراه یحیی در پی امام رفته و نامه را به آن حضرت رساندند. حضرت در جواب چنین نوشت:

«اما بعد؛ کسی که به سوی خدای عزّوجلّ فرا می خواند و عمل نیک انجام می دهد و می گوید من از مسلمانانم، از خدا و رسولش جدا نمی شود، تو دعوت به امان و برّ وصله کرده ای، بهترین امان، امان خداست و به خدا ایمان نیاورده است کسی که از او در دنیا نترسد. از خداوند خوف در دنیا را خواستاریم تا موجب امان در روز قیامت شود و تو با این نامه اگر قصد صله و نیکی داشتی در دنیا و آخرت مأجور باشی والسلام.»(۱)

۱- (۱) . اما بعد فإنّه لم یشاقق اللّه و رسوله من دعا إلی اللّه عزّوجلّ و عمل صالحاً و قال إنّنی من المسلمین و قد دعوت إلی الأمان والبرّ والصّله، فخیر الأمان أمان اللّه و لن یؤمنَ اللّه یوم القیامه من لم یخفه فی الدنیا فنسأل اللّه مخافه فی الدنیا توجب لنا أمانه یوم القیامه، فإن کنت نویت بالکتاب صلتی و برّی فجزیت خیراً فی الدنیا والأخره والسلام.

عبداللّه و یحیی پیش عمرو بن سعید برگشته و گفتند نامه را رساندیم و تلاش کردیم و لیکن از جمله عذرهایی که حسین علیه السلام بیان داشت این بود که گفت: «من رسول خدا را در عالم رؤیا دیدم که دستوری به من داد و من باید آن را اجرا کنم چه به ضرر من باشد و چه به نفع من.»(۱) ما گفتیم: آن خواب چیست؟

فرمود: «به کسی نگفته ام و نخواهم گفت تا پروردگار خود را ملاقات کنم.»(۲)

ملاقات امام علیه السلام و فرزدق شاعر

فرزدق می گوید من در سال ۶۰ همراه مادرم به حجّ رفتم، و در حالی که شتر مادرم را می راندم وارد منطقه حرم شدم که ناگهان با امام حسین علیه السلام مواجه شدم که از مکّه بیرون آمده بود و شمشیرها و سپرها را نیز به همراه داشت پرسیدم این قافلهٔ کیست؟ گفتند: مربوط به حسین بن علی علیهما السلام است. به حضورش رفتم سلام کرده و گفتم: خداوند خواسته و آرزویت را در آنچه دوست داری عطا کند، پدرم و مادرم فدایت ای فرزند رسول خدا! چه چیزی سبب شتاب تو در اعمال حج گردید؟ فرمود: «اگر عجله نمی کردم بازداشت می شدم.»(۳) سپس سؤال کرد: «تو کیستی؟» گفتم مردی از عرب - سوگند به خدا بیش از این پرس و جو نکرد - آن گاه فرمود: «از حال مردمی که پشت سر گذاشته ای خبر بده.»(۴) گفتم از شخص آگاهی سؤال کردی، دلهای مردم با تو و شمشیرهایشان علیه تو است. قضا هم از آسمان نازل می شود و خدا آنچه را بخواهد انجام می دهد.

۱- (۱) . إنّی رأیت رؤیا فیها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم و امرت فیها بأمر أنا ماضٍ له علیّ کان أولی.

۲- (۲) . ما حدّثت أحداً بها و ما أنا محدث بها حتّی ألقی ربّی. الطبری: ۲۹۱/۴.

۳- (۳) لو لم أعجل لأخذت.

۴- (۴) أخبرنی عن الناس خلفک.

امام فرمود: «راست گفتی فرمان و حکومت برای خداست و پروردگارمان هر روز در کار است. اگر قضای الهی آنچنان که ما دوست می داریم نازل شود خدا را در برابر نعمتهایش سپاس می گوئیم و او خود برای ادای شکر یاور ما است؛ و اگر قضا میان ما و آرزویمان فاصله انداخت باز هم آن شخص که نیّتش حق و اندیشه اش تقوا است دور نشده است.»(۱) گفتم: بلی. خداوند تو را به آنچه که دوست داری برساند و از آنچه پرهیز می کنی کفایت کند. و از مسائلی دربارهٔ نذر و مناسک حج پرسیدم و حضرت جواب داد، آنگاه مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی کرد و بدین ترتیب از هم جدا شدیم.(۲)

ملاقات امام علیه السلام و عبداللّه بن مطیع عدوی

(۳)

امام علیه السلام از منطقه حاجز گذشت و راهش را به سوی عراق ادامه داد تا به کنار آبی از آبهای عرب رسید که عبداللّه بن مطیع عدوی در آنجا اتراق کرده بود.

وقتی امام حسین علیه السلام را دید به سوی آن حضرت شتافت و گفت: پدر و مادرم فدایت ای فرزند رسول خدا! چه چیزی باعث آمدنت شد؟ سپس همراهی کرد و حضرت را فرود آورد. امام فرمود: «جریان مرگ معاویه آنچنان شد که شنیده ای و اهل عراق به من نامه نوشتند و مرا به سوی خود دعوت کردند.»(۴)

۱- (۱) . صدقت لِلّه الأمر و کلّ یوم ربّنا فی شأن إن نزل القضاء بما نحبّ فنحمد اللّه علی نعمائه و هو المستعان علی أداء الشکر، و إن حال القضاء دون الرّجاء فلم یبعد من کان الحقّ نیّته والتقوی سریرته.

۲- (۲) . الأرشاد: جزء ۶۷/۲.

۳- (۳) . پیشتر ملاقات امام علیه السلام با عبداللّه بن مطیع را میان راه مدینه و مکّه نقل کردیم و لیکن ملاقاتی که در اینجا آمده است در مسیر مکّه و عراق است؛ روشن نیست که آیا دو ملاقات بوده یا یک ملاقات که مورّخان در اثر اشتباه در دو مکان متفاوت نقل کرده اند.

۴- (۴) . کان من موت معاویه ما قد بلغک فکتب إلیّ أهل العراق یدعوننی إلی أنفسهم.

عبداللّه بن مطیع گفت: ای فرزند رسول اللّه، خدا را یاد آور می شوم و حرمت اسلام را از این که حرمت تو را بشکنند. خدا را در نظر بگیر در حرمت قریش، خدا را در نظر بگیر در حرمت عرب، سوگند به خدا اگر آنچه را در دست بنی امیه است طلب کنی حتماً تو را می کشند و اگر تو را بکشند بعد از تو از هیچ کس واهمه نمی کنند. به خدا سوگند این حرمت اسلام است که شکسته می شود، حرمت قریش است. حرمت عرب است این کار را انجام نده به سوی کوفه نرو و خود را در مقابل بنی امیّه قرار نده. امّا امام حسین علیه السلام جز رفتن را نپذیرفت.(۱)

ملاقات دو مرد اسدی با امام علیه السلام در «زرود»

عبداللّه بن سلیمان و منذر بن مشمعل که از طایفه بنی اسد بودند گفتند: ما وقتی حج به جای آوردیم تلاش می کردیم در راه به امام حسین علیه السلام برسیم و ببینیم کارش به کجا می کشد. از این رو شتر به سرعت می راندیم تا این که در محل زرود به کاروان امام نزدیک شدیم در آن حال مشاهده کردیم مردی از اهل کوفه را که چون امام علیه السلام را دید از راه کناره گرفت و امام توقّف کرد گویا می خواست او را ببیند چون آن مرد کناره گرفت امام او را رها نموده و حرکت کرد ما هم به سوی او روان شدیم، یکی از ما دو نفر به دیگری گفت: برویم پیش آن مرد و پرسش کنیم زیرا اخبار کوفه در نزد اوست. در پی او رفتیم و به او رسیدیم و سلام کردیم جواب سلام را داد از او پرسیدیم از کدام قبیله ای؟ گفت: از بنی اسد هستم ما هم خود را شناساندیم سپس گفتیم: از اخبار مردم که پشت سر گذاشته ای برایمان بگو.

گفت: بلی از کوفه در نیامدم مگر این که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم که پایشان را گرفته در بازار می کشیدند.

۱- (۱) . نفس المهموم: ۱۶۱.

پس به طرف امام برگشتیم و در پی آن حضرت حرکت کردیم تا هنگام شب در منزل ثعلبیه فرود آمد. آن گاه به حضورش رفته سلام کردیم جواب فرمود. گفتیم: یرحمک اللّه، پیش ما خبری است اگر خواستید آشکارا بگوئیم و اگر خواستید محرمانه به اطلاع برسانیم. آن حضرت نگاهی به ما و اصحابش کرد و فرمود: «از اینها سرّی را پوشیده نمی دارم.»(۱) گفتیم آن سوار را دیشب دیدی؟ فرمود: «بلی می خواستم از او چیزی بپرسم.»(۲) گفتیم: سوگند به خدا ما خبر را از او گرفتیم و شما را از پرسش بی نیاز کردیم، او مردی صاحب نظر، خردمند و راستگو از قبیله ما است و به ما خبر داد: از کوفه خارج نشده مگر بعد از شهادت مسلم و هانی و پیکرشان را دیده که از پایشان گرفته و در بازار می کشیدند.

آن حضرت فرمود: «إنّا للّه و إنّا الیه راجعون رحمت خداوند بر آن دو»، و این جمله را چند مرتبه تکرار کرد. گفتیم، خدا را به یادت می آوریم درباره خودت و اهل بیتت، از همین جا برگرد که در کوفه یاور و پیروی نداری بلکه می ترسیم بر ضد تو باشند.

حضرت نگاهی به فرزندان عقیل کرد و فرمود: «نظرتان چیست؟ مسلم به شهادت رسیده است.»(۳) گفتند ما برنمی گردیم تا انتقام خونمان را بگیریم یا شهادتی را که او چشیده است ما هم بچشیم.

امام علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «در زندگی بعد از اینها خیری نیست.»(۴) ما فهمیدیم که امام تصمیم به ادامه مسیر دارد از این رو گفتیم:

خداوند برایت خیر پیش آورد. فرمود: خداوند شما را رحمت کند. یارانش به

۱- (۱) مادون هؤلاء ستر (سرّ، خ).

۲- (۲) نعم قد أردت مسألته.

۳- (۳) ما ترون فقد قتل مسلم.

۴- (۴) لا خیر فی العیش بعد هؤلاء.

او گفتند تو مثل مسلم نیستی اگر وارد کوفه شوی مردم به سوی تو می شتابند.

حضرت جوابی ندادند و منتظر شدند تا هنگام سحر به جوانان و غلامانش فرمود: «آب زیاد بردارید» سپس آب فراوان برداشتند و حرکت کردند. (۱)

ملاقات امام علیه السلام با مرد کوفی

ثقه الاسلام کلینی (ره) روایت کرده که در محل ثعلبیه مردی از اهل کوفه با امام علیه السلام که عازم کربلا بود ملاقات کرد، به حضور امام رسید و سلام کرد. امام فرمود: «اهل کدام شهری؟»(۲) گفت: اهل کوفه ام. امام فرمود: «ای برادر اهل کوفه اگر در مدینه با تو ملاقات می کردم جای پای جبرئیل را در منزلمان و محلّ فرود آوردن وحی بر جدّمان را نشانت می دادم. ای برادر اهل کوفه! سرچشمه دانش مردم پیش ما است آن گاه آنها عالم شدند و ما جاهل! این هرگز نمی شود.»(۳)

دیدار عمرو بن لوذان با امام در بطن العقبه

هنگامی که امام علیه السلام از بطن العقبه گذشت پیرمردی از قبیله بنی عکرمه که عمربن لوذان نام داشت با آن حضرت روبرو شد و پرسید قصد کجا دارید؟ امام فرمود کوفه. پیرمرد گفت تو را به خدا سوگند برگرد. سوگند به خدا جز سرنیزه ها و تندی شمشیرها در پیش نداری. اینها که به سراغت فرستاده اند

۱- (۱) . نفس المهموم: ۱۶۶.

۲- (۲) من ایّ البلاد أنت؟

۳- (۳) . أما واللّه یا أخا اهل الکوفه لو لقیتک بالمدینه لأریتک أثر جبرئیل من دارنا و نزوله بالوحی علی جدیّ، یا أخا اهل الکوفه أفمُستقی الناس من العلم من عندنا فعلموا و جهلنا؟! هذا ما لا یکون. الکافی: ۳۹۸/۱.

اگر زحمت جنگ را از دوش تو برداشته و زمینه را برای تو آماده کرده بودند در آن صورت رفتن به کوفه نظر درستی بود امّا با این حال که می دانی من صلاح نمی دانم دست به این کار بزنی. امام فرمود: «ای بنده خدا! رأی درست بر من پنهان نیست و لکن خداوند متعال را امری است که کسی با او برنیاید.»(۱) سپس فرمود: «سوگند به خدا مرا رها نمی کنند تا خون مرا بریزند و چون چنین کردند، خداوند کسی را بر آنها مسلط کند که آنها را خوار گرداند خوارتر از همهٔ ملتها.»(۲) از امام صادق علیه السلام روایت شده: وقتی که امام حسین علیه السلام به عقبه البطن رسید به یارانش فرمود: «من خود را کشته می بینم.»(۳) گفتند:

چگونه یا اباعبداللّه. فرمود: «خوابی که دیدم.»(۴) گفتند: چه خوابی؟ «فرمود سگهایی را دیدم که مرا می دریدند. خشن ترین آنها سگی دو رنگ بود.»(۵)

ملاقات زهیر بن قین و امام علیه السلام

از مردی که از تیره بنی فزاره بود نقل کرده اند: در زمان حجاج بن یوسف در خانهٔ حرث بن ابی ربیعه در محلّه خرما فروشان که اهل شام آنجا نمی آمدند مخفی بودیم.

در آنجا به مردی فزاری که همراه زهیر بود گفتم: از جریان ملاقات خود با امام حسین علیه السلام برایم تعریف کن. او گفت:

۱- (۱) . یا عبداللّه لیس یخفی علیّ الرأی و لکنّ اللّه تعالی لا یغلب علی أمره.

۲- (۲) . واللّه لا یَدَعونی حتّی یستخرجوا هذه العلقه من جوفی، فإذا فعلوا سلّط اللّه علیهم من یذلّهم حتّی یکونوا أذلّ فرق الامم. نفس المهموم: ۱۶۸.

۳- (۳) ما أرانی إلّامقتولاً.

۴- (۴) رؤیا رأیتها فی المنام.

۵- (۵) . رأیت کلاً با تنهشنی أشدّها علیّ کلب أبقع. نفس المهموم: ۱۶۸ به نقل از کامل الزیارات.

ما با زهیر بن قین بجلی بودیم که از مکه بیرون آمدیم و در پی امام حسین علیه السلام حرکت می کردیم و چیزی برایمان بدتر و ناراحت کننده تر از این نبود که با ایشان در یک منزل فرود بیاییم. از این رو هر وقت امام حرکت می کرد، زهیر توقف می نمود و هر وقت امام در منزلی فرود می آمد، زهیر پیش می رفت تا این که یک روز ناچار شدیم در یک منزل فرود بیاییم، امام حسین علیه السلام در یک سو اتراق کرد و ما در سویی دیگر، ما نشسته بودیم و مشغول غذا خوردن بودیم که نماینده امام حسین علیه السلام آمد سلام کرد و وارد شد و خطاب به زهیر گفت: ای زهیر بن قین: ابو عبداللّه حسین بن علی مرا فرستاده تو را به پیش او فرا بخوانم. در این هنگام هر کسی آنچه در دست داشت زمین گذاشت و سکوت مجلس را گرفت گویا پرنده روی سر ما نشسته است.

ابومخنف می گوید: «دلهم» دختر عمر که همسر زهیر بود برای من نقل کرد: که من به زهیر گفتم: فرزند رسول خدا تو را فرا می خواند و تو نمی روی؟! سبحان اللّه چه می شد می رفتی و سخنش را می شنیدی سپس برمی گشتی؟! دلهم می گوید زهیر رفت چیزی نگذشت که خوشحال و با چهره ای درخشان بازگشت و دستور داد خیمه و خرگاهش برچیده شد و به سوی امام حسین علیه السلام منتقل گردید.

سپس زهیر رو به همسرش کرد و گفت: تو را طلاق دادم، دوست ندارم از جانب من جز نیکی به تو برسد، آن گاه به همراهانش گفت: هر کس دوست دارد با من بیاید وگرنه این آخرین دیدار است.(۱) در نقل دیگر آمده است: هنگامی که زهیر برگشت، گفت: من تصمیم به همراهی امام حسین علیه السلام گرفته ام تا خودم را فدا کنم و با جانم از او

۱- (۱) . الطبری: ۲۹۸/۴.

دفاع کنم. سپس اموال همسرش را به او داد و او را به پسر عموهایش سپرد تا به خانواده اش برسانند.

همسرش بلند شد، گریه کرد و با زهیر خداحافظی نمود و گفت:

خداوند یار و یاورت باشد و برای تو خیر و نیکی پیش آورد، از تو تقاضا می کنم در روز قیامت مرا در پیشگاه جدّ حسین علیه السلام فراموش نکنی. (۱)

ملاقات حر بن یزید ریاحی با امام حسین علیه السلام و بازداشتن امام از مسیر کوفه

امام از منزل شراف حرکت کرد تا روز به نیمه رسید و همچنان در حال حرکت بود که یکی از یارانش تکبیر گفت: امام حسین نیز گفت: اللّه اکبر و از آن شخص پرسید: «چرا تکبیر گفتی؟»(۲) گفت درختهای خرما دیدم؛ گروهی از همراهان گفتند ما هرگز در این منطقه درخت خرما ندیده ایم. امام فرمود:

«پس چه می بینید؟»(۳) گفتند: گوش اسبان است. امام فرمود: «من هم چنین می بینم. آیا در اینجا پناهگاهی نیست که آن را پشت سر قرار دهیم و با این سواران از یک طرف روبرو شویم.»(۴) گفتند: آری این کوه «ذو حسم» است.

اگر به جانب چپ روی و زودتر به آنجا برسی به مقصود رسیده ای امام به جانب چپ میل کرد و ما هم به جانب چپ گردیدیم به اندک مدتی گردن اسبها پیدا شد که ما آنها را بخوبی دیدیم آنها هم وقتی دیدند ما از راه کناره گرفته ایم

۱- (۱) . الملهوف: ۱۳۳.

۲- (۲) . أللّه أکبر، لِم کبّرت؟

۳- (۳) . فما ترونه؟

۴- (۴) . و أنا واللّهِ أری ذلک (ثم قال علیه السلام) ما لنا ملجأ نلجأ إلیه فنجعله فی ظهورنا و نستقبل القوم بوجه واحد.

به سوی ما آمدند نوک نیزه هایشان مانند سنجاقک و پرچمهایشان مانند بال پرندگان بود. ما سرعت گرفتیم و پیشتر از ایشان به ذو حسم رسیدیم. امام دستور داد خیمه و خرگاه برافراشتند.

آن گروه هم که حدود هزار سوار به فرماندهی حرّ بن یزید بودند رسیدند و در گرمای ظهر مقابل امام علیه السلام قرار گرفتند در حالی که امام و یارانش عمامه به سر بسته و شمشیرهای خود را حمایل کرده بودند. امام فرمود:

«این جماعت را آب دهید و سیرابشان کنید، اسبانشان را هم کاملاً سیراب کنید.»(۱) چنین کردند کاسه های بزرگ و تشتها را از آب پر می کردند و جلو اسبها می گذاشتند تا این که سه یا چهار یا پنج بار آب می خورد آن گاه ظرف را برمی داشتند و دیگری را سیراب می کردند و بهمین ترتیب همه آنها را آب دادند.

علی بن طعان محاربی گوید: آن روز من هم با حرّ بودم و آخرین نفری بودم که رسیدم، وقتی امام تشنگی من و اسبم را دید فرمود: «راویه را بخوابان»(۲) من متوجه نشدم چون راویه در زبان ما به معنی مشک آب است و در زبان حجاز به معنی شتری که مشک را بر آن حمل می کنند، از این رو امام فرمود: «شتر را بخوابان»،(۳) شتر را خواباندم، فرمود: «بنوش»، من مشغول نوشیدن آب شدم امّا آب از کناره مشک می ریخت، فرمود: «مشک را برگردان»،(۴) من ندانستم چه کنم امام خود برخاست و دهانه مشک را برگردانید من آب خوردم و اسبم را نیز سیراب کردم.

۱- (۱) . أسقوا القوم وأرووهم و رشّفوا الخیل ترشیفاً.

۲- (۲) . أنخ الرّاویه.

۳- (۳) . أنخ الجمل.

۴- (۴) . اخنث السقاء.

حرّ از قادسیه به آنجا آمده بود زیرا ابن زیاد حصین بن نمیر (تمیم) را فرمان داده بود که در قادسیه باشد و حرّ را با هزار سوار به مقابله امام بفرستد.

حرّ همچنان در توافق با امام بود که هنگام نماز ظهر رسید، امام، حجاج بن مسروق را فرمان داد تا اذان گوید هنگام اقامهٔ نماز امام با پیراهن، عبا و نعلین بیرون آمد، حمد و ثنای الهی را به جا آورد سپس فرمود:

«ای مردم! من به سوی شما نیامدم مگر بعد از این که نامه ها و فرستادگان شما پیش من آمدند که نزد ما بیا زیرا ما پیشوا نداریم امید است خداوند ما را به وسیله تو به راه هدایت و حق گرد آورد. اکنون اگر بر همان نظر هستید من آمده ام پس عهد و پیمان خود را محکم کنید تا مطمئن شوم. و اگر این کار را نمی کنید و از آمدن من ناخشنود هستید از همین جا بر می گردم به آنجایی که آمده ام.»(۱) آنان سکوت کرده و یک کلمه هم سخن نگفتند. امام به موذّن دستور داده اقامه بگوید، به حرّ هم فرمود: «تو می خواهی با اصحاب خود نماز بخوانی؟»(۲) حر گفت: نه شما نماز می خوانید ما هم با شما می خوانیم. امام نماز خواند و همه اقتدا کردند. سپس امام علیه السلام به خیمه برگشت و اصحاب در حضورش گرد آمدند؛ حرّ نیز به جایگاه خود بازگشت و همراه عده ای از یارانش به خیمه ای که برای او افراشته بودند وارد شد، بقیه نیروهایش به صف خود برگشته دوباره صفها را برقرار کردند و هر فردی افسار اسبش را گرفته و در سایه اش نشست.

هنگام عصر امام فرمان داد یارانش آماده حرکت باشند سپس موذّن را دستور داد اذان و اقامه نماز عصر را گفت. حضرت پیش رفت و نماز عصر را همانند

۱- (۱) . أیّها النّاس إنّی لم آتکم حتّی أتتنی کتبکم و قدمت علیّ رسلکم أن أقدم علینا فإنّه لیس لنا إمام لعلّ اللّه أن یجمعنا بک علی الهدی والحق، فإن کنتم علی ذلک فقد جئتکم فأعطونی ما أطمئنّ إلیه من عهودکم و مواثیقکم، و إن لمْ تفعلوا وکنتم لمقدمی کارهین انصرفت عنکم الی المکان الّذی جئت منه إلیکم.

۲- (۲) . أتزید أن تصلّی بأصحابک؟

ظهر برای یاران خود و نیروهای حرّ به جای آورد و بعد از نماز رو به جمعیت کرده حمد و ثنای الهی بر زبان آورده سپس گفت: «ای مردم اگر تقوا پیشه کنید و حق صاحب حق را بشناسید، خداوند از شما خشنودتر خواهد بود. و ما خاندان محمد صلّی اللّه علیه وآله به ولایت امرِ حکومت بر شما سزاوارتریم از اینهایی که ادّعا می کنند چیزی را که حق ایشان نیست و در میان شما باستم و تجاوز رفتار می کنند. و اگر جز ناخشنودی از ما و نادانی به حق ما نظری ندارید و اکنون رأی شما غیر از آن است که نامه ها و فرستادگانتان اظهار می کردند. من برمی گردم.»(۱) حرّ گفت: سوگند به خدا من از این نامه ها و پیام رسانها که یاد می کنی خبر ندارم. امام به یکی از همراهانش فرمود: «ای عقبه بن سمعان آن خرجین را که نامه ها در آن است بیرون آر»،(۲) پس خرجینی که هر دو طرف آن پر از نامه بود بیرون آورد و در مقابل حرّ ریخته شد. حرّ گفت: ما از این افرادی که برای تو نامه نوشته اند نیستیم، و ما مأموریت داریم وقتی با تو برخورد کردیم از تو جدا نشویم تا شما را در کوفه پیش عبیداللّه بن زیاد ببریم. امام حسین علیه السلام فرمود: «مرگ به تو نزدیکتر از این امر است.»(۳) سپس به یارانش فرمود: «برخیزید و سوار شوید.»(۴) اصحاب سوار شدند و حضرت انتظار کشید تا زنها نیز سوار شدند. آن گاه به همراهانش فرمود: «برگردید.»

۱- (۱) . أمّا بعد، أیّها الناس فإنّکم إن تتقوا اللّه و تعرفوا الحقّ لأهله یکن أرضی للّه عنکم و نحن اهل بیت محمّد أولی بولایه هذا الامر علیکم من هؤلاء المدّعین ما لیس لهم والسائرین فیکم بالجور والعدوان، و إن أبیتم إلّاالکراهه لنا والجهل بحقّنا و کان رأیکم الآن غیر ما أتتنی به کتبتم و قدِمَت علیّ به رسلکم انصرفت عنکم.

۲- (۲) . یا عقبه بن سمعان أخرج الخرجین الّذین فیهما کتبهم إلیّ.

۳- (۳) . الموت أدنی إلیک من ذلک.

۴- (۴) . قوموا فارکبوا.

چون خواستند حرکت کرده برگردند لشکریان حر مانع شدند. امام خطاب به حرّ فرمود: «مادر برایت بگرید چه می خواهی؟»(۱) حر گفت: اگر از میان عرب کسی جز تو در چنین حالی که تو هستی این سخن را می گفت منهم مادر او را همچنان یاد می کردم ولیکن به خدا، راهی برای یاد کرد مادر تو نیست مگر به بهترین وجهی که امکان دارد. امام فرمود: «پس چه می خواهی؟»(۲) گفت:

می خواهم شما را پیش امیر عبیداللّه ببرم. امام فرمود: «در این صورت با تو همراهی نمی کنم.»(۳) حر گفت: در این صورت من هم شما را رها نمی کنم.

سه مرتبه این سخن میانشان تکرار شد و چون سخن به درازا کشید، حرّ گفت: من مأمور به جنگ با شما نیستم بلکه دستور دارم از شما جدا نشوم تا شما را وارد کوفه کنم حالا که امتناع می کنی پس راه سومی را در پیش گیر که نه به کوفه برسد و نه شما را به مدینه برگرداند، راه میانه ای میان من و شما باشد تا این که نامه به امیر بنویسم، شما هم نامه ای به یزید یا عبید اللّه بنویسید، شاید خداوند کاری پیش آورد و مرا از گرفتار شدن به امور تو عافیت بخشد. این راه را در پیش گیر و از راه عذیب و قادسیه به طرف چپ برو. امام حرکت کرد.

حرّ و لشکرش نیز در کنار قافلهٔ حضرت حرکت کردند.

حرّ در حال حرکت می گفت: یا حسین از برای خدا جان خویش را پاس دار که من یقین دارم اگر قتال کنی گرفتار می شوی.

امام حسین علیه السلام به او گفت: «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟! و آیا کارتان به جایی کشیده که مرا بکشید؟! من همان را می گویم که آن مرد اوسی به پسر عموی خود گفت هنگامی که می خواست پیامبر را یاری کند،

۱- (۱) . ثکلتک امّک ما ترید؟

۲- (۲) . فما ترید؟

۳- (۳) . إذاً واللّه لا أتّبعک.

پسر عمویش او را می ترسانید و می گفت کجا می روی که کشته می شوی.

مرد اوسی گفت:

من می روم و مرگ برای جوانمرد عار نیست

در صورتی که نیّت او حق باشد و مخلصانه بکوشد

و با مردان نیک با جان خود مساوات کند

و از بدان دوری گزیند و با تبهکاران مخالفت کند

پس اگر زنده بمانم پشیمان نیستم و اگر بمیرم مورد سرزنش نیستم

و این ذلّت ترا بس که زنده باشی و خوار گردی.»(۱) وقتی حرّ این سخن را شنید از امام فاصله گرفت و با یاران خود در مسیر دیگری حرکت کرد. امام علیه السلام نیز در مسیر دیگری به حرکت ادامه داد.(۲)

خطبه امام علیه السلام در میان اصحاب و جواب ایشان

عقبه بن ابی العیزار گفته که امام حسین علیه السلام در «ذوحسم» بپا خاست.

حمد و ثنای الهی به جای آورد سپس فرمود: «امّا بعد همانا کاری که پیش آمده می بینید، دنیا دگرگون و ناشناس شده و همچنان پیش می رود و چیز با ارزشی از آن نمانده است مگر به مقدار آبی که در ظرف پس از تهی کردن آن می ماند و زندگی پستی چون چراگاهی که علفهای آن خشک شده است.

۱- (۱) . أفبالموت تخوّفنی و هل یعدو بکم الخطب أن تقتلونی، و سأقول کما قال أخو الأوس لإبن عمّه و هو یرید نصره رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فخوّفه إبن عمّه و قال: أین تذهب فانک مقتول. فقال: سأمضی و ما بالموت عار علی الفتیإذا ما نوی حقاً و جاهد مسلماو آسی الرجال الصالحین بنفسهو فارق مثبوراً و خالف مجرمافإن عشت لم أندم و إن مت لم ألمکفی بک ذلاً أن تعیش و ترغما

۲- (۲) . الارشاد: ۷۷/۲-۸۱.

آیا نمی نگریـد به حق عمل نمی شود و از باطل پرهیز نمی گردد؛ به حقیقت شایسـته است که مؤمن در لقای پروردگار راغب باشد زیرا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز رنجش و دل آزردگی نمی بینم.»(۱)

زهیر بن قین برخاست و به یارانش گفت: شـما سـخن می گویید یا من بگویم؟ گفتند نه، شـما صـحبت کن، زهیر حمد و ثنای الهی به جای آورد آن گاه گفت: ای فرزنـد رسول خـدا! خداوند راهنمایت به سوی نیکی باد، گفتار تو را شـنیدیم. سوگند به خـدا اگر دنیا جاودان باشـد و ما همیشه در آن زنـده بمانیم امّا یاری و مواسات با تو سـبب جدایی از آن باشد ما همراهی تو را در خروج از دنیا بر باقی ماندن در آن ترجیح می دهیم.

امام حسین علیه السلام او را دعا کرد و پاسخی نیکو داد.

آن گـاه هلالـ بـن نـافع بجلی برجست و گفت: قسم به خداونـد مـا دیـدار پروردگارمـان را نـاخوش نـداریم و بر نیّت خـود با بصـیرت و آگاهی اسـتواریم با هر کسـی که با تو دوستی کنـد، دوستی می کنیم و با کسـی که با تو دشـمن باشد دشـمنی می ورزیم.

آن گاه بریر بن خضـیر برخاست و گفت: یابن رسول اللّه خداونـد به وجود تو بر ما منّت گـذاشت که در پیش روی تو کارزار کنیم و اعضای پیکرمان قطعه قطعه شود آن گاه جدّ تو در روز جزا شفیع ما باشد.(۲)

۱- (۱) . إنّه قد نزل من الأمر ما قد ترون و إنّ الدنیا قد تغیرت و تنکرت و أدبر معروفها و اسـتمرت حذاء فلم یبق منها الاصـبابه کصـبابه الإِناء و خسـیس عیش کالمرعی الوبیل، ألا ترون أن الحق لا یعمل به و أن الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء اللّه محقاً، فإنی لا أری الموت إلا شهاده (سعاده) و لا الحیاه مع الظّالمین إلّابرماً.

۲- (۲) . الملهوف: ۱۳۸؛ الطبری: ۳۰۵/۴.

آمدن نافع بن هلال و همراهانش برای یاری امام

همان طور که کاروان امام حسین علیه السلام با لشکریان حرّ پس و پیش در حرکت بودند به منطقه «عذیب الهجانات» رسیدند در آنجا دیدند چهار سوار از جانب کوفه می آیند و آنها نافع بن هلال و مجمع بن عبداللّه و عمر بن خالد و طرماح بودند و اسبی را یدک می کشیدند که مال نافع بن هلال بود و کامل نام داشت، راه بلد آنها هم طرّماح پسر عدی بود. آنها آمدند تا به امام علیه السلام رسیدند، در این موقع حرّ برگشت و گفت: این چند نفر اهل کوفه هستند و من آنها را بازداشت می کنم یا بر می گردانم.

امام فرمود: «من از ایشان دفاع می کنم چنانکه از خود دفاع می کنم اینها یاران من هستند و همانند کسانی می باشند که همراه من آمده اند اگر به عهد خود با من پایبند هستی دست از ایشان بدار وگرنه با تو جنگ خواهم کرد.»(۱) حرّ کوتاه آمد.

امام علیه السلام به آن چهار نفر گفت: «از مردم کوفه برایم بگویید.»(۲) مجمع بن عبداللّه عائذی که یکی از ایشان بود گفت: امّا اشراف پس رشوه های گزاف گرفته و جوالهایشان پرشده است. میل و هوایشان به جانب بنی امیه است و یک سره در مقابل شما هستند. امّا دیگر مردم دلشان با شما است امّا فردا روز شمشیرهایشان به روی تو کشیده می شود.

آن گاه حضرت دربارهٔ فرستاده اش قیس بن مسهّر صیداوی پرسید. گفتند:

بلی، حصین نمیر او را دستگیر کرد و پیش ابن زیاد فرستاد، ابن زیاد او را

۱- (۱) . لأمنعهم ممّا أمنع منه نفسی، إنّما هؤلاءِ أنصاری و هم بمنزله من جاء معی، فإن تمّمت علی ما کان بینی و بینک و إلّاناجزتک.

۲- (۲) أخبرونی خبر النّاس خلفکم.

دستور داد که تو را و پدرت را لعن کند، امّا قیس برتو و پدرت درود فرستاد، ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد، مردم را به یاری تو فراخواند وایشان را از آمدن تو آگاه کرد. ابن زیاد فرمان داد او را از بالای قصر به زیر انداختند. اشک در چشمان امام علیه السلام گردید و فرو ریخت و این آیه را قرائت فرمود:

«فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر وما بدّلوا تبدیلاً»، (۱)«برخی از آنها نذر خود ادا کرده (به شهادت رسیدند) و برخی در همین انتظارند و هرگز پیمان خود را تغییر ندادند.»

آن گاه عرضه داشت: «خداونـدا! بهشت را برای ما و ایشان جایگاه قرار بـده و ما و ایشان را در قرارگاه رحمت و پاداش نهانی و ذخیره شده خود گرد آور.»(۲)

گفتگوی طرماح با امام علیه السلام

سپس طرمـاح پیش آمـد و به امـام عرضه داشت: من افراد زیادی با تو نمی بینم و اگر همین لشـکر حرّ که مراقب شـما است با شما نبرد کنند کافی است در حالی که من یک روز قبل از بیرون آمدن از کوفه: در بیرون شـهر مردم بسیار زیادی را دیدم که تا کنون چنین جمعیتی را در یک جا ندیده ام، پرسیدم، گفتند:

لشکری است که سان می بینند تا به جنگ حسین علیه السلام فرستاده شوند.

تو را به خدا سوگند می دهم اگر می توانی یک وجب هم به سوی ایشان مرو.

و اگر می خواهی پناهگاهی بجویی که خداوند تو را حفظ کند و نظر و رأی خود را بسنجی و راه چاره بیابی پس بیا تا شما را در کوه «أجاء» فرود آورم که کوهی است ما را در برابر پادشاهان غسان، حِمْیرَ و نُعمان بن مُنذر و

۱- (۱) احزاب: ۲۳.

۲- (۲) . أللّهم اجعل لنا و لهم الجنّه نزلاً واجمع بیننا و بینهم فی مستقرّ رحمتک و غائب مذخور ثوابک. الطبری: ۳۰۶/۴.

از هر سرخ و سپیدی حفظ کرده و هرگز خواری و ذلّتی در آنجا برای ما پیش نیامده است. من همراه شما می آیم تا در آنجا فرود آیی سپس به سوی مردان طایفه طی که در «أجاء» و «سلمی» هستند می فرستی، ده روز طول نمی کشد که پیاده و سواره در پیشگاه تو حاضر می شوند، و تا هر زمان که بخواهی در پیش ما بمان و اگر اتفاقی برای شما پیش بیاید من ضمانت می کنم که بیست هزار مرد طایی پیش روی تو شمشیر بزنند و به خدا سوگند تا زنده باشند دست کسی به تو نرسد.

امام فرمود: «خداوند تو و قبیله ات را جزای خیر دهد، میان ما و این گروه قراری هست که نمی توانیم برگردیم و معلوم نیست عاقبت کار به کجا می کشد.»(۱) طرماح می گوید: من با امام خداحافظی کرده و گفتم: خداوند، شر جن و انس را از تو دور کند، من برای خانواده خود از کوفه آذوقه تهیه کرده ام و خرجی آنها پیش من است من می روم آذوقه و خرجی ایشان را می رسانم و ان شاء اللّه پیش تو برمی گردم و اگر برسم از یاران تو خواهم بود. امام فرمود: «اگر چنین قصدی داری پس شتاب کن خداوند تو را رحمت کند.»(۲) از این سخن امام فهمیدم که به مردان نیاز دارد. و چون به محل خود رسیدم و نیازمندیهای خانواده را فراهم نموده وصیّت کردم، خانواده ام می گفتند: این بار به گونه ای رفتار می کنی که پیشتر چنین نمی کردی! هدف خود را به ایشان گفته و از راه بنی ثعل روانه شده به نزدیکی عذیب الهجانات رسیدم در آنجا با سماعه بن بدر مواجه شدم که خبر شهادت آن حضرت را داد و من برگشتم.(۳)

۱- (۱) . جزاک اللّه و قومک خیراً، إنّه قد کان بیننا و بین هؤلاء القوم قول لسنا نقدر معه علی الأنصراف و لا ندری علی ما تنصرف بنا و بهم الأمور فی عاقبه.

۲- (۲) . فإن کنت فاعلاً فعجّل رحمک اللّه.

۳- (۳) . الطبری: ۳۰۶/۴.

دعوت امام علیه السلام از عبیداللّه بن حرّ برای یاریش

امام علیه السلام در مسیر خود به قصر بنی مقاتل رسید و فرود آمد و در آنجا خیمه ای برافراشته دید، پرسید: «این خیمه از آن کیست؟»(۱) گفتند: مربوط به «عبیداللّه بن حرّ جُعفی» است. فرمود: «او را پیش من بخوانید.»(۲) فرستاده حضرت پیش او رفت و گفت: این حسین بن علی علیهما السلام است که تو را فرا می خواند. عبیداللّه گفت: انا للّه و انا الیه راجعون، سوگند به خدا از کوفه بیرون نیامدم مگر برای این که خوش نداشتم در آنجا باشم و حسین به آنجا وارد شود، من قصد ندارم او را ببینم و نه او مرا ببیند. فرستاده برگشت و گفتار او را بازگفت، امام علیه السلام خود برخاستند و به سوی او رفته سلام کرده و نشستند سپس او را به همراهی با خود فرا خواندند، عبیداللّه همان سخن پیشین را تکرار کرد. امام فرمود: «اگر ما را یاری نمی کنی پس از خدا بترس و از کسانی مباش که به جنگ با ما برمی خیزند به خدا سوگند هرکس فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند هلاک خواهد شد.»(۳) عبیداللّه بن حر گفت: هرگز چنین نخواهد شد ان شاء اللّه. امام از پیش او برخاستند و به خیمه گاه خود برگشتند.(۴)

ملاقات امام و عبیداللّه بن حرّ جعفی به نقلی دیگر

۱- (۱) لمن هذا؟

۲- (۲) ادعوه إلی.

۳- (۳) فإن لم تنصرنا فاتّقِ اللّه أن تکون ممّن یقاتلنا، فواللّه لا یسمع و اعیتنا احد، ثمّ لا ینصرنا إلّاهلک.

۴- (۴) . الطبری: ۳۰۷/۴.

از امام صادق علیه السلام روایت شده وقتی حسین علیه السلام در قطقطانیه فرود آمد خیمه ای برافراشته دید، پرسید: «این خیمه از آن کیست؟»(۱) گفتند مال عبیداللّه بن حر جعفی است. امام حسین علیه السلام سوی او فرستاد: «که ای مرد تو گناهکار و خطاکاری اگر اکنون توبه نکنی و برنگردی و مرا یاری نکنی، خداوند به آنچه کرده ای تو را مجازات می کند، مرا یاری کن تا جدّم در پیشگاه خداوند از تو شفاعت کند.»(۲)

عبیداللّه بن حر گفت: یا بن رسول اللّه سوگند به خدا اگر تو را یاری کنم اولین شهید در پیشروی تو خواهم بود لیکن این اسب مرا برگیر که هرگز سوار بر آن در جستجوی چیزی نرفتم مگر به آن رسیدم و هیچکس در طلب من نیامد مگر نجات یافتم، این اسب من در اختیار شما؛ امام از او روی برگردانید و فرمود: «ما نیازی به تو و اسب تو نداریم و گمراهان را به همراهی خویش نپذیرم. ولیکن از اینجا فرار کن نه به سود ما باش نه بر ضد ما همانا کسی که صدای کمک خواهی ما اهل بیت را بشنود و جواب نگوید، خداوند او را به رو در آتش جهنم بیفکند.»(۳)

و در کتاب فتوح آمده است که عبیداللّه بن حرّ دعوت امام را نپذیرفت و گفت: که شما را به خدا سوگند می دهم که این منزلت را از من نخواهید ولیکن من با آنچه توان (مالی) دارم شما را یاری می کنم این اسب یراق شده من است که دنبال هر چیزی با آن رفتم طعم مرگ را به آن چشاندم و هیچکس مرا دنبال نکرد مگر این که به وسیله این اسب نجات پیدا کردم و این شمشیر مرا برگیر که هرگز ضربتی به وسیله آن نزدم مگر بریدم و قطع کردم.

۱- (۱) لمن هذا الفسطاط؟

۲- (۲) . أیّها الرّجل إنّک مذنب خاطیء و انّ اللّه عزّوجلّ آخذک بما أنت صانع إن لم تتب إلی اللّه تعالی فی ساعتک هذه فتنصرنی و یکون جدی شفیعک بین یدی اللّه.

۳- (۳) . لا حاجه لنا فیک و لا فی فرسک و ما کنت متّخذ المضلّین عضداً، و لکن فر فلالنا و لا علینا فإنّه من سمع واعیتنا أهل البیت ثمّ لم یجبنا کبّه اللّه علی وجهه فی نار جهنّم.

امـام فرمود: «ای فرزنـد حرّ ما برای اسب و شمشیر تو نیامـده ایم ما آمـده ایم از تو یاری بخواهیم اگر در یاری ما به جان خود بخل می ورزی ما نیازی به مال تو نداریم....»(۱)

دیدار عمرو بن قیس مشرقی و پسر عمویش با امام علیه السلام در قصر بنی مقاتل

عمرو بن قیس مشـرقی می گویـد: من و پسـر عمـویم در قصـر بنی مقاتـل به حضور امـام حسـین علیه السـلام رسـیدیم و سـلام کردیم، پسر عمویم گفت: یا اباعبداللّه این سیاهی که می بینم خضاب است یا موی تو بدین رنگ است.

حضـرت فرمود: «خضـاب است و موی ما بنی هاشم زود سپیـد می شود،»(۲) سـپس پرسید: «برای یاری من آمده اید؟»(۳) من گفتم: مردی پر اهـل و عیـال هسـتم و متـاع و مـال مردم پیش من است نمی دانم آخر کـار چه می شود و دوست نـدارم امانت مردم را ضایع کنم؛ پسر عمویم نیز مثل من سخن گفت.

امام فرمود: «پس از اینجا بروید و صدای فریاد مارا نشـنوید و شـبح و سیاهی ما را نبینید، زیرا هر کس صدای کمک خواهی ما را بشنوند یا سیاهی ما را ببیند و ما را جواب نگوید و به یاری ما نشتابد بر خداست که او را به بینی در آتش جهنم بیندازد.»(۴)

۱- (۱) . یا ابن حرّ ما جئناک لفرسک و سیفک إنّما أتیناک لنسأ لک النصره فإن کنت قد بخلت علینا بنفسک فلا حاجه لنا فی شیء من مالک.... الفتوح: ۸۳/۵.

۲- (۲) خضاب والشیب إلینا بنی هاشم یعجل.

۳- (۳) جئتما لنصرتی؟

۴- (۴) . فانطلقـا فلاـ تسـمعا لی واعیه و لا تریا لی سواداً، فإنّه من سـمع واعیتنا او رأی سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا کان حقّاً علی اللّه عزّوجلّ أن یکبّه علی منخریه فی النّار. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال: ۳۰۸.

رؤیای امام و سخنش با علی اکبر

آخر شب امام علیه السلام دستور داد آب برگیرند آن گاه از قصر بنی مقاتل حرکت کرد. عقبه بن سمعان می گوید: ساعتی راه پیمودیم و امام علیه السلام را روی اسب خواب سبک گرفت سپس بیدار شد و فرمود: «إنّا للّه و إنّا إلیه راجعون و الحمدللّه ربّ العالمین» دو یا سه مرتبه این جمله را تکرار کرد، علی اکبر که بر اسبی دیگر سوار بود رو به امام کرد و گفت: چرا حمد و استرجاع گفتی؟ امام فرمود: «فرزندم اکنون مرا خواب ربود، اسب سواری پیش من نمودار شد که می گفت: این قوم می روند، مرگ هم سوی آنها می آید، فهمیدم که خبر مرگ ما را می دهند.»(۱)

علی اکبر گفت: پدرجان! خداوند، بدی برای تو پیش نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم؟ امام فرمود: «چرا سوگند به آن خدایی که بازگشت بندگان به سوی اوست.»(۲) علی اکبر گفت: در این صورت ما باکی نداریم از این که در راه حق بمیریم. امام فرمود: «خداوند تو را پاداش دهد بهترین پاداشی که به فرزند از سوی پدر می دهد.»(۳)

دستور مکتوب ابن زیاد به حرّ درباره محاصره امام علیه السلام

صبحگاهان امام علیه السلام فرود آمد و نماز صبح به جای آورد سپس با شتاب سوار شده و جانب دست چپ را گرفتند. امام علیه السلام می خواست اصحابش را پراکنده کند حرّ مانع می شد و ایشان را بر می گرداند. از سوی دیگر حرّ با اصرار

۱- (۱) . یا بُنیّ إنّی حفقت خفقه فعنّ (ظهر) لی فارس علی فرس و هو یقول: القوم یسیرون والمنایا تسیر إلیهم فعلمت أنّها أنفسنا نعیت إلینا.

۲- (۲) . بلی والّذی إلیه مرجع العباد.

۳- (۳) . جزاک اللّه من ولدٍ خیر ما جزی ولداً عن والده. الارشاد: ۸۲/۲.

می خواست آنها را به طرف کوفه ببرد. آنها امتناع می کردند، و با این حال رّد و امتناع از مقابل کوفه بالاتر رفتند. تا به نینوا رسیدند. ناگهان اسب سواری مسلح که کمانی بردوش انداخته بود از جانب کوفه پیدا شد هر دو گروه ایستاده او را نگریستند تا این که رسید بر حرّ و یارانش سلام کرد و بر امام و اصحابش سلام نکرد و نامه ای از ابن زیاد را تسلیم حرّ کرد که مضمون آن چنین بود:

امّا بعد، چون نامهٔ من به دستت رسید و فرستاده ام پیش تو آمد. بر حسین تنگ بگیر و او را جز در سرزمین خالی و بدون آب و آبادی فرود نیاور. و به فرستاده خود فرمان داده ام مراقب تو باشد و از تو جدا نشود تا این که دستور مرا اجرا کنی و خبر آن را برای من بیاورد والسلام.

هنگامی که حرّ نامه را خواند به ایشان گفت: این نامه امیر عبیداللّه است که مرا فرمان داده است شما را در محلی که نامه اش به من می رسد بازدارم و این فرستاده اوست که دستور داده از من جدا نشود تا فرمان او را دربارهٔ شما اجرا کنم.

ابوالشعثاء کندی که یکی از یاران امام بود به فرستاده ابن زیاد نظر انداخت و او را شناخت سپس گفت: آیا تو مالک بن نسیربدی نیستی؟ گفت: چرا - او از قبیله کنده بود - ابوالشعثاء گفت: مادر برایت بگرید. در نامه چه آورده ای؟ گفت: آنچه آورده ام اطاعت رهبرم و وفای به بیعتم می باشد. ابوالشعثاء گفت:

بلکه خدایت را عصیان کرده و از پیشوایت در هلاکت خود پیروی کرده ای و عار و آتش را به دست آورده ای و چه بد پیشوایی است پیشوای تو. خداوند عزوجل می فرماید: «و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش فرا می خوانند و روز قیامت یاری نمی شوند.»(۱) پیشوای تو از جمله این پیشوایان است.(۲)

۱- (۱) . قصص: ۴۱.

۲- (۲) . الطبری: ۳۰۹/۴.

حرّ امام و اصحابش را مجبور کرد در همان مکان که نه آب بود و نه آبادی فرود آیند.

امام خطاب به او فرمود: «وای بر تو بگذار در این روستا یعنی نینوا و یا غاضریه یا در این روستای دیگر یعنی شفیه فرود آییم.»(۱) حرّ گفت: نه واللّه نمی توانم این مرد را ابن زیاد جاسوس برای من فرستاده است.

زهیر بن قین گفت: یابن رسول اللّه به نظر می رسد کار بعد از این مشکلتر خواهد شد. جنگ با اینها برای ما آسانتر است از نبرد با کسانی که بعد از اینها می آیند، به جانم سوگند، در پی اینها لشکری بیاید که ما را توان مقابله با آنها نباشد. امام حسین علیه السلام فرمود: «من آغازگر جنگ نخواهم بود.»(۲) آن گاه فرود آمدند و آن روز پنجشنبه دوّم محرم سال ۶۱ هجری بود.(۳)

دیدار ابوهرّه ازدی با امام علیه السلام

نقل شده هنگام صبح مردی از اهل کوفه که او را ابوهرّه ازدی می گفتند به حضور امام آمد سلام کرد و گفت: ای فرزند پیامبر صلّی اللّه علیه وآله چرا از حرم خدا و حرم جدّت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بیرون آمدی؟

امام حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو ای ابوهره! بنی امیه مالم را گرفتند صبر کردم، مرا ناسزا گفتند صبر کردم، در پی ریختن خونم بر آمدند

۱- (۱) دعنا ویحک ننزل فی هذه القریه یعنی نینوی والغاضریّه او هذه یعنی شفیه.

۲- (۲) ما کنت لأبدأهم بالقتال.

۳- (۳) . الارشاد: ۸۴/۲.

پس فرار کردم، و به خدا مرا خواهند کشت، آن گاه خداوند لباس خواری و ذلّت بر ایشان خواهد پوشاند و شمشیر برنده بر آنها مسلط خواهد کرد، آری خداوند کسی را بر آنها مسلط خواهد کرد که آنها را خوارتر از قوم سبا گرداند که زنی پادشاهی آنها را داشت و در جان و مالشان حکم می راند.»(۱)

ملاقات امام علیه السلام با مرد عرب در راه

می گوید: حج به جا آوردم و همراهانم را رها کرده و به تنهایی راه پیمودم، همانطور که تنها سیر می کردم چشمم به چادرها و خیمه هایی افتاد به سوی آنها رفتم به نزدیکترینشان که رسیدم پرسیدم این خیمه ها مال کیست؟ گفتند:

برای حسین علیه السلام است. گفتم: فرزند علی و فاطمه؟ گفتند: بلی. گفتم:

در کدام یک از این خیمه ها است؟ گفتند: در این خیمه. به سوی آن خیمه رفتم دیدم حسین علیه السلام به در خیمه تکیه زده و نوشته ای را که در پیشرو دارد می خواند. سلام کردم، جواب فرمود، گفتم: ای فرزند رسول خدا، پدر و مادرم فدایت چه چیزی باعث شده در این بیابان بی آب و علف که نه آبادی در آن هست و نه نیرویی فرود بیایی؟ فرمود: «اینها مرا ترساندند و این نامه ها اهل کوفه است و آنها کشنده من هستند، وقتی که این کار را به انجام رساندند و حرامی باقی نگذاشتند مگر مرتکب شدند، خداوند کسی را بر می انگیزد که آنها را بکشد و آنها را خوارتر از قوم سبا (که زنی پادشاهشان بود) گرداند.»(۲)

۱- (۱) . ویحک یا أبا هرّه إن بنی امیّه اخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت، و أیم اللّه لتقتلنی الفئه الباغیه ولیلبسنّهم اللّه ذلّا شاملاً- و سیفا قاطعاً، ولیسلطنّ اللّه علیهم من یذلّهم حتّی یکونوا اذّل من قوم سبأ إذ ملکتهم امرأه فحکمت فی أموالهم و دمائهم حتّی أذلّتهم. الملهوف: ۱۳۲.

۲- (۲) . إنّ هؤلاء أخافونی و هذه کتب اهل الکوفه و هم قاتلی فإذا فعلوا ذلک و لم یدَعوا لِلّه مُحرّماً إلّاانتهکوه بعث اللّه إلیهم من یقتلهم حتّی یکونوا أذّل من قوم الأَمَه. بحارالانوار: ۳۶۸/۴۴.

۴ – در کربلا

رسیدن امام علیه السلام به کربلا

هنگامی که امام به سرزمین کربلا رسید پرسید: «اسم این سرزمین چیست؟»(۱) گفتند: کربلا. امام فرمود: «به خدا پناه می برم از کرب (غصّه) و بلاء؛ سپس فرمود: اینجا محلّ غصّه و آزمایش است فرود آیید که اینجا بار انداز ما و جایگاه ریختن خون ما و محل قبرهای ما است، این خبری است که جدّم رسول خدا به من داده است.»(۲) یاران امام همگی فرود آمدند. حرّ و یارانش هم در ناحیه دیگر فرود آمدند.(۳)

آمدن عمر بن سعد به کربلا و پیک او به سوی امام

فردای روزی که امام علیه السلام به کربلا وارد شد ابن سعد هم با چهار هزار سوار از کوفه به کربلا آمد.

۱- (۱) ما إسم هذه الأرض؟

۲- (۲) أللّهم إنی أعوذ بک من الکرب والبلاء. ثم قال هذا موضع کرب و بلاء، انزلوا هاهنا محطّ رحالنا ومسفک دمائنا و محلّ قبورنا بهذا حدّثنی جدّی رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله.

۳- (۳) . الملهوف: ۱۳۹.

علت این که عمر بن سعد این تکلیف را پذیرفت این بود که ابن زیاد او را با چهار هزار نفر نیرو مأمور کرد به سوی دستبی برود چون دیلمیان بر آنجا دست یافته بودند در ضمن فرمان حکومت ری را نیز به نام او نوشت عمر سعد در محل حمام اعین اردو زده بود چون جریان امام حسین علیه السلام پیش آمد، ابن زیاد او را احضار کرد و گفت: نخست به سوی حسین برو وقتی از کار او فراغت یافتیم به محل حکومت خود می روی.

عمر سعد از این کار عذر خواهی کرد. ابن زیاد گفت اشکالی ندارد به شرط آنکه فرمان ما را بازدهی. عمر سعد چون این سخن را شنید گفت امروز را به من مهلت بده تا فکر کنم.

ابن سعد با خیرخواهانش مشورت کرد جملگی او را از این کار بازداشتند.

ولیکن هوای ملک ری بر عقل او چیره شد و در نهایت جنگ با امام حسین علیه السلام را پذیرفت و گفت می روم؛ از این رو با آن لشکر چهار هزار نفری به کربلا آمد.

چون عمر بن سعد به کربلا رسید. عروه بن قیس احمسی را خواست و گفت به سوی حسین برو و بپرس برای چه امری آمده و چه می خواهد؟

عروه چون از کسانی بود که به امام نامه نوشته بود از این کار شرم داشت عمر سعد این پیشنهاد را با رؤسای دیگر لشکر مطرح کرد آنان نیز چون نامه نوشته بودند از این کار اکراه داشتند تا این که کثیر بن عبداللّه شعبی که شخصی بی باک و شجاع و پر رو بود برخاست و گفت: من می روم اگر خواستی او را ترور می کنم.

عمر سعد گفت: قصدم کشتن او نیست ولیکن برو و بپرس برای چه آمده است؟

کثیر به سوی امام رفت. ابوثمامه صائدی چون او را دید به امام علیه السلام گفت: خداوند امور شما را به خیر بگرداند یا اباعبداللّه. شرورترین اهل زمین،

بی باکترین و خونریزترین مردم به سوی شما آمده است. سپس خود برخاست و به کثیر گفت: شمشیرت را بگذار. گفت نمی گذارم، من فرستاده ای بیش نیستم، اگر گوش فرا دادید پیام خود می رسانم وگرنه برمی گردم، ابوثمامه گفت: پس من قبضه شمشیرت را می گیرم تو سخن خود را بگو. گفت نه دست تو به آن نرسد. ابوثمامه گفت: پیام خود را به من بگو تا به امام برسانم، تو را نمی گذارم نزدیک او شوی که مردی نابکار هستی، همدیگر را دشنام دادند و کثیر به سوی عمر سعد برگشت و ماجرا را گزارش کرد.

عمر سعد این بار قُرّه بن قیس حنظلی را خواست و به او گفت: وای بر تو ای قُرّه با حسین دیدار کن و از او بپرس برای چه آمده و چه می خواهد؟ قُرّه به سوی امام آمد، چون نظر حضرت به او افتاد فرمود: «این شخص را می شناسید؟»(۱) حبیب بن مظاهر گفت: بلی، مردی از تیره حنظله تمیم و پسر خواهر ما است و من او را نیک اعتقاد می دانستم و گمان نمی کردم در این جایگاه قرار گیرد. او آمد و بر امام سلام کرد و پیغام عمر سعد را رساند، امام فرمود: «اهل شهر شما به من نامه نوشتند که به سوی ما بیا، اکنون اگر از من ناخشنودید من برمی گردم.»(۲) آن گاه حبیب گفت: وای بر تو ای قره! کجا به سوی گروه ستمکار برمی گردی، این مرد را یاری کن که به واسطهٔ پدرانش خداوند به تو کرامت داد. قره گفت: برمی گردم و جواب پیام را می رسانم تا ببینم چه شود. او به سوی عمر سعد برگشت و جواب را رساند. عمر سعد گفت: امیدوارم خداوند مرا از جنگ و کارزار با او بازدارد.(۳)

۱- (۱) . أتعرفون هذا؟

۲- (۲) کتب الیّ أهل مصرکم هذا أن أقدم فأمّا إذا کرهتمونی فأنا أنصرف عنکم.

۳- (۳) . الأرشاد: ۸۴/۲-۸۶.

دیدار هرثمه با امام علیه السلام

هرثمه بن ابی مسلم می گوید: ما در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم، هنگام بازگشت از صفین حضرت در کربلا- پیاده شدند و نماز صبح را در آنجا به جای آوردند آن گاه اندکی از خاک آن سرزمین برداشته و بوییدند سپس فرمودند: خوشا به حالت ای خاک؛ افرادی از تو بر انگیخته می شوند که بدون حساب وارد بهشت می گردند.

هرثمه در بازگشت به منزل به همسرش که شیعه بود گفت: از پیشوایت ابوالحسن خبر دهم که در کربلا- فرود آمد و نماز خواند و خاکش را بویید و گفت خوشا به حالت ای خاک؛ افرادی از تو برانگیخته می شوند که بدون حساب وارد بهشت می گردند. همسرش گفت ای مرد؛ امیرمؤمنان جز حقیقت نگفته است.

هرثمه می گوید: هنگامی که حسین علیه السلام به کربلا- آمد من در میان گروه اعزامی ابن زیاد بودم، چون آن جایگاه و درختان را دیدم آن ماجرا را به خاطر آوردم از این رو سوار بر شتر شده به سوی آن حضرت رفته سلام کرده و آنچه از پدرش در آن محل شنیده بودم بازگفتم.

حضرت فرمود: «با ما هستی یا بر ضدّ ما؟»(۱) گفتم نه با شما هستم و نه علیه شما. بچه هایی را پشت سر گذاشته ام که از ابن زیاد برایشان بیمناکم.

امام فرمود: «پس برو جایی که شهادتگاه ما را نبینی و صدای ما را نشنوی، سوگند به آن که جان حسین به دست اوست، امروز اگر کسی فریاد ما را بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را به رو در آتش جهنم افکند.»(۲)

۱- (۱) معنا أنت أم علینا؟

۲- (۲) . فامض حیث لا تری لنا مقتلاً و لا تسمع لنا صوتاً فو الّذی نفس الحسین بیده لا یسمع الیوم واعیتنا أحد فلا یعیننا إلّاکبه اللّه لوجهه فی جهنّم. أمالی الصدوق: مجلس ۲۸.

جلوگیری از آب و جسارت عبیداللّه ازدی

عمر سعد پانصد سوار به فرماندهی عمرو بن حجاج فرستاد تا در کنار شریعه مستقّر شوند و میان آب و امام حسین علیه السلام و اصحابش مانع شوند و نگذارند یک قطره از آب بردارند. این جریان سه روز قبل از شهادت امام علیه السلام بود.

در این حال عبیداللّه بن حصین ازدی - که از تیره بجیله به شمار می رفت - بانگی بلند برداشت که: ای حسین! این آب را می بینی که به رنگ آسمان است.

سوگند به خدا قطره ای از آن نمی چشی تا از عطش جان سپاری.

امام حسین علیه السلام عرضه داشت: «خداوندا، او را از عطش بکش و هرگز نیامرز.»(۱)

حمید بن مسلم - گزارش گر اخبار کربلا - می گوید: سوگند به خدا بعد از این جریان او را در حالت مریضی اش عیادت کردم آن قدر آب می خورد تا شکمش پر می شد بعد آب را برمی گرداند و فریاد می زد: العطش العطش دوباره آب می خورد تا شکمش آماس می کرد ولی سیراب نمی شد، او بدین حال بود تا جان سپرد و به هلاکت رسید.(۲)

ملاقات عمر سعد و امام علیه السلام در کربلا

امام حسین علیه السلام عمر و بن قرظهٔ انصاری را به سوی عمر سعد فرستاد و پیام داد که شب هنگام میان دو لشکر گاه مرا دیدار کن. عمر سعد با قریب بیست سوار و امام علیه السلام نیز با همین تعداد سوار آمدند، چون به

۱- (۱) . أللّهمّ اقتله عطشاً و لا تغفر له أبداً.

۲- (۲) . الارشاد: ۸۷/۲.

همدیگر رسیدند امام دستور داد همراهانش کنار بروند، ابن سعد نیز چنین کرد. نیروها دور شدند به گونه ای که سخن ایشان را نمی شنیدند. امام و عمر سعد صحبت کردند و سخنشان طولانی شد تا پاسی از شب گذشت آن گاه همراه سواران به لشگرگاه خود برگشتند.(۱)

فرستادن عباس به سوی لشکر ابن سعد

هنگامی که عمر سعد فرمان حمله داد نیروهایش سوار شده به سوی خیمه گاه امام علیه السلام تاختند. امام جلو خیمه نشسته بر شمشیر تکیه کرده و سر بر زانو نهاده بود، خواهرش زینب علیها السلام سر و صداها را شنید نزد برادرش آمد و گفت: برادر جان صداها را نمی شنوی که نزدیک شده است.

امام سر بلند کرد و گفت: «اکنون رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را در خواب دیدم فرمود: تو پیش ما می آیی.»(۲) پس خواهرش سیلی بر صورت زد و بانگ واویلا برداشت. امام به او فرمود: «خواهر جان پریشانی برای تو مباد آرام باش خدا تو را رحمت کند.»(۳) عباس علیه السلام نیز گفت: برادر این گروه آمدند، امام برخاست و فرمود: «ای عباس سوار شو جانم به فدایت برادر، و با آنان ملاقات کن و بگو چه شده است شما را؟ چه اتفاق افتاده و برای چه آمده اید؟»(۴) عباس علیه السلام با حدود بیست سوار که از جمله آنها بودند زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر، به سوی ایشان رفت و پرسید: چه پیش آمده و چه می خواهید؟

۱- (۱) . الطبری: ۳۱۲/۴.

۲- (۲) إنّی رأیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله فی المنام فقال لی إنّک تروح إلینا.

۳- (۳) لیس لکِ الویل یا اخیّ اسکنی رحمک الرحمن.

۴- (۴) یا عبّاس ارکب بنفسی أنت یا أخی، حتّی تلقاهم فتقول ما لکم وما بدالکم وتسألهم عمّا جاء بهم.

گفتند: دستور امیر آمده که تسلیم فرمان او شوید یا این که با شما کارزار می کنیم. عباس علیه السلام گفت شتاب نکنید تا من برگردم و آنچه را گفتید به ابو عبداللّه برسانم. آنها ایستادند و گفتند: برو و او را از آنچه به تو گفتیم آگاه کن سپس برگرد و جواب او را برای ما بیاور. عباس به سرعت برگشت تا خبر را به امام برساند و لیکن همراهانش ماندند و با آن گروه به سخن پرداختند.(۱) عباس پیش امام آمد و سخن آنان را باز گفت. امام فرمود:

«برگرد و اگر توانستی کار را تا فردا به تأخیر انداز و امشب ایشان را از ما بازدار، شاید امشب برای پروردگارمان نماز بخوانیم او را بخوانیم و استغفار کنیم. خدا می داند من نماز، تلاوت قرآن و کثرت دعا و استغفار را دوست دارم.»(۲)

۱- (۱) حبیب بن مظاهر به زهیر گفت: اگر می خواهی با این قوم سخن بگو و اگر می خواهی من حرف بزنم. زهیر گفت تو خود شروع کردی پس خود حرف بزن. حبیب بن مظاهر خطاب به ایشان گفت: همانا سوگند به خدا فردا روز در پیشگاه خداوند بد مردمی هستند آنان که ذرّیه پیامبرش و اهل بیت او و عابدان این شهر که شب زنده داران و یادکنندگان خداوند هستند را می کشند.عزره (عروه) بن قیس گفت: تو تا می توانی خود ستایی می کنی و نفس خود را پاکیزه نشان می دهی، زهیر گفت: ای عروه: خدا نفس او را پاکیزه گردانده و هدایت کرده است، از خدا بترس من خیر خواه تو هستم. تو را سوگند می دهم از کسانی مباش که گمراهان را در کشتن نفوس مطهر و اشخاص پاک یاری می کنند.عزره گفت: ای زهیر تو که از شیعیان این خاندان نبودی تو عثمانی بودی. زهیر گفت: آیا از موقعیت کنونی من متوجه نمی شوی که من از ایشان هستم؟! سوگند به خدا من نه نامه ای به ایشان نوشتم و نه نماینده ای فرستادم و نه وعده یاری و کمک دادم. ولیکن در راه او را دیدار کرده، رسول خدا را و منزلت حسین علیه السلام در نزد او را یاد آور شدم، و دانستم از سوی دشمنش و حزب شما چه بر سر او می آید، پس به نظرم رسید که او را یاری کنم، در حزب او باشم و جان خود را فدای او کنم تا حقی را که شما از خدا و رسول تباه کردید حفظ نمایم.

۲- (۲) . ارجع الیهم فان استطعت أن تؤخّرهم إلی غدوه و تدفعهم عند العشیّه لعلّنا نُصلّی لربّنا اللّیله و ندعوه و نستغفره فهو یعلم أنّی قد کنت احبّ الصّلاه له و تلاوه کتابه و کثره الدعاء والأستغفار.

عباس علیه السلام به سوی آن گروه رفت و برگشت در حالی که نماینده ای از جانب عمر سعد همراهش بود که در جایی که صدا شنیده می شود ایستاد و گفت: تا فردا به شما مهلت دادیم اگر تسلیم شدید شما را پیش امیرمان عبیداللّه بن زیاد می بریم وگرنه شما را رها نخواهیم کرد. سپس بازگشت.(۱)

۱- (۱) . الطبری: ۳۱۵/۴ و ۳۱۶.

۵ – شب عاشورا

گفتار امام و اصحابش در شب عاشورا

امام حسین علیه السلام اصحاب خود را نزدیک غروب گرد آورد. امام سجاد علیه السلام می فرماید: نزدیک شدم تا سخن امام با اصحابش را بشنوم و من در آن هنگام مریض بودم. شنیدم پدرم به اصحابش چنین می گفت: «خدای را می ستایم با بهترین ستایش ها و سپاس می گویم او را بر خوشی و بر سختی، خداوندا تو را حمد می کنم بر این که ما را به نبوّت کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و آگاهی در دین عطایمان کردی و برایمان گوش و چشم و قلب دادی، پس ما را از سپاسگزاران قرار بده. امّا بعد من اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی دانم و اهل بیتی نیکوتر، به صله رحم وابسته تر و با فضیلت تر از اهل بیت خود سراغ ندارم. خداوند از سوی من جزای خیرتان دهد، آگاه باشید من گمان می کنم با این دشمنان روز درگیری در پیش داریم، همانا من شما را اجازه دادم همه بروید، آزادید و هیچ تعهدی نسبت به من ندارید این شب است که شما را فراگرفته آن را برای خود مرکب قرار داده سپس هرکدام از شما دست یکی از مردان اهل بیت مرا گرفته در روستاها و شهرهایتان پراکنده شوید تا خدا فرج برساند، زیرا این گروه در جستجوی

من هستند اگر به من دسترسی پیدا کنند از جستجوی غیر من منصرف می شوند.»(۱) برادران، فرزندان، پسران برادر امام و فرزند عبداللّه بن جعفر جواب دادند.

برای چه این کار را بکنیم؟ برای این که بعد از شما زنده بمانیم، خداوند هرگز چنین چیزی برای ما پیش نیاورد. نخستین کسی که این سخن را آغاز کرد عباس بن علی علیهما السلام بود، دیگران نیز از او پیروی کرده و مثل سخن او را بیان کردند.

امام علیه السلام رو کرد به فرزندان عقیل فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است شما بروید همانا به شما اجازه دادم.»(۲) گفتند: سبحان اللّه مردم به ما چه می گویند؟ آری می گویند ما بزرگ و سرورمان و فرزندان عمویمان بهترین عموها را رها کردیم و نه تیری به همراهیشان پرتاب کردیم و نه نیزه ای به کار بردیم و نه شمشیری زدیم و نه می دانیم ایشان چه کردند. نه به خدا این کار را انجام نمی دهیم و جان و مال و اهل خود را فدایت می کنیم و همراهت کارزار می کنیم تا به همان سرنوشت تو گرفتار آییم، زشت باد زندگی بعد از شما. مسلم بن عوسجه رضی اللّه عنه برخاست و گفت: ما شما را تنها گذاریم؟! پیش خداوند چه عذری در ادای حق تو داریم؟ هرگز چنین نمی شود، تا آن که نیزه ام را در سینه هایشان بکوبم و تا قبضه شمشیر به دست دارم ایشان را بزنم و اگر سلاحی برایم باقی نماند سنگ بارانشان کنم و این گونه از

۱- (۱) . أثنی علی اللّه أحسن الثناء و أحمده علی السراء والضراء، اللهم إنی أحمدک علی أن أکرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقهتنا فی الدین و جعلت لنا أسماعاً و أبصاراً و أفئده فاجعلنا من الشاکرین. أما بعد فإنی لا أعلم أصحاباً أوفی و لا خیراً من أصحابی، و لا أهل بیت أبر و لا أوصل و لا أفضل من أهل بیتی، فجزاکم اللّه عنی خیراً، إلا و انی لأظن یوماً لنا من هؤلاء الأعداء، ألا و انی قد أذنت لکم فانطلقوا جمیعاً فی حل لیس علیکم منی ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملاً، ثم لیأخذ کل رجل منکم بید رجل من أهل بیتی ثم تفرقوا فی سوادکم و مدائنکم حتی یفرج اللّه فإن القوم إنما یطلبونی و لو قد أصابونی لَهَوْا عن طلب غیری.

۲- (۲) . یا بنی عقیل حسبکم من القتل بمسلم فاذهبوا فقد أذنت لکم.

شما دفاع کنم تا همراه شما بمیرم. سعد بن عبداللّه حنفی گفت: سوگند به خدا؛ شما را رها نمی کنیم تا خداوند بداند حرمت رسول خدا را درباره شما پاس داشتیم، به خدا اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده می شوم باز هم کشته می شوم و سوزانده می شوم و خاکسترم پراکنده می گردد و این کار هفتاد مرتبه تکرار می شود از تو جدا نمی شوم تا مرگ را در راه تو دریابم و چرا چنین نکنم در حالی که یک کشته شدن بیشتر نیست که کرامتی بزرگ و پایان ناپذیر است.

آن گاه زهیر رحمه اللّه برخاست و گفت: سوگند به خدا دوست دارم کشته شوم سپس برانگیخته گردم بازکشته شوم این چنین هزار مرتبه کشته شوم و بدینگونه خداوند مرگ را از جان شما و جان این جوانان از اهل بیت تو دور گرداند.

گروهی از اصحاب حضرت این گونه همانند و یک دل سخن گفتند که سوگند به خدا از شما جدا نمی شویم. جانمان فدایت؛ با گلوگاه، پیشانیها و دستهایمان از تو دفاع می کنیم، آن گاه که کشته شدیم به حقّت وفا کرده و تکلیف خود را ادا نموده ایم.(۱) و در نقل دیگر از امام سجاد علیه السلام روایت شده: در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید، همراه آن حضرت بودم که به اصحابش فرمود: «این شب را برای خود سپر قرار دهید. زیرا این گروه مرا می خواهند اگر مرا بکشند به شما توجه نخواهند کرد، شما از جانب من آزاد هستید و بیعتی بر شما نیست.»(۲) اصحاب گفتند: هرگز این اتفاق نمی افتد و ما شما را تنها نمی گذاریم. حضرت فرمود: فردا همه شما کشته می شوید و یک نفر هم از شما جان بدر نمی برد. گفتند:

سپاس خدا را که ما را به کشته شدن در همراهی تو شرافت بخشید. آن حضرت

۱- (۱) . الطبری: ۳۱۸/۴.

۲- (۲) . هذا اللیل فاتّخذوه جُنّه، فإنّ القوم إنّما یریدوننی و لو قتلونی لم یلتفتوا إلیکم و أنتم فی حلّ وسعه.

دعا کرد سپس فرمود: «سرهایتان را بالا بگیرید و نظاره کنید»(۱) پس نگاه می کردند و جایگاه و منزل خود را در بهشت می دیدند و حضرت به ایشان می فرمود:

«این منزل تو در بهشت است ای فلانی.»(۲) در نتیجه اصحاب حضرت نیزه ها و شمشیرها را به سینه و چهره استقبال می کردند تا به منزل خود در بهشت برسند.(۳)

اجازه مرخصی به محمد بن بشیر حضرمی

در همان موقع (شب عاشورا) به محمد بن بشیر حضرمی خبر دادند پسرت در سرحد ری به اسارت درآمده است، گفت: ثواب مصیبت او و خود را از خدا می خواهم. دوست نداشتم او اسیر شود و من زنده بمانم. امام حسین علیه السلام سخن او را شنید و فرمود: «خدای تو را رحمت کند تو از بیعت من آزادی برو در آزادی فرزندت تلاش کن.»(۴) محمد بن بشیر گفت: درندگان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا شوم. امام فرمود: «پس این پارچه های بُرد را به این فرزندت بده تا در فدیه آزادی برادرش از آنها سود جوید.»(۵) امام به او پنج قطعه پارچه عطا کرد که قیمتش هزار دینار بود.(۶)

گفتگوی امام علیه السلام با خواهرش در شب عاشورا

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید در آن شبی که فردایش پدرم به شهادت رسید، نشسته بودم و عمّه ام زینب مرا پرستاری می کرد که پدرم به خیمه ای

۱- (۱) . ارفعوا رؤسکم وانظروا.

۲- (۲) . هذا منزلک یا فلان.

۳- (۳) . بحارالانوار: ۲۹۸/۴۴.

۴- (۴) . رحمک اللّه، أنت فی حلّ من بیعتی، فاعمل فی فکاک ابنک.

۵- (۵) . فاعط إبنک هذه البرود یستعین بها فی فکاک أخیه.

۶- (۶) . الملهوف: ۱۵۳.

دیگر رفت و غلام ابوذر غفاری که «حُوَیّ» نام داشت پیش آن حضرت بود و شمشیرش را آماده و اصلاح می کرد، و پدرم این شعر را می خواند:

«ای روزگار اف بر دوستی تو

که چه قدر در صبح و شام

دوست و خاطر خواه کشته داری

و روزگار به اندک بسنده نمی کند

و کار در دست خداوند جلیل است

و هر زنده ای راه مرا خواهد پیمود.»(۱) امام علیه السلام این شعر را دو یا سه مرتبه تکرار کرد به گونه ای که من فهمیدم و منظورش را دریافتم و گریه گلوگیرم شد ولیکن آن را برگرداندم و آرامش خود را حفظ کردم و دانستم که بلا نازل شده است.

اما عمه ام زینب آنچه را من شنیدم او نیز شنید و او زن بود و رقّت و بی تابی از ویژگی زنها است از این رو نتوانست خود را نگهدارد بلند شد دامن کشان و سر برهنه به راه افتاد تا به خیمه امام رسید پس گفت: وامصیبتاه ای کاش مرگ زندگی ام را می گرفت: امروز مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن از دنیا رفتند ای جانشین گذشتگان و پناه بازماندگان! امام حسین علیه السلام نگاهی به سوی خواهر کرد و گفت: «خواهرم، بردباریت را شیطان نبرد»،(۲) آن گاه دیدگانش پر از اشک شد و فرمود: «اگر مرغ قطا را شب هنگام می گذاشتند می خوابید.»(۳)

زینب علیه السلام گفت: آیا جان تو را به ستم خواهند گرفت، این قلب مرا

۱- (۱) . یا دهر افٍّ لک من خلیلکم لک بالأشراق والأصیلمن صاحب و طالب قتیلوالدّهر لا یقنع بالقلیلو انّما الأمر الی الجلیلو کلّ حیّ سالک سبیل

۲- (۲) یا اختیّه لا یذهبنّ حلمک الشیطان.

۳- (۳) . لو ترک القطا لیلاً لنام.

بیشتر آزار می دهد و تحملش برایم سخت تر است در این حال لطمه بر صورت خود زد و گریبان چاک کرد و از هوش رفت.

امام برخاست آب به صورت او زد و فرمود: «خواهر جان پروا پیشه کن و به تسلای الهی خود را آرامش بخش، و بدان اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نمی مانند و هر چیزی فنا شونده است جز ذات پروردگار که خلق را به قدرتش آفریده و آنها را بر می انگیزد و بر می گرداند و او تنهای بی همتا است.

جدم رسول خدا بهتر از من بود، پدرم، مادرم و برادرم بهتر از من بودند، و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تأسی جوید.»(۱)

آن حضرت با این گونه سخنان خواهرش را تسلیت داد و در آخر فرمود:

«خواهر جان تو را سوگند می دهم و تو سوگندم را راست گردان وقتی من مردم برایم گریبان چاک مزن، صورت مخراش و به شیون و واویلا صدا بلند مگردان.»(۲)

امام زین العابدین فرماید: آن گاه عمه ام را آورد و پیش من نشاند و به سوی اصحابش رفت و دستور داد خیمه ها را نزدیک هم بزنند و طنابهایشان را در هم داخل کنند خود در میان خیمه باشند و هنگام درگیری از یک سو با دشمن به مقابله برخیزند و خیمه ها از راست و چپ و پشت سر ایشان باشد فقط یک طرف که دشمن می آید گشوده باشد. آن گاه امام به خیمه خود بازگشت و همه شب را به نماز، استغفار، دعا و تضرّع گذرانید؛ یارانش نیز چنین کردند و مشغول نماز، دعا و استغفار شدند.(۳)

۱- (۱) . یا اختاه! اتّقی اللّه و تعزّی بعزاء اللّه و اعلمی أنّ اهل الأرض یموتون و اهل السّماء لا یبقون، و أنّ کلّ شیء هالک إلّاوجه اللّه الّذی خلق الخلق بقدرته ویَبعثُ الخلق ویعودون وهو فرد وحده، أبی خیرٌ منّی و امّی خیرٌ منّی وأخی خیرٌ منّی، و لی و لکلّ مسلم برسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله اسوه.

۲- (۲) . یا أخیّه إنّی أقسمتُ فأبرّی قسمی لا تَشُقّی علیّ جیباً و لا تخشی علیّ وجهاً، و لا تدعی علیّ بالویل والثبور إذا أنا هلکت.

۳- (۳) . الارشاد: ۹۴/۲.

۶- روز عاشورا

احتجاج امام علیه السلام با لشکر ابن سعد، و گفتار شمر

چون لشکریان عمر سعد به آن حضرت نزدیک شدند امام علیه السلام شتر خود را خواست و بر آن سوار شد و با صدای بسیار بلند که بیشتر مردم می شنیدند فریاد برآورد که: ای مردم: سخن مرا گوش کنید و شتاب مورزید تا شما را آنچنان که سزاوار است پند دهم و عذر خویش را از آمدن به سوی شما بیان کنم، اگر عذرم را پذیرفتید و گفتارم را تصدیق کردید و با انصاف برخورد نمودید بدین وسیله نیکبخت شده و راهی به سوی من نخواهید داشت. و اگر نپذیرفتید و انصاف به خرج ندادید «پس کار و نیرو و شریکانتان را یکجا کنید تا کارتان بر خودتان پوشیده نباشد، سپس به کار من پایان دهید و مهلتم ندهید».

«همانا سرپرست من خداوندی است که کتاب را نازل کرده و او شایستگان را سرپرستی می کند.»(۱)

چون خواهران حضرت این سخنان شنیدند صیحه زده گریستند، دختران آن حضرت نیز ناله کردند و صدایشان بلند شد. امام علیه السلام برادرش

۱- (۱) . أیها الناس اسمعوا قولی ولا تعجلونی حتّی أعظکم بما یحقّ لکم علیّ و حتّی أعذر إلیکم من مقدمی علیکم، فان قبلتم عذری و صدقتم قولی و أعطیتمونی النصف کنتم بذلک أسعد و لم یکن لکم علیّ سبیل، و إن لم تقبلوا منی العذر و لم تعطوا النصف من أنفسکم.«فاجمعوا أمرکم و شرکاءکم ثم لا یکن أمرکم علیکم غمه ثم اقضوا إلیّ و لا تنظرون.» (یونس: ۷۱) «إنّ ولیّی اللّه الذی نزّل الکتاب وهو یتولّی الصالحین.» (اعراف: ۱۶۹)، الطبری: ۳۲۲/۴.

عباس و فرزندش علی اکبر را فرستاد و فرمود: «آنها را ساکت کنید، سوگند به جانم (در آینده) بسیار خواهند گریست.»

چون ساکت شدند حمد و ثنای الهی را به جای آورد و چنانکه سزاوار بود خدا را یاد کرد و بر پیامبر و آلش و بر ملائکه و پیامبران درود فرستاد. و شنیده نشد نه پیش و نه بعد از آن حضرت گوینده ای رساتر در سخن و بیان از آن امام.

سپس فرمود: «نسب مرا به یاد آورید ببینید من کیستم آن گاه به خود بازگردید و خویشتن را ملامت کنید و بازنگرید آیا کشتن من و هتک حرمت من برای شما سزاوار است؟ آیا فرزند پیامبرتان و فرزند وصیش و پسر عمش و نخستین مؤمنان که رسول خدا را به آنچه از جانب خدا آورده بود تصدیق کرده نیستم؟!

آیا حمزه سید الشهدا عموی من نیست آیا جعفر طیار که در بهشت با دو بال پرواز می کند عموی من نیست؟! آیا سخن پیامبر را درباره من و برادرم که فرمود: «این دو سرور جوانان بهشتند» نشنیده اید؟!

اگر تصدیق کردید گفتار مرا که حق است چه بهتر و سوگند به خدا زا آن هنگام که دانسته ام خداوند دروغگویان را دشمن می دارد دروغ نگفته ام، و اگر سخن مرا نمی پذیرید در میان شما کسانی هستند که اگر بپرسید پاسختان می دهند.

از جابر بن عبداللّه انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا به شما خبر دهند که این گفتار رسول خدا درباره من و برادرم می باشد. آیا این کافی نیست تا شما را از ریختن خون من بازدارد؟!»(۱)

۱- (۱) . أما بعد فانسبونی وانظروا من أنا ثم ارجعوا إلی أنفسکم و عاتبوها فانظروا هل یصلح لکم قتلی وانتهاک حرمتی؟ ألست ابن بنت نبیکم وابن وصیه وابن عمه وأول المؤمنین المصدق لرسول اللّه بما جاء به من عند ربه؟ أو لیس حمزه سیدالشهداء عمی (عم أبی خ ل)؟ أو لیس جعفر الطیار فی الجنه بجناحین عمی؟ أو لم یبلغکم ما قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لی و لأخی: هذان سیدا شباب أهل الجنه، فإن صدقتمونی بما أقول وهوالحق واللّه ماتعمدت کذباً منذ علمت أن اللّه یمقت علیه أهله، وإن کذبتمونی فإن فیکم من إن سألتموه عن ذلک أخبرکم، سلوا جابربن عبداللّه الأنصاری وأبا سعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید بن أرقم و أنس بن مالک یخبروکم أنهم سمعوا هذه المقاله من رسول اللّه لی و لأخی، أما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی.

شمر گفت: خدا را با شک و تردید عبادت کنم اگر بدانم چه می گویی؟ حبیب بن مظاهر گفت: سوگند به خدا می بینیم تو با هفتاد گونه تردید خدا را می پرستی و من گواهی می دهم که راست می گویی که گفتار امام را نمی فهمی.

زیرا خدا بر دل تو مهر زده است. آن گاه امام فرمود: «اگر در این معنی شک دارید آیا در این که من دختر زاده پیامبرتان هستم نیز شک دارید؟ قسم به خدا میان مشرق و مغرب پسر دختر پیامبر در میان شما و غیر شما جز من نیست.

وای بر شما آیا کسی از شما کشته ام که خون او را از من طلب می کنید یا مالی از شما تباه کرده یا قصاص جراحتی را از من می خواهید؟!».(۱) آن مردم هیچ نگفتند، امام ندا کرد: «ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث مگر شما به من ننوشتید که میوه ها رسیده و زمین سرسبز شده و همانا بر لشکری آماده و تحت فرمان وارد می شوی؟»(۲) آنها گفتند نه، ما ننوشتیم، امام فرمود: «سبحان اللّه سوگند به خدا چنین کردید.»(۳) سپس امام فرمود: «ای مردم اگر آمدن مرا خوش ندارید پس بگذارید به محل امن خود برگردم.»(۴) قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم چه می گویی ولیکن تسلیم فرمان

۱- (۱) . فإن کنتم فی شک من هذا أفتشکون أنی ابن بنت نبیکم، فواللّه ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری فیکم و لا فی غیرکم، ویحکم أتطلبونی بقتیل منکم قتلته أو مال استهلکته أو بقصاص جراحه؟

۲- (۲) یا شبث بن ربعی و یا حجار بن أبجر و یا قیس بن الاشعث و یا یزید بن الحارث ألم تکتبوا إلی أن قد أینعت الثمار واخضر الجناب و إنما تقدم علی جند لک مجنّده فأقبل.

۳- (۳) سبحان اللّه بلی واللّه لقد فعلتم.

۴- (۴) أیها الناس إذ کرهتمونی فدعونی أنصرف عنکم إلی مأمنی من الأرض.

پسر عموهایت شو از آنها جز آنچه دوست داری نخواهی دید، امام فرمود: «نه قسم به خدا، دست ذلّت به شما نخواهم داد و همانند بردگان نیز فرار نخواهم کرد.»(۱) آن گاه ندا کرد: «ای بندگان خدا! من به پروردگار خود و شما پناه می برم از این که سنگبارانم کنید؛ من از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم.»(۲)

سخن امام علیه السلام خطاب به اشراف کوفه و از جمله ابن سعد

امام علیه السلام پیش آمد و در مقابل کوفیان قرار گرفت به صفوف آن قوم که همانند سیل بود و به سوی ابن سعد که در میان سران کوفه جای داشت نظر انداخت و چنین خطبه آغاز کرد:

«سپاس خداوندی را که دنیا را آفرید و آنرا خانه فنا و نابودی قرار داد که اهل خود را از حالی به حالی دگرگون کند. مغرور و فریب خورده کسی است که فریب دنیا را بخورد و بدبخت کسی است که دنیا او را گول بزند. دنیا شما را گول نزند زیرا هر کس به دنیا اعتماد کند امید او را می بُرد و کسی که در او طمع کند او را پشیمان می سازد. می بینم برای کاری گرد آمده اید که غضب خداوند در آن است و روی مهربان خود را از شما برگردانده و عقاب خود را بر شما روا داشته و از رحمت خویش شما را دور کرده است. پس چه نیکو پروردگاری است پروردگار ما و چه بد بنده ای هستید شما اقرار به طاعت کردید و به رسالت محمد صلّی اللّه علیه و اله ایمان آوردید سپس آماده جنگ با ذرّیه و عترت او شدید و تصمیم به کشتن آنها گرفتید. انا للّه و انا الیه راجعون اینها گروهی

۱- (۱) . لا واللّه لا اعطیکم بیدی إعطاء الذلیل و لا أفرّ فرار العبید.

۲- (۲) . یا عباد اللّه «إنی عُذتُ بربّی و ربّکم أن تَرجمون.» (دخان: ۲۰)، «إنی عُذتُ بربّی و ربّکم من کلّ متکبّر لا یؤمن بیوم الحساب.» (غافر: ۲۷)، الارشاد: ۹۷/۲ و ۹۸.

هستند که بعد از ایمان کفر ورزیدند. پس دوری باد این قوم ستمگر را!»(۱) عمر سعد رو به یارانش کرد و گفت: جوابش را بدهید همانا او پسر پدرش می باشد اگر یک روز تمام همینگونه سخن بگوید از سخن باز نماند و عاجز نشود پس حرف بزنید.

شمر پیش آمد و گفت: ای حسین این چیست که می گویی؟ بگو تا بفهمیم.

امام فرمود: «می گویم از خدا بترسید و مرا نکشید کشتن من و هتک حرمت من برای شما روا نیست چرا که من پسر پیغمبر شما هستم و خدیجه همسر او جدّه من است و شاید گفتار پیامبر صلّی اللّه علیه وآله که «حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند» به شما رسیده است.»(۲)

خطابه امام به روایتی دیگر

هنگامی که عمر سعد نیروهای خود را برای جنگ با امام حسین علیه السلام آماده ساخت و آنها را نظام بخشید، پرچمها را در جایگاه خود برافراشته میمنه و میسرهٔ لشکر را معین کرد و به قلب لشکر گفت: استوار باشید. آنها از هر سو امام را محاصره کرده و مانند حلقه او را در میان گرفتند. امام بیرون آمد

۱- (۱) . الحمد للّه الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرّفه بأهلها حالاً بعد حال فالمغرور من غرته والشقی من فتنته، فلا تغرنکم هذه الدنیا فإنها تقطع رجاء من رکن إلیها و تخیب طمع من طمع فیها، و أراکم قد اجتمعتم علی أمر قد أسخطتم اللّه فیه علیکم و أعرض بوجهه الکریم عنکم و أحل بکم نقمته و جنبکم رحمته، فنعم الرب ربنا و بئس العبد أنتم، أقررتم بالطاعه و آمنتم بالرسول محمد صلّی اللّه علیه وآله ثم إنکم رجفتم إلی ذریته و عترته تریدون قتلهم، لقد استحوذ علیکم الشیطان فأنساکم ذکر اللّه العظیم، فتباً لکم و لما تریدون، انا للّه و إنا إلیه راجعون، هؤلاء قوم کفروا بعد إیمانهم فبعداً للقوم الظالمین.

۲- (۲) . أقول اتقوا اللّه ربکم و لا تقتلونی فإنه لا یحل لکم قتلی و لا انتهاک حرمتی، فإنی ابن بنت نبیکم و جدتی خدیجه زوجه نبیکم، و لعله قد بلغکم قول نبیکم «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنه». بحارالانوار: ۵/۴۵ و ۶.

برای ادامه مشاهده محتوای کتاب لطفا عبارت امنیتی زیر را وارد نمایید.

ص:

برای ادامه مشاهده محتوای کتاب لطفا عبارت امنیتی زیر را وارد نمایید.

ص:

برای ادامه مشاهده محتوای کتاب لطفا عبارت امنیتی زیر را وارد نمایید.

ص:

سعد کجا است. ابن سعد را فراخوانید.»(۱) ابن سعد را فراخواندند در حالی که او دیدار امام را خوش نداشت. وقتی آمد امام فرمود: «ای عمر آیا مرا می کشی به خیال این که نابکار فرزند نابکار تو را بر سرزمین ری و گرگان ولایت دهد؟ به خدا سوگند! تبریک این حکومت را نخواهی شنید، عهدی است که از پیش مشخص گردیده است. اکنون آنچه می خواهی انجام ده که بعد از من نه به امر دنیا و نه به امر آخرت خشنود نخواهی شد، و گویا می بینم سر تو را بر بالای نی زده اند و بچه های کوفه آن را هدف گرفته سنگریزه به سوی آن پرتاب می کنند.»(۲)

عمر سعد از سخن امام خشمگین شد و روی برگرداند و یاران خود را ندا کرد که منتظر چه هستید، همگان به سوی آنها هجوم آورید که یک لقمه بیشتر نیستند.(۳)

پیوستن عبداللّه بن عمیر و همسرش به اردگاه امام حسین علیه السلام

عبداللّه بن عمیر از تیرهٔ بنی علیم بود که در کوفه در محل هَمْدانیان در کنار چاه «جعد» مسکن داشت. همسرش امّ وهب دختر عبد از طایفهٔ نمر بن قاسط بود.

عبداللّه در اردگاه نخیله دید لشکری را سان می بینند از مقصد ایشان پرسید، گفتند: به سوی حسین فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه

۱- (۱) . أین عمر بن سعد ادعوا لی عمر.

۲- (۲) . یا عمر أتقتلنی بزعم أن یولیک الدعی ابن الدعی بلاد الری و جرجان، واللّه لا تتهنأ بذلک أبداً عهداً معهوداً فاصنع ما أنت صانع فإنک لا تفرح بعدی بدنیا و لا آخره، و کأنّی برأسک علی قصبه قد نصبت بالکوفه یتراماه الصبیان و یتخذونه غرضاً بینهم.

۳- (۳) . بحارالانوار: ۱۰/۴۵.

وآله می روند. او پیش خود گفت: من برای جهاد با مشرکان بسیار متمایل بودم ولی اکنون می بینم جهاد با این اشخاصی که به جنگ پسرِ دخترِ پیامبر (ص) می روند ثوابش بیشتر است از جهاد با مشرکان. از این رو پیش همسرش رفت. ماجرا را گفت و او را از تصمیم خویش آگاه کرد. همسرش گفت:

درست انتخاب کرده ای خداوند تو را به بهترین امور و اهدافت برساند، پس حرکت کن مرا نیز با خود ببر.

عبداللّه شبانه به همراه همسرش از کوفه بیرون آمد و به اردوگاه امام علیه السلام پیوست و با آن حضرت بود تا وقتی که عمر بن سعد جنگ را با پرتاب تیری آغاز کرد. مردم نیز تیراندازی کردند و چون تیراندازی پایان پذیرفت، یسار غلام زیاد و سالم غلام ابن زیاد، به میدان آمده و همرزم طلبیدند. حبیب بن مظاهر و برير بن خضیر بلند شدند. امام علیه السلام به آن دو فرمود بنشینید. آن گاه عبداللّه بن عمیر برخاست و گفت: ای ابا عبداللّه! خداوند رحمت خود را شامل حال تو گرداند. برای من رخصت بده تا به جنگ آن دو بروم. امام علیه السلام نگاه کرد مردی گندم گون، بلندبالا، سخت بازو و چهارشانه را مشاهده کرد و فرمود: «من این مرد را کشنده هماوردان گمان می کنم، اگر خواستی به جانب ایشان برو.»(۱)

عبداللّه به سوی آن دو نفر رفت. آنها گفتند: تو کیستی؟ عبداللّه خود را معرفی کرد. گفتند تو را نمی شناسیم، زهیر بن قین، حبیب بن مظاهر یا بُریر بن خضیر به جنگ ما بیایند. عبداللّه به یسار که جلوتر از سالم ایستاده بود گفت:

ای فرزند زن بدکار تو از مبارزه با یکی از مردم روی برمی تابی، هر کس به جنگ تو بیاید از تو بهتر است آن گاه به سوی او شتافت و با شمشیر چندان او

۱- (۱) . إنّی أحسبه للأقران قتّالاً، اخرج إن شئت.

را زد که مرگ را چشید. و در همان حال که مشغول شمشیر زدن به او بود سالم غلام ابن زیاد به او نزدیک شد، فریاد زدند مواظب باش غلام به تو نزدیک شد. او متوجه نشد و سالم از فرصت استفاده کرد و نخستین ضربت را فرود آورد. عبداللّه با دست چپ شمشیر را گرفت در نتیجه انگشتان دست چپش قطع شد؛ آن گاه به سوی او برگشت و ضربات خود را متوجه او گردانید تا این که او را نیز به قتل رسانید و در حالی که به هر دو غلام ستمکار شربت مرگ را چشانید با این شعار برگشت.

«اگر مرا نمی شناید! من فرزند کلبم

و مرا کافی است که از تیره بنی علیم هستم

من مرد صاحب خرد و غیرتم

و در گرفتاریها زاری نمی کنم

من به تو قول می دهم ای امّ وهب

که با نیزه و شمشیر به دشمنان ضربت بزنم

ضربت جوانی که مؤمن به پروردگار است.»(۱)

همسرش امّ وهب عمودی برگرفت و به سوی شوهر شتافت و به او می گفت:

پدر و مادرم فدایت در حمایت از پاکان ذرّیه پیامبر صلّی اللّه علیه وآله جهاد کن، عبداللّه به سوی او آمد تا او را به طرف زنان برگرداند. امّ وهب جامهٔ او را گرفت و گفت من از تو جدا نمی شوم تا همراه تو بمیرم. امام حسین علیه السلام او

۱- (۱) . ان تنکرونی فأنا ابن کلبحسبی ببیتی فی علیم حسبیإنّی امرؤ ذو مره و عصبولست بالخوار عند النکبإنّی زعیم لک أم وهببالطعن فیهم مقدماً والضربضرب غلام مؤمن بالرب

را خطاب کرد و فرمود: «خداونـد، شـما خاندان را جزای خیر دهد به پیش زنها برگرد و همراه ایشان باش. خدای تو را رحمت کند که جنگ برای زنها نیست.»۱ امّ وهب به جانب زنها بازگشت.۲

سخن شمر و جلوگیری امام علیه السلام از تیراندازی به سوی او

ضحّاک مشـرقی گفته: وقتی که کوفیان به سوی ما هجوم آوردنـد با آتش مواجه شدنـد. آتشـی که در هیمه و نی های پشـت خیمه افروخته بودیم تا دشـمن نتواند از پشت سـر حمله کند و جنگ از یک طرف باشد. مردی از دشمنان سوار بر اسب کامل یراق شـتابان به سوی مـا آمـد بـدون این که حرفی بزنـد به سوی خیمه ها رفت و لیکن جز آتشِ شـعله ور ندیـد؛ برگشت و با صـدای بلنـد فریاد زد: ای حسـین پیش از روز قیامت به سوی آتش شـتاب کردی! امام فرمود: «این کیست؟ گویا شـمر بن ذی الجوشن است.»۳ گفتند: آری همان است. امام فرمود: «ای فرزند زن بزچران: تو برای رسـیدن به آتش جهنم سزاوارتری.»۴ در این موقعیت مسـلم بن عوسـجه خواست او را با تیر هدف بگیرد امام علیه السـلام او را بازداشت. مسلم گفت: اجازه بده تا او را هـدف قرار بـدهم که نابکاری از بزرگان سـتمگران است و خداوند امکان این امر را فراهم کرده است. امام فرمود: «من خوش ندارم شروع کننده نبرد با ایشان باشم.»۵

پیوستن حرّ به اردوگاه حسین علیه السلام

هنگامی که حرّ بن یزید مشاهده کرد که آن گروه برای جنگ با امام علیه السلام عزم جزم کرده اند و از سوی دیگر فریاد امام را شنید که می فرمود: «آیا یاوری نیست که ما را برای خدا یاری کند؟ آیا مدافعی نیست که از حرم رسول خدا (ص) دفاع کند؟»۱ به عمر سعد گفت: ای عمر آیا تو با این مرد جنگ خواهی کرد؟ عمر سعد گفت: آری به خدا! جنگی که آسانترین مرحله اش جدا شدن سرها و قلم شدن دستها است. حرّ گفت: آیا پیشنهادی که او مطرح کرد برای شما رضایت بخش نبود؟ عمر سعد گفت: اگر کار دست من بود می پذیرفتم ولیکن امیرت ابن زیاد امتناع کرد.

حرّ برگشت و در جایی ایستاد و همراه او مردی از اهل قبیله اش به نام «قره بن قیس» بود، به او گفت ای قرّه امروز اسبت آب داده ای؟ قرّه می گوید من گمان کردم حرّ می خواهد کناره بگیرد و در جنگ شرکت نکند و خوش ندارد در حال کناره گیری من او را ببینم از این رو - گفتم: نه، آب نداده ام، اکنون می روم و سیرابش می کنم. پس حرّ از آن محل دور شد. سوگند به خدا اگر مرا از نیّتش آگاه کرده بود من هم همراهش به سوی امام می رفتم.

حرّ آهسته آهسته به اردوگاه امام نزدیک می شد. «مهاجر بن اوس» گفت:

ای فرزند یزید! چه تصمیم داری؟ می خواهی حمله کنی؟ حرّ جواب نداد و لرزشی اندام او را گرفت. مهاجر گفت: کار تو مشکوک است. من هرگز تو را در هیچ موقعیتی چنین ندیده بودم اگر از شجاع ترین اهل کوفه از من می پرسیدند جز تو را نام نمی بردم این چه حالتی است از تو مشاهده می کنم؟

حرّ گفت: به خدا سوگند: خود را میان بهشت و دوزخ می بینم و قسم به خدا جز بهشت را انتخاب نخواهم کرد، هر چند قطعه قطعه شده و سوزانده شوم.

سپس اسبش را نهیب زد و به سوی امام حرکت کرد در حالی که دست بر سر گذاشته بود و چنین می گفت: خدایا به سوی تو بازگشتم توبه ام را بپذیر، همانا من دلهای دوستانت و فرزندان دختر پیامبرت را ترسانده ام.

(طبری گفته: وقتی حرّ به امام حسین و یارانش نزدیک شد سپر خود را برگرداند و بر ایشان سلام کرد.)

بالأخره حرّ به امام پیوست و عرضه داشت: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا من همان کس هستم که شما را از برگشتن بازداشتم و در این راه حرکت داده و در این مکان فرود آوردم و بر شما تنگ گرفتم، من گمان نمی کردم این قوم پیشنهاد شما را رد کنند یا شما را در چنین موقعیّتی قرار دهند. من از کرده خویش پشیمانم آیا این را برای من توبه می بینی. امام فرمود: «بلی خداوند توبه تو را می پذیرد پیاده شو.»(۱) حرّ گفت: من سواره باشم برای شما بهتر است از این که پیاده باشم، ساعتی سواره با ایشان نبرد می کنم و آخر کارم به پیاده شدن می انجامد. امام فرمود: «خدای تو را بیامرزد آنچه در نظر داری انجام ده.»(۲) حر پیش روی امام ایستاد و گفت: ای اهل کوفه: بی خردی و بدحالی بر سرتان بیاید. این بندهٔ صالح را دعوت کردید و چون به سوی شما آمد او را تسلیم کردید، نخست گمان کردید که جان خود را فدای او می کنید سپس بر او یورش آوردید که او را بکشید. او را در اینجا بازداشتید و او را غصه ناک نموده و از هر سوی او را احاطه کرده و از رفتن او به سرزمینهای وسیع الهی مانع شدید و چون اسیری در دست شما قرار گرفت که نه مالک بهره ای برای

۱- (۱) . نعم یتوب اللّه علیک فانزل.

۲- (۲) . فاصنع یرحمک اللّه ما بدا لک.

خویش است و نه ضـرر و زیانی را می توانـد از خود دور کنـد. او، زنان، فرزندان و اهل بیتش را از آب روان فرات جلوگیری کردیـد در حـالی که یهـود، نصـاری و مجوس از آن آب می نوشـند و خوکهـا و سـگهای عراق در آن غـوطه می خورنـد امّا خاندان او را عطش بی تاب کرده است. چه بد رفتار کردید با ذرّیه محمّد صـلّی اللّه علیه و آله. خداوند شـما را در آن روز از تشـنگی سـیراب نکنـد. در این حال گروهی از مردم به سوی او یورش بردنـد و او را تیرباران کردنـد حر آمـد و در مقابل امام حسین علیه السلام توقف کرد.(۱) سبط ابن جوزی در کتاب تذکره آورده است:

هنگامی که امام علیه السلام، شبث بن ربعی، حجّار، قیس بن اشعث و زید بن حرث را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «آیا شما برایم نامه ننوشتید؟»(۲) آنها گفتند: ما نمی دانیم چه می گویی! حر بن یزید یربوعی که از اشراف ایشان بود، گفت: آری نامه به سویت فرسـتادیم و ما کسانی بودیم که باعث شـدیم به سوی ما بیایی. خداونـد اهل باطل و باطل را دور گردانـد. سوگند به خـدا دنیا را بر آخرت برنخواهم گزید. آن گاه بر سـر اسـبش تازیانه زد و به لشـگر گاه امام حسـین علیه السـلام وارد شد. امام فرمود: «اهلاً و سـهلاً خوش آمدی تو در دنیا و آخرت آزاده ای.»(۳) نقل شده است که حرّ به امام گفت: وقتی ابن زیاد مرا به سوی تو گسـیل داشت از قصـر که خارج شدم از پشت سـر صدایی شـنیدم: ای حرّ بشارت باد تو را به خیر و نیکی، برگشـتم و نگاه کردم کسـی را ندیدم و پیش خود گفتم من که به سوی حسین می روم، این مژده نیست! و گمان نمی کردم از تو پیروی خواهم کرد. امام علیه السلام فرمود: «همانا به خیر و نیکی دست یافتی.»(۴)

۱- (۱) . الارشاد: ۱۰۰/۲.

۲- (۲) ألم تکتبوا إلیّ؟.

۳- (۳) . اهلاً و سهلاً أنت واللّه الحرّ فی الدنیا والآخره. تذکره الخواص: ۲۲۶.

۴- (۴) . لقد أصبت اجراً و خیراً، مثیرالاحزان: ۶۰.

جسارت ابن حوزه و هلاکتش در اثر دعای امام علیه السلام

مردی از قبیله بنی تمیم که نامش عبداللّه بن حوزه بود آمد در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد و صدا زد: یا حسین یاحسین، امام فرمود: «چه می خواهی؟» ابن حوزه گفت: بشارت باد بر تو به آتش! امام فرمود: «هرگز! من بر پروردگار مهربان و شفیع و فرمانروا وارد می شوم.»(۱) بعد حضرت پرسید: این کیست؟ اصحابش گفتند: «ابن حوزه» است. امام عرضه داشت: «ربّ حزه الی النار؛ پروردگارا! او را در آتش جای ده.» در این حال اسب ابن حوزه او را تکانی داد و در نهری انداخت در حالی که پای چپش در رکاب گیر کرده بود و پای راستش بالا بود که مسلم بن عوسجه شمشیری به او زد و پای راستش را پراند، و اسب او را کشاند و سر او را به هر سنگ و درختی کوفت تا این که جان داد و روحش به سوی آتش شتافت.(۲) برادر مسروق بن وائل از قول مسروق نقل می کند که من در جلو سوارانی بودم که به جنگ حسین علیه السلام رفتند. پیش خود می گفتم در پیشاپیش لشکر باشم شاید به سر حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرده و بدین وسیله در نزد ابن زیاد موقعیتی کسب کنم. او می گوید وقتی رسیدیم یک نفر از میان لشکریان که او را ابن حوزه می گفتند پیش رفت و گفت: حسین در میان شما است؟ امام سکوت کرد. او دو مرتبه سخن خویش را تکرار کرد. باز امام علیه السلام ساکت بود. بار سوم امام فرمود: بگویید: «این حسین است، چه کار داری؟» (۳)(آن بی شرم) گفت: مژده باد به آتش. امام فرمود: «دروغ گفتی، من نزد پروردگار بخشنده، شفیع و مطاع می روم، تو کیستی؟»(۴) گفت: من

۱- (۱) کلّا إنّی أقدم علی ربّ رحیم و شفیع مطاع.

۲- (۲) . الطبری: ۳۲۷/۴.

۳- (۳) نعم هذا حسین فما حاجتک؟

۴- (۴) کذبت بل. قدم علی رب غفور و شفیع مطاع فمن انت

ابن حوزه هستم. امام حسین علیه السلام دستهایش را بلند کرد به گونه ای که سپیدی زیر بغلش را از زیر لباس دیدیم آن گاه عرضه داشت: «خداوندا؛ او را در آتش جای ده.»(۱) ابن حوزه خشمناک شد خواست اسب به سوی امام بتازد، نهری بین ایشان فاصله بود پای او در رکاب گیر کرد و اسب به حرکت درآمد او از روی اسب افتاد قسمتی از اعضاء بدنش قطع شد و بخش دیگر در رکاب آویزان ماند.

مسروق چون این جریان را مشاهده کرد برگشت و از سواران گذشت.

برادرش می گوید از سبب برگشت او پرسیدم گفت: از این خاندان چیزی دیدم که هرگز با ایشان کارزار نکنم.(۲)

شهادت عمرو بن قرظه انصاری و سخن امام با او

بعد از شهادت مسلم بن عوسجه، عمرو بن قرظه انصاری اجازهٔ نبرد گرفت، امام اجازه فرمود و او مشتاقانه به جهاد پرداخت و در یاری امام علیه السلام سخت کوشید و تعداد زیادی از حزب ابن زیاد را به هلاکت رسانید و میان مهارت و جهاد را جمع کرد، و هیچ تیری به سوی امام نمی آمد مگر این که دستش را سپر قرار می داد و در مقابل شمشیرها جانش را پیش می انداخت تا آن گاه که زخمهای سنگین برداشت و روی به امام کرد و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا آیا وفا کردم؟ امام فرمود: «بلی، تو پیشاپیش من در بهشت هستی، به رسول خدا از جانب من سلام برسان و بگو که من هم در پی می آیم.»(۳)

۱- (۱) . اللهم حزه الی النار

۲- (۲) . الطبری ۳۲۸/۴.

۳- (۳) . نعم أنت أمامی فی الجنّه فاقرأ رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله عنّی السلام و أعلمه أنّی فی الأثر. الملهوف: ۱۶۲.

یادآوری ابوثمامه صائدی وقت نماز را

وقتی ابوثمامه شهادت یاران را دید به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا اباعبداللّه جانم فدایت می بینم که دشمن به تو نزدیک شده، سوگند به خدا؛ شما کشته نمی شوی مگر این که من پیشاپیش شما کشته شوم ان شاء اللّه، ولیکن دوست دارم پروردگارم را ملاقات کنم در حالی که این نمازی که وقتش نزدیک شده را به جا آورده باشم.

امام حسین علیه السلام سر را بلند کرد و فرمود: «نماز را یاد آوردی، خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکرین قرار دهد. بلی الآن اوّل وقت نماز است از اینها بخواهید دست بردارند تا نماز بخوانیم.»(۱) حصین بن تمیم گفت نماز شما قبول نیست. حبیب بن مظاهر گفت: گمان می کنی نماز از آل پیامبر صلّی اللّه علیه وآله پذیرفته نیست، و نماز تو قبول است ای درازگوش!(۲)

گفتگوی جون با امام علیه السلام و شهادت او

جون غلام ابوذر غفاری که برده سیاهی بود آماده کارزار شد امام حسین علیه السلام به او فرمود: «تو آزادی و در جستجوی عافیت از ما پیروی کرده ای خود را به ابتلای ما گرفتار مکن.»(۳) جون گفت: ای پسر پیامبر! من در خوشی کاسه لیس شما باشم آن گاه در سختی شما را تنها گذارم؟! سوگند به خدا بوی من ناخوش و حسبم پست و رنگم سیاه است. پس بهشت را از من دریغ مدار تا بویم خوش شود و حسبم

۱- (۱) ذکرت الصّلاه جعلک اللّه من المصلّین الذّاکرین، نعم هذا أوّل وقتها [ثم قال:] سلوهم أن یکفّوا عنّا حتّی نصلّی.

۲- (۲) . الطبری: ۳۳۴/۴.

۳- (۳) . أنت فی إذنٍ منّی، فإنّما تبعتنا طلباً للعافیه، فلا تبتل بطریقنا.

شرافت پیدا کند و رخسارم سپید گردد، نه به خدا سوگند از شما جدا نمی شوم تا این خون سیاهم با خون شما آمیخته گردد.(۱) سپس به میدان شتافت و این رجز بر لب داشت:

«چگونه می بینند کفّار شمشیر زدن سیاه را؟

در دفاع از فرزندان پیامبر

با دست و زبان از ایشان دفاع می کنم

و بدین وسیله در روز جزا امید بهشت دارم.»(۲) چون در مبارزه خود بیست و پنج تن از دشمنان را به خاک افکند آن گاه خود به شهادت رسید.(۳) امام حسین علیه السلام در کنار پیکر او ایستاد و عرضه داشت: «خدایا! چهره اش را سپید و بویش را پاکیزه گردان و او را با نیکان محشور کن و میان او و محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه وآله آشنایی قرار ده.»(۴)

شهادت دو برادر از طایفه غفار

اصحاب امام حسین علیه السلام چون فراوانی دشمن را دیدند و دانستند که دیگر نمی توانند از امام و خود در برابر دشمن دفاع کنند از این رو در کشته شدن در پیشروی امام بر یکدیگر سبقت می گرفتند دو برادر به نامهای عبداللّه و عبدالرحمن فرزندان عزره غفاری پیش آمدند و گفتند: درود بر شما ای

۱- (۱) . الملهوف: ۱۶۳.

۲- (۲) . کیف یری الکفّار ضرب الأسودبالسیف ضرباً عن بنی محمّد أذبُّ عنهم باللسان والیدأرجو به الجنّه یوم الموردبحارالانوار: ۲۲/۴۵.

۳- (۳) . المناقب: ۱۱۱/۴.

۴- (۴) . اللّهم بیّض وجهه و طیّب ریحه واحشره مع الأبرار و عرّف بینه و بین محمّد و آل محمّد. بحارالانوار: ۲۳/۴۵.

اباعبداللّه، دشمن بر ما احاطه کرده و به تو نزدیک شده ما علاقه مندیم در مقابل شما کشته شویم و از شما دفاع کرده و دشمن را از دسترسی به شما بازداریم.

امام فرمود: «آفرین بر شما! نزدیک بیایید.»(۱) آنها پیش رفتند و در نزدیکی حضرت به کارزار با دشمن پرداختند و یکی از آن دو برادر (عبدالرحمن) چنین رجز می خواند:

«طایفه بنی غفار به حقیقت می دانند

همانطور خندف و بنی نزار می دانند

که گروه فاجران را می زنیم

به وسیله شمشیر و تیغ برّان

ای مردم از آزاد زادگان دفاع کنید

به وسیله شمشیر مشرفی و نیزه.»(۲)

شهادت دو جوان جابری

دو جوان از طایفه جابر که هم پسر عمو و هم برادر مادری یکدیگر بودند به نامهای سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع به حضور امام علیه السلام آمدند در حالی که اشک می ریختند. امام فرمود: «ای فرزندان برادر؛ چرا گریه می کنید؟ امیدوارم که پس از ساعتی چشم شما روشن شود.»(۳) آن دو

۱- (۱) . مرحباً بکما ادنوَا مِنّی.

۲- (۲) . قد علمت حقّاً بنو غفارو خندفٌ بعد بنی نزارلنضربَنّ معشر الفجّاربکلّ عضب صارم بتّاریا قوم ذودواعن بنی الأحرابالمشرفی والقنا الخطارالطبری: ۳۳۷/۴.

۳- (۳) . أی ابنَی أخی ما یُبکیکما، فواللّه إنّی لأرجو أن تکونا عن ساعه قریری عینٍ.

گفتند: بر خودمان گریه نمی کنیم بلکه برای شما گریه می کنیم می بینیم که دشمن شما را احاطه کرده و ما نمی توانیم شر آنها را از شما دور کنیم.

امام فرمود: «فرزندان برادر! خداوند به جهت این همدردی و مواسات با من، بهترین جزای پرهیزکاران را به شما عنایت کند.»(۱) آن دو برادر پیش آمده و با امام خداحافظی کرده و گفتند: درود بر شما ای فرزند پیامبر، امام فرمود:

درود بر شما دو نفر؛ آن گاه آن دو به کارزار پرداختند تا این که به شهادت رسیدند. رحمت خدا بر ایشان.(۲)

گفتگوی ضحّاک بن عبداللّه مشرقی با امام علیه السلام

چند نفر در کربلا همراه امام علیه السلام بودند ولیکن به شرف شهادت نائل نشدند، یکی از آنها شخصی است به نام ضحاک پسر عبداللّه مشرقی او خود ماجرا را چنین حکایت می کند:

من همراه مالک بن نضر أرحبی به حضور امام رسیدیم بر او سلام کرده و نشستیم. امام جواب سلام را داد و از سبب آمدن ما پرسید. گفتیم: آمده ایم تا بر شما سلام کنیم و از خداوند برایتان عافیت بخواهیم و عهدی تازه کنیم و نیز شما را از خبر مردم (کوفه) آگاه کنیم. و اکنون به اطلاع شما می رسانیم که آنها بر جنگ با شما هم داستان شده اند. پس ببین رأی و نظرت چیست؟!

امام فرمود: «حسبی اللّه و نعم الوکیل؛ خداوند مرا کافی است و نیکو وکیلی.» ضحاک می گوید: ما خواستیم از آن حضرت جدا شویم خداحافظی کرده و بر ایشان دعا کردیم. حضرت فرمود: «چه چیزی شما را از یاری من

۱- (۱) . جزاکما اللّه یا ابنی أخی بوجدکما من ذلک و مواساتکما إیّایَ بأنفسکما أحسن جزاء المتّقین. الطبری: ۳۳۷/۴.

۲- (۲) . الطبری: ۳۳۸/۴.

بازداشته است؟»(۱) مالک بن نضر گفت: من بدهکار و عیالمندم. من هم گفتم من نیز مقروض و عیالمندم ولیکن اگر به من رخصت بدهی آن هنگامی که یاوری برای شما نماند و مبارزه من دیگر به حال شما سودی نداشت از شما جدا شوم در این صورت با شما همراهی می کنم، حضرت فرمود: «رخصت دادم.»(۲) از این رو با آن حضرت همراه شدم.(۳) در روز عاشورا وقتی دیدم یاران آن حضرت همه به شهادت رسیدند و جز سُوید بن عمرو خثعمی و بُشیر بن عمرو حضرمی باقی نماندند و دشمن به آن حضرت و اهل بیتش نزدیک شد. گفتم: یابن رسول اللّه از آنچه بین من و شما گذشت آگاهی به شما عرض کردم تا هنگامی که جنگجویی با شما می بینم از شما دفاع می کنم وقتی دیگر کسی نماند من اجازه مرخصی داشته باشم. شما فرمودید: بلی. امام فرمود: «راست گفتی، اکنون چگونه می توانی نجات پیدا کنی؟ اگر توان این کار را داری تو آزادی.»(۴) ضحاک می گوید سراغ اسبم آمدم که در میان خیمه ها بود، زیرا وقتی دیدم دشمن اسبها را پی می کند اسبم را داخل خیمه ای متعلق به اصحاب که در میان خیمه ها بود قرار دادم و خود پیاده می جنگیدم و در آن روز دو نفر از دشمن را کشتم و دست یک نفر را بریدم و امام مکرّر به من فرمود: «دستت شَل نشود و خداوند دست تو را قطع نکند و از سوی اهل بیت پیامبر به تو جزای خیر دهد.»(۵) هنگامی که امام مرا مرخص فرمود اسب را از خیمه بیرون آورده سوار شدم و مهمیز بر او

۱- (۱) . فما یمنعکما من نصرتی.

۲- (۲) . فأنت فی حلٍّ.

۳- (۳) . الطبری: ۳۱۷/۴.

۴- (۴) . صدقت و کیف لک بالنجاء، إن قدرتَ علی ذلک فأنت فی حلٍّ.

۵- (۵) . لا تشلل لا یقطع اللّه یدک، جزاک اللّه خیراً عن اهل بیت نبیّک صلّی اللّه علیه وآله.

زدم تا روی سم خود ایستاد آنگاه به سوی کوفیان راندم که راهی از میان جمعیت برای من باز شد ولیکن پانزده نفر به تعقیب من پرداختند تا این که به روستای شفیه در کنار فرات رسیدم و آنها به من رسیدند و من به سوی آنها برگشتم، از میان جمعیت سه نفر مرا شناختند و گفتند: این ضحاک بن عبداللّه مشرقی پسر عموی ما است شما را سوگند می دهیم که دست از او بدارید سه نفر از بنی تمیم گفتند:

آری با پیشنهاد برادرانمان موافقت می کنیم و دست از رفیق ایشان برمی داریم وقتی این شش نفر هماهنگ شدند دیگران نیز دست بازداشتند و خدا مرا نجات داد.(۱)

اجازه گرفتن علی اکبر برای نبرد با دشمنان

علی اکبر علیه السلام که از جهت زیبایی چهره و نیک خویی کم نظیر بود از امام علیه السلام اجازه جنگ درخواست کرد امام اجازه فرمود سپس با نظر مأیوسانه ای به سوی او نگریست و چشم به زیر انداخت و گریست. و محاسن خود به طرف آسمان گرفت و گفت: «خدایا شاهد باش بر این گروه که به مبارزه آنها رفت جوانی که شبیه ترین مردم بود به رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله از جهت اخلاق و خلقت و گفتار و ما هر وقت مشتاق دیدار پیامبر صلّی اللّه علیه وآله می شدیم به چهرهٔ او نگاه می کردیم. خداوندا برکات زمین را از ایشان بازدار و آنها را پراکنده و پاره پاره گردان و آنها را گروه گروه پیرو راههای گوناگون قرار ده و والیان را هرگز از ایشان خشنود نگردان زیرا آنها ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند سپس بر ما شوریدند و با ما سر جنگ و ستیز گذاشتند.»(۲)

۱- (۱) . الطبری: ۳۳۹/۴.

۲- (۲) . اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز إلیهم غلام أشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک، کنا إذا اشتقنا إلی نبیک نظرنا إلی وجهه، اللهم امنعهم برکات الأرض و فرقهم تفریقاً و مزقهم تمزیقاً واجعلهم طرائق قدداً و لا ترض الولاه عنهم أبداً، فإنهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا.

آن گاه عمر سعد را خطاب کرد: «تو را چه شده است. خداوند خویشی تو را قطع کند و در کار تو برکت قرار ندهد و کسی را بر تو چیره گرداند که در رختخواب تو را بکشد چنانکه خویشی مرا بُریدی و نسبت مرا با رسول خدا مراعات نکردی. سپس با صدای بلند آیه شریفه «اّن اللّه اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم...» را قرائت کرد.» (۱)«خداوند، آدم، نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزیده فرزندانی که بعضی از نسل بعضی دیگرند و خداوند شنوا و دانا است.»(۲) علی اکبر بر آن گروه حمله کرد و این رجز بر لب داشت:

«من علی فرزند حسین بن علی هستم

سوگند به خانه خدا ما به پیامبر اولیتر هستیم

از شبث و شمر پست

شما را آن قدر با شمشیر می زنم تا خم شود

ضربت جوان هاشمی علوی

و امروز پیوسته از پدرم حمایت خواهم کرد

سوگند به خدا نباید فرزند زیاد ناپاک

درباره ما حکم براند.»(۳)

۱- (۱) ما لک قطع اللّه رحمک و لا بارک اللّه لک فی أمرک و سلط علیک من یذبحک بعدی علی فراشک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله. ثم رفع صوته و تلا «إن اللّه اصطفی آدم و نوحاً و آل إبراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض واللّه سمیع علیم.»

۲- (۲) . آل عمران: ۳۳.

۳- (۳) . أنا علی بن الحسین بن علینحن و بیت اللّه أولی بالنبیمن شبث و شمر ذاک الدنیأضربکم بالسیف حتی ینثنیضرب غلام هاشمی علویو لا أزال الیوم أحمی عن أبیتاللّه لا یحکم فینا ابن الدعی بحارالانوار: ۴۳/۴۵؛ نفس المهموم: ۲۷۹ و ۲۸۰.

علی اکبر چند مرتبه بر آن مردم تاخت و جمع بسیاری را به هلاکت رسانید که مردم از بسیاری کشته شدگان به فریاد آمدند. گفته شده با وجود تشنگی و عطش یکصد و بیست نفر را به خاک افکند و در کتاب مناقب آمده است که هفتاد جنگجو را کشت آن گاه با زخمهای گرانی که برداشته بود به سوی امام برگشت و عرضه داشت بابا جان تشنگی مرا کشت و سنگینی سلاح مرا به رنج آورده آیا اندکی آب امکان پذیر است تا برای جنگ با دشمنان نیرو بگیریم؟ امام گریست و گفت: «واغوثاه فرزندم اندکی نبرد کن که به زودی جدّت محمد صلّی اللّه علیه و آله را ملاقات خواهی کرد و او با جامی لبریز تو را سیراب خواهد کرد که دیگر هرگز تشنگی نخواهی چشید.»(۱) علی اکبر به میدان بازگشت و نبردی جانانه کرد تا این که مرّه بن منقذ عبدی ملعون با تیری او را نشانه گرفت و در نتیجه علی اکبر به زمین افتاد و فریاد کرد یا ابتاه پدرجان خداحافظ این جدّم رسول خداست به تو سلام می رساند و می فرماید: بشتاب به سوی ما؛ آن گاه شهقه ای زد و جان تسلیم کرد.

امام علیه السلام به کنارش آمد و صورت به صورت علی گذاشت و فرمود: «خداوند بکشد گروهی را که تو را کشتند؛ چه دلیرند بر خدا و بر هتک حرمت رسول خدا! پس از تو خاک بر سر دنیا.»(۲) شیخ مفید فرموده است:

زینب خواهر امام حسین علیه السلام با شتاب از خیمه ها بیرون آمد و فریاد برآورد: وای برادرم! وای فرزند برادرم! و آمد خود را به روی نعش علی اکبر انداخت. امام علیه السلام دست خواهر را گرفت و به خیمه ها برگرداند و

۱- (۱) . قاتَل قلیلًا فما أسرع ما تلقی جدک محمداً صلّی اللّه علیه وآله فیسقیک بکأسه الأوفی شربه لا تظمأ بعدها أبداً.

۲- (۲) . قتل اللّه قوماً قتلوک، ما أجرأهم علی اللّه و علی انتهاک حرمه رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله، علی الدنیا بعدک العفا. الملهوف: ۱۶۷.

(خطاب به جوانان) فرمود: «برادرتان را بردارید.»(۱) جوانان نعش علی را برداشتند و در نزد خیمه ای که جلوی آن کارزار می کردند، نهادند. (۲)

جوانان بنی هاشم بیاییدعلی را بر در خیمه رسانید

شهادت حضرت قاسم علیه السلام

گفته اند وقتی امام حسین علیه السلام قاسم را آماده کارزار دید او را در آغوش گرفت و هر دو گریستند چندانکه بیهوش شدند. سپس قاسم اجازه میدان خواست امام اذن نداد. قاسم آن قدر به دست و پای امام بوسه زد تا امام اجازه فرمود و قاسم روانهٔ میدان شد و در حالی که اشکهایش بر گونه روان بود این رجز می خواند:

«اگر مرا نمی شناسید من فرزند حسن

سبط پیامبر مصطفی و مؤتمن هستم

و این حسین است همانند اسیر که گرفتار شده

در میان این مردم که از ابر باران زا سیراب نشوند.»(۳) قاسم با خردسالی جنگ نمایانی کرد و سی و پنج مرد را به خاک افکند و در مناقب آمده که این رجز را می خواند:

«من قاسم از نسل علی علیه السلام هستم

سوگند به کعبه ما به پیامبر اولیتریم

از شمر ذی الجوشن و زیاد فرزند نابکار.»(۴)

۱- (۱) احملوا أخاکم.

۲- (۲) . الارشاد: ۱۰۷/۲.

۳- (۳) . إن تنکرونی فأنا ابن الحسنسبط النبی المصطفی المؤتمنهذا حسین کالأسیر المرتهنبین أناس لا سقوا صوب المزن

۴- (۴) . إنّی أنا القاسم من نسل علینحن و بیت اللّه أولی بالنبیمن شمر ذی الجوشن أو ابن الدعی

برای ادامه مشاهده محتوای کتاب لطفا عبارت امنیتی زیر را وارد نمایید.

ص:

ایستاده بود در حالی که جوان پای بر زمین می کشید و امام می گفت: «دور باشند از رحمت خدا، گروهی که تو را کشتند و فردای قیامت جدّ تو دشمن آنان خواهد بود. سپس فرمود: سوگند به خدا سخت است برای عمویت که او را بخوانی، جوابت را ندهد و اگر جواب دهد تو را سودی نبخشد. امروز روزی است دشمن و کینه جوی عمویت زیاد و یاورش اندک است.»(۱) آن گاه قاسم را به آغوش گرفت و گویا می بینم که دو پای جوان بر زمین کشیده می شد. و امام سینه خود را به سینه او چسبانیده بود. پیش خود گفتم می خواهد او را چه کند دیدم او را آورد و کنار نعش فرزندش علی اکبر و شهدای دیگر از اهل بیتش قرار داد، سؤال کردم که این جوان کیست؟ گفتند:

قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است و روایت شده که امام حسین علیه السلام بر سر نعش قاسم چنین گفت: «خدایا تعداد آنها را شماره کن و در پراکندگی جانشان بگیر و هیچکس از ایشان را باقی مگذار. و هرگز آنها را نیامرز. صبر پیشه کنید ای پسر عموهایم. صبر کنید ای خاندانم، بعد از امروز هرگز خواری نخواهید دید.»(۲)

۱- (۱) بعداً لقوم قتلوک و منَ خصمهم یوم القیامه فیک جدّک [ثم قال] عزّ واللّه علی عمک أن تدعوه فلایجیبک او یجیبک فلا ینفعک صوته، هذا یوم واللّه کثر واتره و قلّ ناصره. الملهوف: ۱۶۸؛ الارشاد: ۱۰۸/۲.

۲- (۲) . اللهم أحصهم عدداً واقتلهم بدداً و لا تغادر منهم أحداً و لا تغفر لهم أبداً، صبراً یا بنی عمومتی، صبراً یا أهل بیتی لا رأیتم هواناً بعد ذلک الیوم ابداً. بحارالانوار: ۳۶/۴۵.

گفتگوهای دیگر

اشاره

ص:۹۹

ملاقات حسنین علیهماالسلام

«نقل شده است که امام حسین علیه السلام به منزل برادرش امام حسن علیه السلام رفت. چون نگاهش به برادر افتاد اشک ریخت. امام حسن فرمود: چرا گریه می کنی ای ابا عبداللّه؟ گفت: به خاطر آنچه بر سر تو خواهد آمد گریه می کنم.

امام حسن فرمود: آنچه بر سر من می آید این است مرا به وسیله سم می کشند ولیکن هیچ روزی مثل روز تو نیست! سی هزار نفر که ادعا دارند امّت جدّمان هستند، تو را احاطه می کنند و بر کشتن و ریختن خون تو و شکستن حریمت و اسیر کردن حرمت و غارت مالت هماهنگ می شوند. در آن هنگام است که لعنت بر بنی امیه روا می شود و آسمان خون می گرید و هر چیزی بر تو اشک می ریزد حتی حیوانات وحشی در بیابانها و ماهیها در دریاها.»(۱)

۱- (۱) . و رویت أن الحسین علیه السلام دخل علی أخیه الحسن علیه السلام، فلمّا نظر إلیه بکی فقال: ما یبکیک یا أبا عبداللّه؟ فقال: أبکی لما یصنع بک. فقال له الحسن علیه السلام إنّ الّذی یؤتی إلیّ سمّ فأُقتلُ به و لکن لا یوم کیومک یزدلف إلیک ثلاثون ألف رجل یدعون أنّهم من امّه جدّنا فیجتمعون علی قتلک و سفک دمک وانتهاک حرمک و سبی ذراریک و نسائک وانتهاب ثقلک فعندها تحلّ ببنی امیّه اللّعنه و تمطر السماء دماً و یبکی علیک کلّ شیء حتّی الوحش فی الفلوات والحیتان فی البحار. مثیرالاحزان: ۲۳.

عیادت امام علیه السلام از اسامه بن زید

امام حسین علیه السلام بر اسامه بن زید در حالی که مریض بود وارد شد. اسامه می گفت: واغّماه. امام فرمود: «غم و نگرانی تو چیست برادرم؟»(۱) اسامه گفت:

شصت هزار درهم بدهکارم. امام علیه السلام فرمود: «بدهی تو بر عهده من.»(۲) اسامه گفت: می ترسم (پیش از پرداخت آن) بمیرم. امام حسین علیه السلام فرمود: «قبل از مرگ تو، من آن را پرداخت خواهم کرد.»(۳) و چنین کرد یعنی پیش از مرگ اسامه بدهی او از جانب امام علیه السلام پرداخت شد.(۴)

سخن امام با ابوذر هنگام تبعیدش به ربذه

وقتی که ابوذر را از مدینه به ربذه تبعید کردند در بدرقه او جز چند تن حاضر نبودند که هر یک سخنی با ابوذر داشتند و چون نوبت به امام حسین علیه السلام رسید فرمود: «عمو جان! خداوند قادر است آنچه را می بینی تغییر دهد و خدا هر روز در کاری است. این گروه دنیایشان را از تو بازداشتند و به تو ندادند و تو دینت را از آنان بازداشتی و حفظ کردی. و چه قدر تو بی نیازی از آن چه به تو ندادند و چه قدر آنها محتاجند به آنچه تو از ایشان بازداشتی. از خدا صبر و پیروزی درخواست کن و با صبر و شکیبایی برای غلبه بر طمع و نا شکیبایی از خدا یاری بخواه زیرا صبر جزء دین و بزرگواری است و طمع و آز رزقی را پیش نمی اندازد و بی تابی هیچ مرگی را به تأخیر نمی اندازد.»(۵)

۱- (۱) . و ما غمّک یا أخی.

۲- (۲) . هو علیّ.

۳- (۳) . لن تموت حتّی أقضیها عنک.

۴- (۴) . بحارالانوار: ۱۸۹/۴۴.

۵- (۵) . یا عمّاه! إنّ اللّه تعالی قادر أن یُغیّر ما قدتری، واللّه کلّ یوم هو فی شأن و قد منعک القوم دنیاهم، و منعتهم دینک. فما أغناک عمّا منعوک و أحوجهم إلی ما منعتهم! فاسأل اللّه الصبر والنصر واستعنه به من الجشع والجزع فإنّ الصبر من الدّین والکرم، و انّ الجشع لا یقدّم رزقاً و الجزع لا یُؤخّرُ أجلاً. بحارالانوار: ۴۱۲/۲۲.

و در نقل دیگر آمده است که امام حسین علیه السلام چنین فرمود:

«خدای رحمتت کند ای ابوذر. این گروه تو را با گرفتاری مشغول کردند زیرا دینت را از آنها بازداشتی آنها نیز دنیایشان را از تو دریغ کردند، فردای قیامت چه قدر خود به آنچه از آنها بازداشتی نیازمندی و از آنچه از تو بازداشتند بی نیازی.»(۱) ابوذر گفت: خدای رحمت کند شما اهل بیت را که من در دنیا جز شما دل به کسی ندارم، هر وقت شما را یاد می کنم رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را به یاد می آورم.

احتجاج امام علیه السلام برای اصحاب و تابعین در منی

دو سال پیش از مرگ معاویه امام حسین علیه السلام حج به جا آورد در حالی که عبداللّه بن جعفر و عبداللّه بن عباس همراه او بودند، حضرت در آن سال همه بنی هاشم از مرد و زن و خدام و دوستان و شیعیان ایشان را چه آنان که حج به جا آورده بودند و چه آنان که حج نگذارده بودند همه را جمع کرد، و نیز افرادی که در شهرها نسبت به آن حضرت و خاندانش شناخت داشتند و تمام صحابه رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و فرزندان ایشان و تابعین و انصاری که مشهور به صلاح و اهل عبادت بودند همه را فرا خواند، در نتیجه بیش از هزار نفر در سرزمین منی در اطراف خیمه گاه امام علیه السلام گرد آمدند که بیشترشان تابعین و فرزندان صحابه بودند.

۱- (۱) رحمک اللّه یا أباذر إنّ القوم إنّما امتهنوک بالبلاء لأنّک منعتهم دینک، فمنعوک دنیاهم فماأحوجک غداً إلی ما منعتهم و أغناک عمّا منعوک. المحاسن: ۹۴/۲، ح ۴۶.

امام علیه السلام در جمع ایشان برای ایراد خطابه به پا خاست حمد و ثنای الهی را بجای آورد و سپس فرمود:

«اما بعد: این (معاویه) طغیانگر رفتاری که با ما و پیروان ما انجام داد دانستید و دیدید و مشاهده کردید و خبر آن به شما رسید. اکنون من می خواهم دربارهٔ اموری از شما پرسش کنم، اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید. گفتار مرا بشنوید و سخنم را حفظ نموده و پنهان دارید سپس به شهرها و میان قبیله های خود برگردید و کسانی را که به آنها اطمینان و اعتماد دارید، به آنچه که می دانید فراخوانید. زیرا من واهمه دارم که این حق فرسوده شود و از بین برود، لیکن خداوند نور خود را کامل خواهد کرد گرچه کافران خوش ندارند.»(۱)

امام حسین علیه السلام در این خطبه خود چیزی از آیات قرآن را که درباره اهل بیت نازل شده است فرو نگذاشت مگر این که آن را بیان کرد و تفسیر نمود و از حدیث پیامبر صلّی اللّه علیه وآله آنچه را دربارهٔ پدر و مادر و اهل بیتش فرموده بود، همه را روایت کرد. و درباره همه این احادیث، صحابه در جواب آن حضرت می گفتند: بلی ما [از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله] شنیدیم و شاهد بودیم و تابعین می گفتند: ما هم از افراد راستگو و مورد اطمینان شنیدیم. تا آن که حضرت چیزی را فرو گذار نکرد. سپس فرمود: «شما را سوگند می دهم وقتی برگشتید این مطالب را به کسانی که اطمینان دارید منتقل کنید.»(۲)

آن گاه حضرت فرود آمد و مردم پراکنده شدند.(۳)

۱- (۱) . امّا بعد فانّ هذا الطاغیه قد صنع بنا و بشیعتنا ما قد علمتم و رأیتم و شهدتم و بلغکم، و إنّی ارید أن اسألکم عن اشیاء فإن صدقتُ فصدقونی و إن کذبت فکذّبونی. اسمعوا مقالتی واکتموا قولی ثم ارجعوا الی امصارکم و قبائلکم، من أمنتم و وثقتم به فادعوهم إلی ما تعلمون. فانی أخاف أن یندرس هذا الحق و یذهب، واللّهُ متم نوره ولو کره الکافرون.

۲- (۲) . أنشدکم باللّه إلّارجعتم و حدّثتم به من تثقون به.

۳- (۳) . الأحتجاج: ۲۹۶.

احتجاج امام علیه السلام با عبداللّه پسر عمروعاص

امام علیه السلام از جلو عبداللّه فرزند عمرو عاص عبور کرد عبداللّه به همراهان خود گفت: هر کس دوست دارد به محبوبترین اهل زمین در نظر اهل آسمان نگاه کند به این عابر نگاه کند. و من از شبهای صفین تا حال با او سخن نگفته ام.

ابوسعید خدری او را برداشت و به خدمت امام آورد. امام فرمود: «آیا می دانی من محبوبترین اهل زمین در نزد اهل آسمان هستم آن گاه با من و پدرم در روز صفین به جنگ پرداختی. سوگند به خدا پدرم بهتر از من بود؟»(۱) او عذر و بهانه آورد که رسول خدا صلّی اللّه و علیه و آله به من فرمود: از پدرت اطاعت کن.

امام فرمود: آیا سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: «و اگر پدر و مادر تلاش کردند که آنچه را نسبت به آن آگاهی نداری برای من شریک قرار دهی، پس از ایشان پیروی مکن» و سخن رسول خدا را که فرمود: «همانا اطاعت و پیروی در معروف و نیکی است» و سخن دیگر آن حضرت که فرمود: «در معصیت خداوند اطاعت و پیروی از مخلوق روا نیست.»(۲)

ملاقات امام حسین و ابن عمر در صفین

در جریان جنگ صفین عبیداللّه(۳) فرزند عمر به امام حسین علیه السلام پیام فرستاد که با تو کاری دارم هر وقت خواستی مرا دیدار کن تا بگویم. امام

۱- (۱) . أتعلم أنّی أحبُّ أهل الأرض إلی أهل السماء و تقاتلنی و أبی یوم صفّین؟ واللّه إنّ أبی لخیر منّی.

۲- (۲) . اما سمعت قول اللّه تعالی: «و إن جاهداک علی أن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما» (لقمان: ۱۵) و قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله: إنّما الطّاعه فی المعروف، و قوله: لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق. المناقب: ۸۱/۴.

۳- (۳) در منبع «عبداللّه» آمده ولیکن «عبیداللّه» صحیح است.

حسین علیه السلام به سوی او رفت و در مقابلش ایستاد، تصور امام این بود که ابن عمر تصمیم جنگ با او را دارد. ابن عمر گفت: تو را برای مبارزه دعوت نکرده ام ولیکن سخنی است از من بشنو که به خیر و صلاح تو است.

امام فرمود: «بگو آنچه خواهی.»(۱) ابن عمر گفت: همانا بدان پدرت قریش را ناخشنود کرد و مردم دشمنی او را به دل گرفتند و او را به عنوان کشنده عثمان یاد کردند، آیا تو می توانی او را برکنار کنی و با او به مخالفت برخیزی تا امر حکومت را به تو واگذاریم؟

امام حسین علیه السلام فرمود: «هرگز! سوگند به خدا نسبت به خدا، پیامبرش و وصی پیامبرش کفر نمی ورزم، دور باش! وای بر تو ای شیطان سرکش! شیطان کردار زشت تو را در نظرت زیبا جلوه داده به گونه ای که از دین خارج شده و از ستمکاران پیروی کرده و به یاری این (معاویه) مرتد شتافته ای که پیوسته او و پدرش با خدا، پیامبرش و مؤمنان در جنگ و دشمنی بودند. سوگند به خدا آنها هرگز مسلمان نشدند لیکن از روی ترس و طمع تسلیم شدند. و تو امروز از سوی این بی شرم به جنگ می پردازی و به نیابت از او به نبرد می شتابی تا خودی به زنان اهل شام نشان بدهی. اندکی بیاسای من امیدوارم خداوند عزّوجّل به زودی تو را بکشد.»(۲) ابن عمر خندید و به سوی معاویه بازگشت و به او گفت من خواستم حسین را فریب دهم و به او چنین و چنان گفتم، امّا موفّق نشدم.

معاویه گفت: حسین بن علی فریب نمی خورد، او فرزند پدرش می باشد.(۳)

۱- (۱) . قل ما تشاء.

۲- (۲) . کلاّ- واللّه لا- أکفر باللّه و برسوله و بوصیّ رسول اللّه إخس، ویلک من شیطان ماردٍ! فلقد زیّن لک الشیطان سوء عملک فخدَعَک حتّی أخرجک من دینک باتّباع القاسطین و نصره هذا المارق من الدین، لم یزل هو و ابوه حربیّین و عدویّن لِلّه و لرسوله و للمؤمنین، فواللّه ما أسلما و لکنّهما استسلما خوفاً و طمعاً! فأنت الیوم تقاتل عن غیر متذمّمٍ، ثم تخرج إلی الحرب متخلّفاً لتراءی بذلک نساء اهل الشام، إرتع قلیلاً فإنّی أرجو أن یقتلک اللّه عزّوجلّ سریعاً.

۳- (۳) . الفتوح: ۳۵/۳.

اختلاف امام حسین علیه السلام و حاکم مدینه بر سر مزرعه ای

میان امام حسین علیه السلام و ولید بن عقبه بر سر مزرعه ای اختلاف بود، امام علیه السلام عمامه ولید را از سرش برداشت و به گردنش پیچید در حالی که ولید آن روز حاکم مدینه بود.

مروان که حاضر بود گفت: بسیار شگفت آور است، تا امروز چنین جرأتی را از شخصی در برابر امیرش ندیده بودم. ولید گفت: به خدا سوگند این حرف را برای جانبداری از من نگفتی بلکه به جهت بردباری من در برابر او به من حسد کردی، و در واقع زمین مال اوست. امام حسین علیه السلام (چون این اعتراف را از ولید شنید) فرمود: «مزرعه مال تو باشد.»(۱) آنگاه برخاست و مجلس را ترک کرد.(۲)

آزاد کردن غلام به خاطر خوردن یک لقمه نان

امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل فرموده که امام حسین علیه السلام داخل دستشویی شد و لقمه نانی در کنار دید. آن لقمه را برداشت و به یکی از غلامانش داد و به او گفت: «وقتی بیرون آمدم این لقمه را یادآوری کن.»(۳)

غلام آن لقمه نان را خورد، وقتی امام علیه السلام بیرون آمد فرمود: «ای غلام لقمه چه شد؟»(۴) گفت: سرورم لقمه را خوردم. حضرت فرمود: «تو در

۱- (۱) الضیعه لک یا ولید.

۲- (۲) . المناقب: ۷۵/۴.

۳- (۳) . یا غلام اذکرنی بهذه اللقمه إذا خرجت.

۴- (۴) یا غلام اللقمه؟

راه خدا آزادی.»(۱)

مردی با شگفتی گفت: مولای من آزادش کردی؟!

امام فرمود: [بلی، از جدّم رسول خدا شنیدم می فرمود: «هر کس لقمه ای بیابد و آن را پاک کند یا بشوید سپس آن را بخورد هنوز در شکمش جایگزین نشده خداوند او را از آتش جهنم آزاد می کند.» و من شخصی را که خداوند از آتش آزاد کرده در بردگی نگه نمی دارم.].(۲)

دیدار کنندگان با امام علیه السلام به خاطر دین

گروهی به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شده و گفتند: ای فرزند رسول خدا (ص)، یاران ما پیش معاویه رفتند و ما به محضر شما آمدیم.

امام فرمود: «در این صورت من بیش از جایزه ای که معاویه به ایشان می دهد به شما عطا می کنم.»(۳) گفتند: فدایت شویم ما به جهت دینمان آمده ایم.

حضرت سر به پایین انداخته و با انگشت زمین را خراش داد و پس از سکوت طولانی سربلند کرده فرمود: «کوتاه سخن آن که هر کسی ما را دوست بدارد و این دوستی به جهت خویشاوندی بین ما و او و یا به جهت نیکی که ما به او کرده باشیم نباشد، بلکه به خاطر خدا و پیامبرش ما را دوست بدارد، روز قیامت همراه ما می آید همانند این دو انگشت»(۴) - حضرت دو انگشت سبابه را به هم چسباندند -.(۵)

۱- (۱) . أنت حرّ لوجه اللّه.

۲- (۲) . نعم، سمعت جدّی رسول اللّه (ص) یقول: «من وجد لقمه فمسح منها أو غسل ما علیها ثمّ أکلها لم تستقرّ فی جوفه إلا اعتقه اللّه من النار» و لم أکن استعبد رجلاً أعتقه اللّه من النار. بحارالانوار: ۴۳۳/۶۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۴۳/۲، ح ۱۵۴.

۳- (۳) إذن اجیزکم بأکثر ممّا یجیزهم.

۴- (۴) قصیره من طویله، مَن أحبّنا، لم یُحبّنا لقرابهٍ بیننا و بینه و لا لمعروف اسدنیاه إلیه. إنّما أحبّنا لِلّه ورسوله جاء معنا یوم القیامه کهاتین - و قرن بین سبابتیه -.

۵- (۵) . بحارالانوار: ۱۲۷/۲۷.

گفتگوی امام علیه السلام با اعرابی

نقل شده که یک اعرابی به محضر امام علیه السلام آمد و عرضه داشت یا ابن رسول اللّه من دیهٔ کاملی را ضمانت کرده ام که بپردازم و اکنون از پرداخت آن عاجزم، پیش خود فکر کردم که از کریمترین مردم درخواست کنم، کریمتر و بخشنده تر از آل محمّد صلّی اللّه و علیه و آله به نظرم نیامد.

امام فرمود: من سه مسئله از تو می پرسم اگر یکی از آنها را جواب دادی یک سوم دیه را به تو عطا می کنم و اگر دو سؤال را پاسخ گفتی دو سوم دیه را عطا می کنم و اگر هر سه مورد را جواب دادی دیه کامل را به تو عطا می کنم.

اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا از مانند من می پرسی در حالی که تو از اهل دانش و شرافت هستی؟

امام فرمود: بلی از جدّم رسول خدا شنیدم می فرمود: نیکی به اندازه معرفت و آگاهی است.

اعرابی گفت: سؤال کنید آنچه در نظر دارید اگر نتوانستم پاسخ بگویم از شما یاد می گیرم.

امام فرمود: بهترین کردارها چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خدا.

امام فرمود: سبب نجات از هلاکت چیست؟ اعرابی گفت: اعتماد به خدا.

امام فرمود: زینت مرد چیست؟ اعرابی گفت: دانشی که همراه بردباری باشد.

امام فرمود: اگر این گونه نشد؟ اعرابی گفت: ثروتی که همراه مردانگی باشد.

امام فرمود: اگر این هم میسر نشد؟ اعرابی گفت: فقری که همراه صبر باشد.

امام فرمود: اگر این هم نشد، اعرابی گفت: صاعقه ای از آسمان بیاید و او را بسوزاند که سزاوار آن است.

امام علیه السلام تبسم کرد و کیسه ای که حاوی هزار دینار بود به سوی او انداخت و انگشتر خود را نیز که نگین آن دویست درهم ارزش داشت به او عطا کرد و فرمود: ای اعرابی این طلا را به طلبکارانت بده و این انگشتر را نیز در نیازمندیهای خود هزینه کن.

اعرابی مال را دریافت کرد و گفت خدا بهتر می داند که رسالت خود را در چه جایگاه و خاندانی قرار دهد.(۱)

۱- (۱) . جامع الاخبار: ۱۳۳.

فهرستها

نامها

الف

آدم ۹۴

ابن حنیفه ----> محمّد بن حنفیه

ابن زبیر ----> عبدالله بن زبیر

ابن حوزه ۸۶، ۸۷

ابن زیاد ----> عبیدالله بن زیاد

ابن سعد ----> عمر بن سعد

ابن شهرآشوب ۷۹

ابن عباس ----> عبدالله بن عباس

ابن عمر ----> عبدالله بن عمر

ابن عمر ----> عبیدالله بن عمر

ابن نبیط ----> یزید بن نبیط

ابوبکربن عبدالرحمن ۲۹

ابوثمامه ۵۸، ۵۹، ۸۸

ابوالحسن ----> امیرالمؤمنین

ابوذر غفاری ۶۹، ۱۰۲، ۱۰۳

ابوسعید خدری ۷۲، ۱۰۵

ابوالشعثاء کندی ۵۴

ابوعبدالرحمن ----> عبداللّه عمر

ابو مخارق راسبی ۲۱

ابومخنف ۳۹

ابوهره ازدی ۵۵

اسامه بن زید ۱۰۲

ام وهب ۷۹، ۸۱، ۸۲

امیرالمؤمنین ۶۰

انس بن مالک ۷۲

اوسی ۴۴

ب

برید بن خضیر ۴۶، ۸۰

بشیر بن عمرو حضرمی ۹۲

ج

جابر بن عبداللّه انصاری ۷۲

جبرئیل (ع) ۳۷

جعفر طیار ۷۲

جَوْن (غلام ابوذر) ۸۸

ح

حبیب بن مظاهر ۵۶، ۶۲، ۷۳، ۸۰، ۸۸

حجاج بن مسروق ۴۲

حجاج بن یوسف ۳۸

حجّار بن ابجر ۷۳، ۸۵

حرّ بن یزید ریاحی ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵

حرّ بن یزید یربوعی حر بن یزید ریاحی

حرث بن أبی ربیعه ۳۸

[امام] حسن (ع) امام مجتبی ۱۷، ۷۵، ۹۶، ۱۰۱

حصین بن نمیر (تمیم)(۱) ۴۲، ۴۷، ۸۸

حمزه سیدالشهداء ۷۲

حمید بن مسلم ۶۱، ۹۷

حُوَیّ (۲)(غلام ابوذر) ۶۹

خ

خدیجه ۷۵

د

دلهم ۳۹

ر

[امام] رضا (ع) ۱۰۷

ز

زبیر ۲۷

زرقا ۱۵

زهیر بن قین ۴۶، ۳۸، ۳۹، ۵۵، ۶۲، ۶۷، ۸۰

زید بن ارقم ۷۲

زید بن حرث ۸۵

زینب (س) ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۹۵

س

سالم (غلام ابن زیاد) ۸۰

سبط ابن جوزی ۸۵

[امام] سجاد (ع) امام زین العابدین (ع) ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰

سعد بن عبداللّه حنفی ۶۷

سماعه بن بدر ۴۹

سهل به سعد ساعدی ۷۲

سوید بن عمرو خثعمی ۹۲

سیف بن حارث بن سریع ۹۰

ش

شبث بن ربعی ۷۳، ۸۵، ۹۴

شمر ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۸۲، ۹۴، ۹۶

شیطان ۶۹، ۷۶، ۱۰۶

ص

[امام] صادق (ع) ۲۸، ۳۸، ۵۰

[شیخ] صدوق ۹۷

ض

ضحّاک مشرقی ۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۳

ط طرماح ۴۸، ۴۹

۱- (۱) . حُصین بن تمیم که در بعضی نقلها به جای تمیم، نُمیر آورده اند از فرماندهان سپاه ابن زیاد بود.

۲- (۲) . حوی: نام و نسب غلام ابوذر را که جزء شهدای کربلا- است گوناگون نوشته اند در برخی نقلها حُوَیّ و در برخی دیگر جَوْن آورده اند و در زیارت ناحیه «جَوْن بن حُوَیّ» آمده است.

ع

عباس ۴۴، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۲

عبد ۷۹

عبداللّه بن حصین أزْدی ۶۱

عبداللّه بن حوزه ۸۶

عبداللّه بن جعفر ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۶۶، ۱۰۳

عبداللّه بن زبیر ابن زبیر ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷

عبداللّه بن سلیم ۲۵

عبداللّه بن سلیمان ۳۵

عبداللّه بن عباس ابن عباس ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۱۰۳

عبداللّه بن عزره غفاری ۸۹

عبداللّه بن عمر ابن عمر ابوعبدالرحمن ۱۳، ۲۳، ۲۴

عبداللّه بن عمرو عاص ۱۰۵

عبداللّه بن عمیر ۷۹، ۸۰

عبداللّه بن مطیع(۱) ۲۰، ۳۴، ۳۵

عبداللّه بن یزید بن نبیط ۲۱

عبدالرحمن بن عزره غفاری ۸۹، ۹۰

عبیداللّه بن حرّ جعفی(۲) ۵۰، ۵۱

عبیداللّه بن زیاد ۲۱، ۲۷، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۸۳، ۸۵

عبیداللّه بن عمر ابن عمر ۱۰۵، ۱۰۶

عبیداللّه بن یزید بن نبیط ۲۱

عثمان ۱۴، ۱۰۶

عروه بن قیس أحمسی ۵۸

عُقبه بن أبی العیزار ۴۵

عقبه بن سمعان ۴۳، ۵۳

عقیل ۳۶، ۶۶

علی اکبر ۵۳، ۷۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸

علیّ بن أبی طالب (ع) ۱۹، ۵۶، ۶۹، ۹۶

علیّ بن طعان محاربی ۴۱

عمر بن خالد ۴۷

عمر بن سعد عمر سعد ابن سعد ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۹۴

عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام ۲۹

۱- (۱) . عبداللّه بن مطیع قرشی، در زمان پیامبر (ص) به دنیا آمد و آن هنگام که اهل مدینه در دوران خلافت یزید، بنی امیه را از شهر بیرون کردند و از بیعت یزید دست برداشتند عبداللّه بن مطیع فرماندهی قریش و عبداللّه بن حنظله فرماندهی انصار را به عهده داشتند. وقتی اهل شام پیروز شدند و عبداللّه بن مطیع شکست خورد در مکّه به عبداللّه بن زبیر پیوست و با او بود تا همراه او کشته شد. او از شجاعان قریش به شمار می رفت. (ر. ک. به نفس المهموم: ۱۶۱ پاورقی)

۲- (۲) . عبیداللّه بن حر جُعفی: از اشراف کوفه سوارکار شجاع و شاعر بود. دعوت امام علیه السلام را نپذیرفت سپس پشیمان شد و به زیارت شهدا رفت و در مصیبت امام و ندامت خود شعر گفت. آن گاه با مختار همکاری کرد بعد از مدتی به مخالفت با او برخاست و در بصره به مصعب بن زبیر پیوست. مرحوم محدث قمی می نویسد به نظر من این مرد دارای عقیده ای صحیح ولیکن زشت کردار بود. (نفس المهموم، ۱۸۰-۱۸۲)

عمرو بن حجّاج ۶۱

عمرو بن سعد أزْدی ۹۷

عمرو بن سعید بن عاص ۳۱، ۳۲، ۳۳

عمرو بن قَرَظه انصاری ۶۱، ۸۷

عمرو بن قیس مشرقی ۵۲

عمرو بن لوذان ۳۷

ف

فاطمه (س) ۵۶، ۶۹، ۸۰

فرزدق ۳۳

فروه بن مسیک ۷۷

ق

قاسم بن الحسن (ع) ۹۶، ۹۷، ۹۸

قره بن قیس حنظلی ۵۹، ۸۳

قیس بن مسهر صیداوی ۴۷

قیس بن اشعث ۷۳، ۷۴، ۸۵

ک

کثیر بن عبداللّه شعبی ۵۸، ۵۹

کلینی ۳۷

م

ماریه ۲۱

مالک بن عبد بن سریع ۹۰

مالک بن نسیر بدی ۵۴

مالک بن نضر ارحبی ۹۱، ۹۲

مجمع بن عبداللّه ۴۷

محمّد صلی اللّه علیه وآله ۱۹، ۴۳، ۷۵، ۸۵، ۸۹، ۹۵

محمّد بن بشیر حضرمی ۶۸

محمد بن حنفیّه ابن حنفیّه ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۸

مرّه بن منقذ عبدی ۹۵

مروان (بن حکم) ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۰۷

مذری بن مشمعل ۲۵

مسروق بن وائل ۸۶

مسلم بن عقیل ۲۷، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۶۹

مسلم بن عوسجه ۶۶، ۸۲، ۸۶، ۸۷

معاویه ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸

[شیخ] مفید ۹۵

منذر بن مشمعل ۳۵

مهاجر بن اوس ۸۳

ن

نافع بن هلال ۴۷

نعمان بن منذر ۴۸

نوح (ع) ۹۴

ه

هانی بن عروه ۳۵، ۳۶

هرثمه بن أبی مسلم ۶۰

هلال بن نافع ۴۶

و

ولید ولید بن عقبه ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۰۷

ی

یحیی بن زکریا (ع) ۲۴

یحیی بن سعید ۳۱، ۳۲، ۳۳

یسار (غلام ابن زیاد) ۸۰

یزید بن حارث ۷۲

یزید ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۸، ۴۳

یزید بن نبیط ۲۱، ۲۲

یوسف (ع) ۷۸

گروهها و قبایل

الف

آل ابراهیم (ع) ۹۴

آل ابوسفیان ۱۷

آل عمران ۹۴

آل محمد (ص) ۱۰۹

اصحاب صحابه ۱۰۳، ۱۰۴

انس ۴۹

انصار ۱۰۳

ب

بنی اسد ۲۵، ۳۵

بنی اسرائیل ۲۴

بنی امیّه ۱۹، ۲۲، ۳۵، ۴۷، ۵۵، ۱۰۱

بنی تمیم ۸۶، ۹۳

بنی ثعل ۴۹

بنی عکرمه ۳۷

بنی علیم ۷۹، ۸۱

بنی غِفار غِفار ۸۶، ۸۹، ۹۳

بنی فزاره ۳۸

بنی نزار ۹۰

بنی هاشم ۵۲، ۹۶، ۱۰۳

پ

پیامبران ۷۲

ت

تابعین ۱۰۳، ۱۰۴

ث

ثقیف ۷۸

ج جابر ۹۰

جنّ ۲۳

ح

حمیر ۴۸

حنظله تمیم ۵۹

خ

خندف ۹۰

د

دیلمیان ۵۸

ش

شیعیان ۱۰۳

ط

طیّ ۴۹

ع

عبدالقیس ۲۱

عرب ۳۵، ۴۴

ق

قریش ۳۵، ۱۰۶

قوم سبا ۵۶

ک

کلب ۸۱

کنده ۵۴

کوفیان ۷۴، ۸۲، ۹۳، ۹۷

م

مجوس ۸۵

ملائکه ۷۲

ن

نصاری ۸۵

نمر بن قاسط ۷۹

ه

همدانیان ۷۹

ی

یهود ۸۵

مکانها

الف

اجأ ۴۸، ۴۹

اردوگاه ۸۰، ۸۳

ب

بازار ۲۴

بصره ۲۱

بطن العقبه۱ ۳۷، ۳۸

بهشت ۱۹، ۴۸، ۶۰، ۶۸، ۷۲، ۸۴، ۸۸، ۸۹

ث

ثعلبیه ۳۶، ۳۷

ج

جهنم ۵۱، ۶۰، ۸۲، ۱۰۸

چ

چاه جعد ۷۹

ح

حاجِر ۳۴

حجاز ۲۵، ۲۷، ۴۱

حرم ۲۸، ۳۳

حمام اعین ۵۸

خ

خیمه گاه ۶۲

د

دریا ۱۰۱

دستبی۲ ۵۸

دوزخ ۱۹، ۵۲، ۸۴

ذ

ذوحُسَم ۴۰، ۴۵

ر

ربذه ۱۰۲

ری ۵۸، ۶۸، ۷۹

زَرُود ۳۵

س

سلمی ۴۹

ش

شام ۳۸، ۱۰۶

شراف ۴۰

شفیه ۵۵، ۹۳

ص

صفا ۲۶

صفین ۶۰، ۱۰۵

ع

عُذَیب عذیب الهجانات۳ ۴۷، ۴۹

عراق ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۸۵

عقبه البطن بطن العقبه

غ

غاضریه ۵۵

م

فرات ۹۳

ق

قادسیه ۴۲، ۴۴

قصر بنی مُقاتل ۵۰، ۵۲، ۵۳

قطقطانیه ۵۰

(۱)) . بطن العقبه یا عقبه البطن: یکی از منازل میان کوفه و مکّه بوده است.

(۲)) . دستبی: که به فارسی دشتبی گفته می شود منطقه ای وسیع میان ری و همدان را شامل می شده است.

(۳)) . عُذَیب الهجانات: عذیب یکی از منازل میان راه حُجّاج در نزدیکی کوفه بوده است و در آنجا دو محل به نام عذیب بوده که یکی را عذیب الهجانات و دیگری را عذیب القوادس می گفتند.

ک

کربلا ۲۴، ۳۱، ۳۷، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۹۱

کعبه ۲۵، ۹۶

کوفه ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۴، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۸۴، ۹۱، ۹۷

گ

گرگان ۷۹

م

محله خرمافروشان ۳۸

مدینه ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۷، ۱۰۲، ۱۰۷

مروه ۲۶

مکّه ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۹

منی ۲۶، ۱۰۳

ن

نُخیله ۸۰

نینوا ۵۴، ۵۵

م

یمن ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۲۸

زمانها

پ

پنجشنبه ۵۵

ت

ترویه ۲۵

ر

روز حساب روز جزا روز قیامت ۲۳، ۲۴، ۳۲، ۴۰، ۴۶، ۵۴، ۷۴، ۸۲، ۸۹، ۱۰۸

روز عاشورا ۷۱، ۹۲

ش

شب عاشورا ۶۵، ۶۸

م

محرم ۵۵

ابزار الف

انگشتر ۱۱۰

ب

بُرد ۶۸

ت

تازیانه ۳۱، ۸۵

تذکره (کتاب) ۸۵

تشت ۴۱

تیر ۱۶، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۹۵

تیغ ۹۰

ج

جوال ۴۷

چ

چادر ۵۶

خ

خرجین ۴۳

خیمه ۳۹، ۴۲، ۵۰، ۵۶، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۸۷، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۱۰۳

ر

راویه ۴۱

س

سپر ۳۳، ۸۴

سرنیزه ۳۷

ش

شمشیر ۳۲، ۳۷، ۴۱، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷

ع

عمود ۸۱

ف

فتوح (کتاب) ۵۱

ک

کاسه ۴۱

کمان ۵۴

م

مشک ۴۱

مهمیز ۹۲

ن

نیام ۷۶

نیزه ۴۱، ۶۶، ۶۸، ۸۱، ۹۰

حیوانات

الف

اسب ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۲، ۹۷

ب

باز ۹۷

پ

پروانه ۷۹

خ

خوک ۸۵

س

سگ ۳۸، ۸۵

سنجاقک ۴۱

ش

شتر ۲۱، ۲۲، ۳۵، ۴۱، ۶۰، ۷۱

شیر ۹۷

ق

قوچ ۲۶

م

ماهی ۱۰۱

مرغ قطا ۶۹

ملخ ۷۶

ن

ناقه ۲۸

کتاب نامه

۱. الاحتجاج، احمد بن علیّ بن ابی طالب الطبرسی، مؤسسه الاعلمی و مؤسسه اهل البیت، بیروت، ۱۴۰۱ ه.

۲. الارشاد، شیخ مفید، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ه.

۳. الامالی، شیخ صدوق، چاپ پنجم، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۰ ه.

۴. بحارالانوار، ج ۴۴ و ۴۵، علّامه محمدباقر مجلسی، کتابفروشی اسلامیه، تهران.

۵. تذکره الخواصّ، سبط ابن جوزی، مؤسسه اهل البیت، بیروت، ۱۴۰۱ ه.

۶. ثواب الاعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، به تصحیح علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران.

۷. جامع الاخبار، شیخ تاج الدین محمد بن محمد شعیری، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۰۶ ه.

۸. الطبری تاریخ الطبری، جلد ۴، مؤسسه الاعلمی، بیروت.

۹. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، به تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، چاپ دوم، کتابفروشی طوس، قم، شهریور ۱۳۶۳.

۱۰. الفتوح، ابن اعثم کوفی، زیر نظر دکتر محمد عبدالمعید خان، چاپ اول، حیدرآباد دکن، هند.

۱۱. الکافی، ثقه الاسلام کلینی، چاپ سوّم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۸ ه.

۱۲. مثیر الأحزان، ابن نما حلّی، مؤسسه الامام المهدی، چاپ سوم، قم، ۱۴۰۶ ه.

۱۳. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی به تصحیح جلال الدین حسینی (محدّث)، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۹ ه.

۱۴. مروج الذّهب، علی بن الحسین مسعودی، دارالاندلس، بیروت، ۱۳۸۵ ه.

۱۵. مقتل الحسین، خوارزمی، تحقیق شیخ محمد سماوی، نجف، ۱۳۶۷ ه.

۱۶. الملهوف، سیّد بن طاووس، تحقیق شیخ فارس الحسّون، چاپ دوّم، دارالأسوه، تهران، ۱۴۱۷ ه.

۱۷. المناقب مناقب آل أبی طالب، محمد بن علیّ بن شهرآشوب، تحقیق یوسف البقاعی، چاپ دوم، دارالاـضواء، بیروت، ۱۴۱۲ ه.

۱۸. نفس المهموم، حاج شیخ عباس قمی، چاپ اول، دار المحجّه البیضاء، بیروت، ۱۴۱۲ ه.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹